

تابخانهٔ
س شورای
اسلامی
۱۰۷


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب منهج المسترشدین
مؤلف شیخ شعبان گیلانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۷۷۸
شمارهٔ ثبت کتاب
۹۱۳۲۴



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب منهج المسترشدین
مؤلف شیخ شعبان گیلانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۷۷۸
شماره ثبت کتاب
۹۱۳۲۴
منهج المسترشدین
۱۵۷۷۸
رساله عملیه فارسی
۹۱۳۲۴
فقه امامی

منهج المسترشدین الی احکام الدین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی حبیبه محمد وآله الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم من الان الی یوم الدین وبعد چنین گوید اقل
الناس علماً وعملاً وغریق بحر عصیان شعبان بن مهدی الجیلانی اصلاً
والغروی مسکناً ومدفناً انشاء الله تعالی که این چند سطوری است در
ضروری مسائل ودرس احکام طهارة وصلواة وصوم وبعضی عبادات
دیگر وبعضی معاملات بر سبیل اختصار تذکرة لنفسی وتبصرة لاخوانی المؤمنین وبیان میشود در ضمن یک مقدمه وچند مقصد اما
مقدمه در بیان بعضی از مسائل اجتهاد وتقلید است وذکر میکنم او را
در دو فصل فصل اول در مسائل اجتهاد بدانکه کسیکه توان تقلید
او نمود باید در او چند شرط باشد اول بلوغ پس صحیح نیست
تقلید مجتهد صغیر دوم عقل پس جایز نیست تقلید مجنون ابتداء
مادامیکه مجنون است چه جنون او دائمی باشد یا بعضی اوقات
ودر بقاء بعد از اخذ احوط ترک است بلکه رجوع بغیر کند عمل
کند بقول او از بقاء وعدول سیم اسلام پس جایز نیست تقلید
کافر هر چند کفر او بارتداد باشد نه ابتداء ونه استدامة علی الا

الاقوی

موجود

الاقوی چهارم اثنی عشری باشد پس تقلید غیر اثنی عشری جایز
نیست مطلقا هر چند از سایر فرق شیعه باشد پنجم عادل باشد
پس جایز نیست تقلید فاسق هر چند بدانیم که تقصیر در مقد
مات اجتهاد نمیکند وهمچنین است مجهول الحال اگر تقلید
مجهولی کند باعتقاد عدالت او وبعد معلوم شد که فاسق
بوده اکتفا بان تقلید نکند بلکه رجوع بمجتهد عادل کند در اعمال
آتیه وهمچنین در اعمال سابقه از جهت صحت وبطلان وقضا واعاده
وعدالت مجتهد شرط جواز عمل غیر است برای او نه عمل خود بلکه
حرام است برای او تقلید غیر کند بلی مورد اینکه از فروع منصب است
مثل قضا ونصب قیم در اموال غیب ومجانین وصغار ومال امام
وخواندن نماز جمعه تصدی نکند وافتاء از فروع منصب نیست
علی الاقوی ششم مرد باشد پس تقلید زن وخنثی جایز نیست علی الاحوط
هفتم طاهر المولد باشد یعنی حلال زاده از طرفین نباشد بلکه از طرف
واحد هشتم انکه مجتهد مطلق باشد یعنی صاحب قوه کامله
بلکه در استنباط احکام از ماخذ داشته باشد پس جایز نیست
تقلید متجزی نهم انکه حی باشد پس تقلید میت جایز نیست
ابتداء ودر بقاء بر تقلید بعد از اخذ جایز است نه واجب علی الاقوی
واعلم بودن از جمله شرایط نیست علی الاقوی هر چند احوط است
بدانکه اجتهاد ثابت میشود بشهادة عدلین از اهل خبره یا باختبار

واستعلام اگر شخص قابل استخبار باشد وباشتهار شخص باجتهاد
در نزد اهل خبره اگر افاده علم کند علی الاقوی وبحکم حاکم مسلم الاجتهاد
علی الاقوی وثابت نمیشود بنفس دعوی اگرچه مدعی عادل باشد
ولکن ترک بیان او اهم نمیکنم فصل دوم در تقلید است از امور
واضحات است که جاهل رجوع میکند بر خبیر وبصیر ان شیء چنانچه
در هر دین وشریعت جاهل بان رجوع میکند بعالم در مثل این ان
دین پس واجب است کسانیکه قدرت باجتهاد ندارند در مقام
تصحیح عمل خود شان که تا عمل ایشان عمل جاهل حساب نشود یکی از دو
طریق عمل باحتیاط اگر ممکن باشد برای تحصیل ان ودر صورتیکه مستلزم
تکرار باشد احوط ترک ان است وتقلید کنند در موارد تکرار لکن
در طریق بودن احتیاط رجوع بمجتهد کند چونکه مسئله خلافیست
بین علماء وتقلید واجب اخذ مسائل است از غیر از برای عمل در مقام
حاجت ولو عمل نکرده باشد وباین مقدار تقلید محقق میشود وعمل
جزء تقلید نیست وهمچنین اخذ مسائل از غیر من دون بنای عمل برا او
در مقام حاجت تقلید نیست وهمچنین اگر رساله ولو از برای عمل کردن
باشد من دون علم بمسائل ان تقلید حساب نخواهد شد وعمل جا
هل چه در عبادات وچه در معاملات هرگاه مطابق شد با رای مجتهد
یکه تکلیف او رجوع باو میباشد عمل او صحیح است بجهت انکه عمل
مطابق واقع است وواقع جاهل قول مجتهد ورای اوست بعد از

اختیار

۲ بعد شیء

۲ در تقلید

اختیار تقلید او ومدار مخالفت وموافقت رای حین سؤال میباشد
اما مقاصد مقصد اول در طهارت است وبیان میکنم او را
در ضمن چند فصل فصل اول در اداب بیت الخلاء رفتن است
از واجبات ومستحبات ومکروهات اما واجبات فعلاً وترکاً
ده چیز است اول پوشانیدن بشره ولون عورتین از هر کسیکه
تمیز داشته باشد هر چند دیوانه وکم عقل باشد مگر زن بالنسبه
بشوهر وکنیزیکه تماماً ملک شخص بوده باشد وازاد نشده باشد
وبشوهر نداده باشد وهمچنین تحلیل نکرده باشد فرج او را برای
غیر ودر عده کسی نباشد وعورت در حال تخلی بالنسبه بمرد سه
چیز است قبل ودبر وخصیتین وبالنسبه بزن دو چیز است قبل ودبر
وخنثی باید ستر کند من باب المقدمه هر دو عورت خود را دوم رو
بقبله نه نشستن است سیم پشت بقبله نه نشستن است
وفرق نیست در این حکم از استقبال واستدبار در میان صحراء
وبناء علی الاقوی ودر بین استقبال واستدبار اختیار
نماید استقبال واستدبار را واگر امر دائر شود بین استقبال
واستدبار مخیر است بین طرفین احوط اختیار استدبار است
واگر قبله مشتبه شود وتحصیل علم ممکن باشد تحصیل علم کند
اگر تحصیل علم ممکن نباشد اکتفا بمطلق ظن کند احوط است
واحوط مراعات نمودن استقبال واستدبار است در حال

۲ اگر دوران امر شود بین نظر

استنجاء چهارم نه نشستن در مکان محترم مثل مسجد و کعبه و مشاهد مشرفه و قبور انبیاء و علماء و شهداء پنجم نه نشستن در ملک غیر بدون اذن مثل خانه غیر و کوچهائیکه آخرش بسته باشد و کذلک املاکی که حق غیر برآن تعلق گرفته باشد مثل وقف خاص و عین مرهونه علی الاقوی ششم شستن مخرج معتاد بول غیر طفل ذکور شیرخوار را با آب پاک مطلق یکمرتبه و سه دفعه احوط و افضل است و دست مالیدن بر مخرج لازم نیست مگر قطع نجاست داشته باشد و قطع ببقاء آن بدون دست مالیدن داشته باشد پس در این وقت دست مالیدن لازم است و کسیکه ختنه او نکرده باشد احوط در وقت بول کردن غلفه را بالا کند اگر ممکن باشد و اگر نکرد پوست بالای حشفه را دو مرتبه بشوید علی الاقوی و سر حشفه را هم بشوید علی الاحوط و او را از باطن حساب نکنند و در مخرج غایط اگر تعدی نکرده باشد از محل معتاد مخیر است بین شستن با آب بقدریکه زوال عین و اثر شود یعنی اجزاء صغار نه را نجه و لون و بین زوال عین بسنگ و کلوخ و خرقه و پنبه بشرط طهارت آنها و اقوی عدم کفایه کمتر از سه عدد است و اگر تعدی باشد متعین است شستن با آب بطریقیکه گذشت هفتم پاک نکردن مخرج غایط را سرگین اگرچه از حیوان حلال گوشت باشد هشتم پاک نکردن

محترم

۲ منافی وودی

۲ کرده

محترم را بمحترمات مثل نان بل سایر مطعومات علی الاحوط و مثل ورق قرآن و ورقیکه در آن مکتوب باشد اسماء الله و اسماء انبیاء و ائمه و حدیث آل عصمت و مطالب علمیه حقه اگر استنجا کرد بمذکورات در حصول طهارت خلاف است احوط عدم است بلکه استعمال نشود آبها که گرفته میشود بقصد تیمن و تبرک و بقصد استشفاء مثل آب زمزم و آب فرات که حجاج و زوار اخذ میکنند و آب نیسان که بقصد استشفاء اخذ کنند بلکه هر آبیکه دعا خوانده شده آن یا بضرایح مقدسه شسته شده است نهم پاک نکردن مخرج را بدستیکه در آن انگشتر باشد و در آن کلمات محترمه باشد از آیات قرآن و دعا و اسماء الله و اسماء معصومین ع دهم پاک نکردن مخرج را باستخوان مطلقا اما مکروهات از آنجمله بسیار است استقبال شمس و قمر ببول و غایط و نشستن در شوارع و مشارع و منازل قافله و در طریق مساجد و خانها و زیر درخت میوه دار ولو در غیر زمان میوه و بول کردن در حمام و در حالت ایستاده و در زمین سخت و در سوراخ جانوران و در آب جاری و آب ایستاده و استنجاء بدست راست و سخن گفتن در حال تخلی بدون ضرورت و غیر ذلک اما مستحبات اول از آن استبراء است کلمات اخبار در او مختلف است بهتر آن است بعد از آنکه دیدش بول منقطع شد و مخرج غایط را شسته یا پاک کرد از مخرج غایط تا بیخ ذکر را

۲ آداب

با انگشت وسطی بکشد سه مرتبه و بعد از آن انگشت سبابه را بگذارد بزیر ذکر و انگشت ابهام بالای ذکر بقوة بکشد تا سر حشفه سه مرتبه و بعد سه مرتبه فشار دهد و فائده استبراء آنست که اگر بعد از آن رطوبتی دید که بول است یا غیر آن پاک است و اگر بعد از وضو باشد باطل نمیشود و اگر استبراء نکرده باشد و این رطوبت را دید محکوم بنجاست است و وضو هم باطل است و این استبراء در حق زنان مطلب نیست دوم طلب مکانیکه خالی از اغیار باشد یا دور شود از مردمان سیم طلب مکان بلندی کند که ترشح باو بر نخورد یا زمینی که رخوه باشد چهارم مقدم بدارد پای چپ را در هنگام دخول در بیت الخلاء و پای راست را وقت خروج عکس مسجد پنجم پوشانیدن سر را در حال تخلی ششم در وقت کشف عورت بسم الله بگوید هفتم خواندن دعاهائیکه قبل از استنجاء و بعد از استنجاء در کتب مبسوطه مسطور است هشتم اعتماد نماید در حال تخلی بر پای چپ و فراخ کند پای راست فصل دوم در وضوء است بدانکه حقیقت وضوء دو شستن و دو مسح کردن است اما دو شستن عبارت است از شستن رو از رستنگاه موی سر تا آخر ذقن حسب طول و حسب عرض آنچه را که فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی و هرچه از این حد خارج باشد شستن آن لازم نیست و شستن هر دو دست از مرفق تا سر انگشتان بوجهیکه هیچ چیز از عرض و طول

فهلکنه

۲ نابت

فروگذاشته نشود و مناط در حد رو مستوی الخلقه است بلی من باب مقدمه علمیه قدری بالاتر رستنگاه موی سر و قدری بالاتر از مرفق بشوید تا علم حاصل بشستن رستنگاه و مرفق شود اما دو مسح مسح اول مسح سر است بقدر مسمی حسب طول و عرض و ثانی پاها ست از سر انگشتان تا برآمدگی پشت پا تا مفصل است حسب طول و مسمی کافی است حسب عرض و در وضو معتبر است چند امر اول نیت و او عبارة است از قصد بجا آوردن عمل معلوم بجهة فرمان برداری جل شانه و کافی است در آن داعی باین معنی که باید باعث بجا آوردن عمل اطاعت خداوند عالم باشد و تصور این معنی و خطور آن در قلب لازم نیست سیما نسبة باشخاصیکه وسواس باشند یا کار اینها منجر بوسواس شود نیت چیزی نیست که طول و تفصیل بخواهد بلکه میگوئیم عمل بدون نیت با التفات از هیچ عاقل ممکن نیست بعضی امورات هم بعضی اشخاص در مقام نیت دیده میشود ناشی از وسواس که منشاء او خناس است و لازم نیست در مقام نیة قصد واجب و یا قصد ندب بلکه می توانیم بگوئیم که معتبر نیست دانستن وجوب و ندب در صحة عمل بعد از آنکه عمل بجهة اطاعت حق جل شانه باشد بلی مسئله تعلم مسئله دیگر ربطی بمقام ندارد دوم مباح بودن فضا ئیکه در آن وضو میگیرد و دست را حرکت میدهد بجهة شستن و یا بجهة مسح کردن و هم

۲ شد

مباح بودن مکان وضوءکیرنده علی الاحوط مثل زمین و فرش و کفش
و نخوان اگرچه اقوی عدم شرطیت اباحه مکان است در صورتیکه شستن
و مسح کردن مستلزم تصرف در مکان نباشد بعد از آنکه فضاء مباح
باشد سیم آب وضوء مطلق باشد و پاک و پاک کننده باشد پس
اگر وضو بگیرد با آب مضاف یا نجس یا با آب استنجاء بنابر احتیاط یکه
پاکست باطل است چه سهواً و چه عمداً و چه جهلاً اضطراراً
یا اختیاراً چهارم مباح باشد آب وضو پس وضوء با آب غصبی
جهلاً یا نسیاناً صحیح است و همچنین صحیح است با آب نهرها و
چشمها که صاحب معین دارد و آب و دیدن جاری شده
بمنزله کردن در کنار آنها و برداشتن از آنها و مصرف کردن در
حاجت اگرچه صاحب او صغیر و سفیه و دیوانه باشد بشرطیکه
وضوکیرنده غاصب نباشد و تصریح نکند مالک بمنع پنجم مباح
بودن ظرفیکه از او وضو میگیرد پس جایز نیست وضو باستعمال
ظرف غصبی و طلا و نقره چه با انحصار باشد و چه با عدم انحصار
مثل ظرف مباح دیگر ممکن باشد بلی اگر ممکن باشد بغرفه واحده اتمام
وضوء کند بحیثیتیکه صدق استعمال نکند صحیح است در صورت عدم
انحصار و اما در صورت انحصار وضو صحیح نیست بجهت نبودن
امر مگر آن آب را نقل دهد بجای دیگر و بعد وضو بگیرد ششم
ترتیب در بین اعضاء بمقدم داشتن رو را بر دست و دست

راست

راست بر دست چپ بعد از غسل تقدیم مسح سر را بر مسح پا
و تقدیم پای راست را بر پای چپ علی الاحوط پس اگر خلاف ترتیب
کند در غسل اعضاء وضوء باطل است و اگر در مسح خلاف ترتیب
کند باین معنی مسح پا مقدم کند بر مسح سر باز وضوء باطل است
و اگر خلاف ترتیب کند در پا احوط بطلان است خواه هر دو پا
یکدفعه مسح کند یا پای چپ را مقدم کند و اما ملاحظه ترتیب
در هر یک اعضاء فی حد نفسه نسبت بغسل لازم است یعنی در
شستن رو و دست باید ابتداء باعلا کند و ختم بمنتهای همان کند
و اما نسبت بمسح مراعات ابتداء کند در مسح سر بفوق دستکاه
و ختم کند بر دستکاه علی الاحوط احتیاط در این اشد است هفتم
موالاة است یعنی پی در پی شستن اعضاء باین معنی که هیچ تسویف
و مسح نماید که قبل از شستن و مسح نمودن عضوی از اعضاء سابقه
بر آن خشک نشود هشتم اعضاء وضوئش از غسل و مسح پاک باشد از
هر نجاست چه معفو و غیر معفو اگر کسی یقین داشته
بود که موضع وضوء او نجس بوده ولیکن غفلت وضوء کرد
و بعد از وضوء شک کرد که آیا موضع وضوء پاک کرده بود
یا نکرده وضوء او صحیح است و محل وضوء را تطهیر کند
نهم مانعی از استعمال آب نباشد مثل مرض و سایر امور دیگر
موجب تیمم است چنانچه انشاء الله بتفصیل ذکر خواهد شد

۴ و در مسح پا ابتداء کند از انگشتان و ختم کند بکعب یا بمفصل علی الاحوط ص

۲ بر آن

۴ پاک

بدانکه وضوء واجب فی نفسه نیست بلکه واجب است برای نماز
غیر از نماز میت و در حکم نماز واجب است نماز احتیاط و قضاء
اجزاء فراموش شده در نماز و همچنین سجده سهو بنابر احتیاط
و برای طواف واجب در ضمن حج و عمره و تطوافیکه بر شهادت بجا
آورد بلی شرط است اگر بخواهد نماز کند و برای مس کتابت
قرآن اگر واجب شود به نذر یا بعهد یا بقسم و یا بجهت پاک
کردن قرآن از نجاست و یا گرفتن از دست کافر و یا بجهت جمع
کردن او اگر متفرق شده باشد اگر حاجت بمس کردن باشد و
همچنین مس اسماء الله و اسماء انبیاء و اسماء ائمه علیهم السلام علی الاحوط اگر
کسی شک کند در شستن یا در مسح نمودن عضوی از اعضاء
وضوء و هنوز فارغ نشده باشد لازم است برگردد و آن عضو را
بشوید یا مسح کند و اگر این شک بعد از فراغ از عمل باشد اعتبار
ندارد و اگر یقین بطهارت داشته باشد و شک کند در عروض نواقض
بنا بگذارد بر بقاء طهارت و اگر یقین بحدث داشته باشد و شک
نماید در طهارت اگر قبل از عمل مشروط بطهارت باشد بنا بگذارد
بمحدث بودن و اگر بعد از فراغ از عمل باشد بنا بگذارد بر صحت عمل
کن شته از برای بعد وضوء بگیرد و اگر این شک در اثناء عمل باشد مثل
آنکه در اثناء نماز ظهر شک کند در طهارت اقوی بطلان عمل است وضو
بگیرد اگر یقین بهر دو داشته باشد و لکن شک در تقدم و تأخر

داشته باشد

عمل

داشته باشد اگر این شک بعد از فراغ از عمل باشد بنا بر صحت عمل
بگذارد و از برای عمل بعد وضوء بگیرد و اگر قبل باشد وضوء بگیرد علی الا
قوی و اگر در اثناء عمل باشد مثل سابق بطلان عمل است و وضوء بگیرد
و در صورتیکه یقین بطهارت دارد و شک در حدث اعاده وضوء مشروع نیست
مگر بقصد تجدید و یا احتیاط اگر در مواضع وضوء جبیره باشد
یعنی تختهائی باشد که شکسته را بآن می بندند از جهت اصلاح آن
و نتواند که زیر جبیره را در موضع غسل بشوید یا آب بزیر جبیره
برساند و در موضع مسح مسح کند بجهت خوف ضرر یا نجاست آن یا
عذر دیگر لازم است که تمام جبیره را مسح کند اگر جبیره در موضع
غسل باشد و اگر در موضع مسح باشد اکتفا نماید بمسح همان مقدار
دیگر لازم است مسح آن موضع قبل از جبیره بلی لازم نیست مسح
آن موضعیکه تعذر یا تعسر داشته باشد مسح آن مثل میان خطوط
که بجبیره میبندند و احوط بلکه خالی از قوة نیست که باین ترتیب عمل
کند بعد از تعذر غسل بشره مسح بشره کند و بعد از تعذر غسل
و مسح آن مسح بر جبیره کند و واجب است در مسح جبیره در موضع
مسح قصد مسح نمودن و بکف دست باشد و در مسح موضع شستن
شرط نیست بکف دست باشد و لازم است که جبیره موضع غسل را
مسح کند یا بدو کفایت نکند تری دست و رطوبت آن بخلاف مسح
موضع مسح که باید برطوبت دست باشد نه با آب جدید

۲ با ایصال آب بتکرار

ومرهم وکهنه که بر روی دمل وزخم میکذارند حکم انها حکم جبیره است
که مسح روی انها نماید لکن مختص است جواز مسح بهمان کهنه و
جبیره وچیزی از موضع صحیح را مسح نکند مکر انکه لابد منه باشد
تحقق مسح بر جبیره وکهنه ومرهم بر ان اکر روی شکسته وزخم
ودمل چیزی نباشد از جبیره وکهنه ودوا ومرهم بلکه مکشوف
باشد وشستن ضرر نداشته باشد بشوید واکر ضرر داشته
باشد مسح کند واکر مسح ان موضع متعذر یا متعسر داشته باشد
یا نجس باشد کهنه پاکی در ان موضع بکذارد ومسح بر روی
کهنه نماید اکر انهم متعذر یا متعسر شد اکتفا کند بشستن ا
طراف ان واحوط در جرح مکشوف ومحوان در جبیره در غسل
ضم تیمم نماید واکتفا بمسح عضو مکشوف در موضع غسل یا کهنه
نکند اکر این مراتب هم متعذر شد یا متعسر تیمم کند وحکم مو
ضع غسل حکم موضع وضوء دارد واحوط اعاده غسل یا وضوء
جبیره است از برای نماز دیکر اکر رفع عذر شود ومخیر است
در نیت غسل ووضوء جبیره بین رفع حدث واباحه صلوة
وبهر قصد اباحه است ودر درد چشم اکر استعمال اب مضر باشد
تیمم کند اکر کهنه پاکی بالای چشم بکذارد ومسح بر ان کند ودر
مقام وضوء یا غسل وبعد از ان تیمم کند موافق احتیاط است
چنانکه بعضی فتوی داده اند بدانکه نافض وضوء اموری هستند

۲ بجمع

که انرا موجبات هم میکویند وان ده چیز است اول ودوم بول
وغایط بشرط خروج انها از موضع متعارف ومعتاد مکلف باشد
اکرچه معتاد غالب مردم نباشد واب اماله وکرم معده وتخم مانند
انها وشیاف وحیوان اکر خارج شود والوده بغایط نباشد ضرر
بوضوء ندارد وموجب وضوء هم نیست سیم خوابیکه غالب شود
بدل وکوش وچشم وذائقه فرق میان شنود وشنیدن نکند
وحواس معطل شود وپینکی باعث وضوء نمیشود چهارم هر
چیزیکه زایل عقل باشد پنجم استحاضه قلیله وهمچنین متوسطه
برای غیر از نماز صبح واستحاضه کثیره برای عصر وعشاء اما متوسطه
برای صبح وکثیره برای ظهر ومغرب وصبح باعث وضوء وغسل
هر دو میباشد ششم مس میت هفتم حیض هشتم نفاس
که اینها ناقض وضوء هستند وموجب وضوء وغسل هر دو میباشند
نهم رطوبت مشتبه ببول اکر خارج شود از مکلف قبل از استبراء
در حق مردان دهم بادیکه از موضع معتاد خارج شود بشر
طیکه از معده باشد خواه با صدا خواه بی صدا وخروج باد از
از فرج زن یا ذکر مرد اعتبار ندارد اما جنابت ناقض وضوء است
لکن موجب غسل است نه وضوء وخروج مذی عقب شهوه
وملاعبه پیش از خروج منی وودی بذال معجمه که خارج میشود
بعد از خروج منی وودی بدال مهمله که خارج میشود بعد از بول

باعث وضوء نمیشود فصل سیم در غسل است بدانکه غسلهای
واجبی شش است اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه
بر تفصیلیکه خواهد امد چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت
ششم غسل میت اما غسل جنابت سبب وباعث او دو چیز است
اول جماع وان حاصل میشود باینکه از ذکر بقدر ختنکاه داخل فرج
شود هر چند حشفه بریده باشد واکر دخول کند در دبر زن
ویا در دبر مرد وانزال نشود غسل واجب میشود هر چند مرده
باشد بلکه در وطی حیوان دبرا وقبلا غسل واجب است لکن احوط
نقض غسل است در حیوان ودر دبر انسان ووضو ساختن
از برای نماز بجهه خلاف بعضی از اعاظم دوم بیرون امدن
منی چه در خواب وچه در بیداری چه مرد وچه زن وشناخته
میشود خروج منی بشهوة وجهیدن وسستی در بدن ودر
شخص مریض کافی است اول وثانی وغسل بدو نحو میشود یکی
ترتیبی ودیکری ارتماسی اما ترتیبی ان است که اول سر را بشوید
وکردن در اینجا داخل در سر است وقدری از بدن را داخل
در سر کند من باب مقدمه علمیه وبعد جانب راست را وقدر
ی از جانب چپ را داخل کند من باب مقدمه علمیه وبعد جانب
چپ را وقدری از جانب راست را داخل کند من باب المقدمه
وناف وعورتین را از هر دو جانب بشوید انسب باحتیاط است
واما ثانی عبارة است از فرو کرفتن اب تمام بدن را دفعه عرفیه

در غسل چند امر اول نیت وباید مقارن باشد با اول جزء از عمل
کذشت تفصیل او در وضوء دوم طاهر بودن ومطهر ومباح
ومطلق بودن اب بتفصیلیکه در وضوء ذکر شد سیم طهارة
اعضاء غسل از نجاست خبثیه قبل از غسل بلکه بهتر ازاله نجاست
نماید از جمیع اعضاء غسل وبعد شروع بغسل نماید چهارم مباح
بودن مکان غسل کننده در ارتماسی بجهه اینکه نفس انغماس
تصرف در غصب است غسل باطل است بخلاف ترتیبی اکر مکان پس
اکر مکان غسل کننده غصب باشد نه فضاء ان وغسل مستلزم
تصرف در غصب که زاید از لوازم جسم است نباشد ان غسل
صحیح است پنجم ترتیب در غسل ترتیبی پس اکر خلاف ترتیب کند با
طل است ششم موالات در غسل ترتیبی معتبر نیست پس اکر سر را بشوید
مثلا وبعد مدتی بکذرد تا خشک شود وبعد طرف راست را
بشوید عیبی ندارد بلی بعضی اوقات بجهه امر خارج مثل وقت یا حاصل
شدن حدث در بین واجب میشود ششم دفع موانع
از بدن کند تا اب به بشره برسد هفتم مباح بودن ظرفیکه
در ان اب است یا از ان ظرفیکه اب میریزند بطریقیکه در وضوء
ذکر شد هشتم استعمال مضر نباشد از جهت مرض وغیر مرض با
بتفصیلیکه خواهد امد در بحث تیمم اکر شک کند در شستن سر
بعد از دخول در جانب راست یا در شستن جانب راست بعد از
در جانب چپ التفات باین شک نمیکند علی الاقوی بخلاف وضوء

۲ ضیق

دخول

هر چند احوط الحاق غسل است بوضو. خاتمه اگر اغسال واجبه
جمع شود یک غسل بنیت همه کفایت میکند و همچنین اغسال مستحبه
اگر جمع شوند یک غسل بر نیت همه کفایت میکند و اگر اغسال واجبه
و مستحبه هر دو جمع شود و نیت همه را بکند و یک غسل کند کافی است
علی الاظهر و اگر نیت خصوص واجب را کند کفایت از مستحب
میکند بخلاف عکس که کفایت از واجب نمیکند و اگر در اغسال
واجبه قصد خصوص جنابت کند کافی است از بقیه اغسال و
اگر قصد خصوص غیر جنابت کند احوط عدم کفایت است از غسل
جنابت و در جمیع اغسال وضو ثابت است قبل از غسل یا بعد
از غسل و احوط تقدیم وضو است مگر در غسل جنابت که وضو
ساقط است چه غسل برای او باشد مخصوصه یا اغسال دیگر با
او باشد و اگر شخصی در اثناء غسل محدث شود بحدث اکبر اصغر
استیناف غسل کند علی الاقوی و اگر محدث شود بحدث اکبر
اعاده غسل کند سواء آنکه بوده باشد همان حدثیکه برای او
غسل میکند یا غیر آن و اگر بعد از غسل جنابت بسبب انزال نه
جماع بدون انزال رطوبت مشتبه به بیند اگر استبراء ببول کرده
برای او چیزی نیست و آن رطوبت پاک است و طهارت او باقی است
و اگر استبراء بعد از بول نکرده وضو بگیرد و آن رطوبت نجس است
و اگر هیچکدام را نکرده غسل کند و آن رطوبت محکوم بنجاست است
و اعمال سابقه او صحیح است حاجت باعاده ندارد و اگر استبراء

۲ و همچنین

اجتهادی

اجتهادی کرده و بول نکرده چه با امکان بول و چه عدم امکان آن اگر
بعد از بول چه یا در حال بول رطوبتی مشتبه به بیند و احتمال منی بودن
بدهد واجب است که غسل دیگر بکند و اعمال سابقه او صحیح است
و از برای جنب در شرع مقدس احکام مجعول است که باید مرتکب
آنها نشود و حرام است ارتکاب آنها و آن هشت چیز است اول خواندن
نماز چه واجب چه مستحب مگر نماز میت که بر جنب حرام نیست اما
اجزاء فراموش شده در نماز پس در حکم نماز است و همچنین سجده
سهو علی الاحوط نه سجده تلاوت قرآن دوم طواف کعبه معظمه سیم
مس کتابت قرآن حتی اعراب و تشدید و همچنین جایز نیست مس حرفی
که مقروء است و لکن مکتوب نیست در مقام کتابت اگر مکتوب
شود مثل واو ثانی داود و الف رحمن و لقمن بخلاف آنکه اگر مکتوب باشد
و لکن مقروء نباشد مثل الف که بعد واو جمع نوشته میشود جایز است
مس آن و همچنین جایز نیست مس اسماء الله و اسماء انبیاء و ائمه ع
علی الاحوط و اما کتابت قرآن حرمتی ندارد چهارم داخل شدن که
مسجد مکه و مدینه پنجم مکث کردن در سایر مساجد اما اجتیاز
و مرور نمودن حرمت ندارد ششم خواندن چیزی از سورها
عزائم که سوره اقرء و والنجم و الم تنزیل و حم سجده است حتی بسم الله
بقصد آنها اگر خواند یا استماع کرد آیه سجده واجب است بر او
سجده کردن هفتم روزه گرفتن بتفصیلیکه در صوم خواهد آمد انشاء
الله بلکه اگر دخول جنب در مشاهد مشرفه و مضجعات ائمه علیهم السلام

اقوی جواز احوط ترک است حتی دخول در رواق شریف و صحن مبارک
خصوصا برای غیر زوار و همچنین حائض و نفساء بلکه موافق احتیاط
عدم دخول آنها است در خانه سادات و اما غسل حیض بدانکه خون
حیض گرم و سیاه و تازه و خارج میشود بقوه و سوزش در اغلب
اوقات و گاهی خلاف آنها میشود هرگاه ضعیفه در دو ماه پی
در پی موافق هم در عدد و وقت خون دید مثل اینکه در اول هر ماه
خون دید پنج روز آن صاحب عادت عددیه و وقتیه میباشد و اگر یک
دفعه دید پنج روز دو دفعه دیگر دید هفت روز صاحب عادت
وقتیه میباشد دون عددیه و اگر اول ماه دید پنج روز و در دوهم
ماه دیگر دید باز پنج روز صاحب عادت عددیه دون وقتیه و
کفایت میکند در بودن ضعیفه صاحب عادت دو دفعه پی در
پی به بیند حسب وقت و عدد یا حسب وقت دون عدد یا
حسب عدد دون وقت که در دفعه سیم محکوم است بذات العا
دة بودن اگر ضعیفه شک کند که خون خارج از او شده بنا
گذارد بر عدم خروج چه حدث این شک در نماز باشد یا
در غیر نماز و فحص هم لازم نیست و اگر شک کند آنچه خارج شد
خون است یا غیر خون بنا گذارد بر خون نبودن و اگر شک کند
خون خارج شده حیض است یا غیر حیض مثل اینکه خون بکارة
یا از قرحه که در رحم حادث شده است اگر این شک بجهت
علم اجمالی باحد امرین است در این صورت واجب است احتیاط کند

بگذاردن

بگذاردن پنبه را در فرج و قدری صبر کند و بعد از آن پنبه را بیرون
آورد اگر خون طوق زده بیرون آمد خون بکارة است و الا
خون حیض است و اگر آخر اختبار کند بخوابیدن به پشت و پاها را
بلند کند و انگشت را داخل فرج کند اگر خون از جانب چپ
آمد حیض است و اگر این شک مسبوق بعلم اجمالی نباشد احوط
جمع است بین فعل عبادت و ترک آنچه بر حائض حرام است و اگر
و اگر ممکن نباشد اختبار عمل کند بحالة سابقه از حیض و عدم
حیض اگر علم بحالة سابقه داشته باشد و اگر علم بحالة سابقه نداشته
باشد احتیاط کند به نحوی که گذشت اگر ممکن باشد اختبار و
نکرد در صحت عبادة او اشکال است اقوی بطلان است اگرچه بعد
معلوم شود که حیض نبوده مگر فرض نحوی شود که قصد قربت ممکن
باشد اگر دختر پیش از نه سال خون به بیند استحاضه است چنانچه
ضعیفه بعد از حیض یاس خون به بیند استحاضه است اگرچه بصفت
حیض باشد و یاس حاصل شود در غیر قرشیه و نبطیه بعد از
پنجاه سال و در قرشیه شصت سال علی المشهور اگر شک در بلوغ
داشته باشد و خون دید با صفت حیض و با شرایط آن محکوم است
بحیض و همین علامت نه سال بودن پیش از خون است چنانچه محکوم
است بحیض بودن اگر ضعیفه شک کند در یاس و خون حیض کمتر از
سه روز نمیشود و زیاده از ده روز نمیشود و باید در این سه روز
متوالی باشد بحیثیکه هر وقت پنبه بگذارد در باطن فرج خون آلوده

۲ آن در وقتی ... که طرف علم اجمالی بکارت باشد و اگر غیر حیض قرحه شد پس صح

بیرون بیاید و کفایت نمیکند سه روز در ضمن ده روز و باید یعنی
سه روز تمام باشد ولو بتلفیق مثل آنکه بخشید را خون دید باید
این خون متوالیات معنی کن شده باشد تا طهر روز بکشند توضیح الحال
علی وجه الاجمال آنست حایض یا ذوالعادة است یا مضطربه یا مبتدئه
اما ذوالعادة اگر صاحب عادة عددیه باشد و یا صاحب عددیه
شد بقدر عادة حیض است اگر تجاوز نکند خون از عادة و اگر
تجاوز کرد از عادة و تجاوز نکرد از ده روز تماما حیض است از
عادة و غیر عادة و در زمان غیر عادة غیر زمان استظهار چنانچه
حکم او خواهد آمد احتیاط کند بجمع بین عمل مستحاضه از خواندن صلوة
و گرفتن روزه بعد از غسل و تروک حایض از دخول مساجد و مس کتابه
قران و غیرها و اگر تجاوز کرد از ده روز بقدر عادة حیض است زاید
استحاضه است و اگر بقدر عادة خون دید و یا سه روز متوالی خون
دید و بعد منقطع شد و ندید مگر روز دهم و بعد قطع شد تمام
ده روز حیض است از ایام دم و غیر دم و اما مضطربه یعنی زنیکه عادة
[illegible] ندارد یا فراموش کرده عادة را سواء وقت مستقر داشته باشد و یا
اگر خون از ده تجاوز نکند او حیض است و اگر از ده تجاوز کند
واجب تمیز است یعنی آن خونیکه بصفت حیض است محکوم
است بحیض بشرطیکه کمتر از سه روز و زاید از ده روز نباشد
خواه اول باشد یا آخر یا شد و یا وسط و ما بقی که تمیز است حکم
است باستحاضه و اگر تمیز نداشت رجوع بکند بروایات دو دفعه
ده اهل علی الاقوی و بر طبق او عمل کند و مخیر است بر آنکه ماهی
سه روز و ماهی دیگر ده روز حیض قرار دهد یا هر ماهی شش روز
حیض

۲ طهر
وقتیه
۲ بقدر
۴ مستقره
۵ سواد
۶ ثالث

حیض قرار دهد و یا هر ماهی هفت روز حیض قرار دهد و ما
بقی را استحاضه بهتر است اختیار کند روایات موافق مزاج ۲
اگر ضعیفه صاحب مزاج حار باشد اختیار کند روایة هفت
روز را صاحب مزاج رطوبت اختیار کند روایة شش روز را
و اگر متوسط است اختیار کند سه روز و ده روز را و اما
مبتدئه یعنی زنی که تازه خون دیده است اگر از ده تجاوز
نکند همه او حیض است و اگر تجاوز کند رجوع باوصاف و تمیز
میکند هر قدر واجد اوصاف و تمیز شد با آن دو شرطیکه
گذشت حیض است و ما بقی استحاضه و اگر فاقد اوصاف و تمیز
شد رجوع کند بعادة اهل خود از مادر و عمه و خاله اگر مختلف
شد رجوع باغلب کند و اگر غالب در بین نشد رجوع کند باقران
و همسرها علی قول اگر اینها هم مختلف شدند رجوع بروایات میکند
مثل مضطربه که گذشت تفصیل آن تتمه در بیان چند امر است اول
آنکه صاحب عادة عددیه و وقتیه یا وقتیه اگر خون دید در
ایام عادة ترک عبادة میکند بمجرد رؤیة دم و اگر خون دید
قبل ایام عادة یک روز یا دو روز ترک عبادة میکند بنا گذاردن
بر حیض بودن سواء آنکه بوده باشد خون بصفة حیض یا نباشد
و همچنین است حال در حکم بحیض بودن اگر تجاوز کند از عادة
یک روز یا دو روز و اما مبتدئه و مضطربه و ذوالعادة عددیه
در حکم بحیضیة بمجرد رؤیة خون محل اشکال است خصوصا بصفة حیض

نباشد و احتیاط کند در مقام عمل بفعل عبادة و ترک آنچه بر حایض
حرام است دوم در بیان تمیز بصفات قوی محکوم بحیض است
و ضعیف باستحاضه هر چند دلیل درستی در جمیع مراتب نداریم
لکن مشهور است بین اصحاب اعتبار شده است بلون پس سیاه
قوی سرخ است و سرخ شدید قوی سرخ ضعیف و سرخ
ضعیف و سرخ ضعیف قوی نزد زرد قوی کدر است دیگر آنچه
پس صاحب را [illegible] قوی چیزیست که آنچه نداشته باشد
یا داشته باشد لکن کم باشد و ثخونة و غلظة پس غلیظ قوی رقیق
است اگر این اوصاف افاده علم کند بحیض بودن اشکال نیست و الا
در اعتبار بر آنچه محل اشکال است سوم خون اگر در ظاهر منقطع شود
بکمتر از ده روز و لکن ضعیفه احتمال میدهد بقاء دم را در رحم
برای استبراء از دم و بهتر در کیفیت استبراء بچسباند شکم خود را بدیوار
و بلند کند یکپای خود را خواه راست باشد یا چپ پس از آن داخل
کند پنبه را و مقداری صبر کند و بیرون بیاورد اگر خون آلوده شد
باید صبر کند تا ده روز و اگر پاک در آمد غسل کند و نماز بخواند
و اگر ترک استبراء کرد یا التفات و غسل کرد و نماز کرد باطل است اگر چه
مصادف با واقع باشد مگر فرض بحوی شود که قصد قربة ممکن باشد
و در این فرق بین الحکام نیست بدانکه حرام است بر حایض داخل شدن
در هر عبادتی که مشروط بطهارة مثل نماز و روزه و حرام است جماع در
قبل حایض و در دبر او محل خلاف است اقوی جواز و احوط ترک است
اگر وطی

۲ محکوم
۴ کریهه
۱۲ اف م

اگر وطی حایض کند زوج واجب است بر او علی الاحوط دون ضعیفه
اگر چه مطاوعه باشد در اول حیض یکدینار یعنی یک مثقال طلا
مسکوک که هیجده نخود باشد و در وسط حیض نصف مثقال
که نه نخود طلاء مسکوک و در آخر حیض ربع مثقال که چهار نخود و نیم
طلاء مسکوک و بعید نیست کفایة قیمة طلاء در مقام کفاره و
مصرف او فقراء و مساکین و لازم نیست بتعدد دادن اگر کسی عاجز
شد از کفاره دادن انتظار وسعت وقت بکشد و استغفار هم بنماید
و اگر موطوئه در حال حیض کنیز شخصی باشد احوط تصدق بسه
چارک از گندم یا جو میباشد و بهتر دادن ده چارک است و قول
زن در حایض بودن و پاک بودن مسموع است اگر متهم نباشد و همچنین
حرام است بر حایض مس کتابت قران و اسماء الله و اسماء انبیاء و ائمه
بتفصیلیکه گذشت در جنب و همچنین دخول در مسجدین و لو
اجتیازا و مرورا و مکث در سایر مساجد چنانچه گذشت اجراء
حکم مساجد است در روضات ائمه ع و اقوی جواز وطی حایض است
بعد از انقطاع دم و قبل از غسل علی کراهة و قضاء صوم بر او واجب است
و قضاء نماز بر او واجب نیست مگر نمازی که از اول وقت بگذرد
بمقداریکه طهارة و اقل واجب در نماز حسب حال خود از قصر و اتمام
و شروط کند میتوانست بکند و نکرده حایض شده و همچنین قضا
نمازی اگر غسل میکرد ادراک یک رکعت را میکرد از آخر وقت بعد
حاصل میشود تمام شدن ذکر در سجده ثانیه و کذلک واجب است

۱۲ احوط

بعد از غسل اتیان نمازها ذات الاسباب مثل نماز زلزله و وزیدن
بادها غیر متعارف که اغلب ناس بترسند و احوط قضاء نماز بیست
که ببیند و شبه نذر و کسوف و خسوف واجب شده میباشد و مستحب
است برای حائض که در وقت نماز وضوء بگیرد در موضع پاک یا در
مکان نمازش رو بقبله بنشیند و مشغول بذکر و تسبیح و تهلیل شود
و مکروه است برای او خضاب کردن و قرآن همراه داشتن و دست
بحاشیه قرآن رسانیدن و از مسجد عبور کردن و اما غسل استحاضه
بدانکه خون استحاضه خونی است که بعد از عادة مقرره یا بعد از
ده روز که اکثر حیض است باشد و میان این دو خون فصل نباشد
یا باشد بکمتر از ده روز که اقل طهر است و از برای اقل و اکثر او حدی
حسب ایام نیست در غالب اوقات ناسد زرد و رقیق و صاف
و بستی و سنگینی خارج میشود بدون سوزش و او سه قسم است
قلیله و متوسطه و کثیره و تمیز این اقسام باین طور میشود که پنبه
بقدر متعارف بردارد و بر روی کهنه بگذارد و به بندد بر روی
فرج بنحوی که مانع از نفوذ خون نداشته باشد و بقدر متعارف
صبر کند و بعد بردارد و ملاحظه کند اگر خون بر پنبه رسیده و
سوراخ نکرده پنبه را قلیله است و اگر سوراخ کرده است متوسطه
است و اگر نفوذ کرده است از پنبه و بکهنه رسیده کثیره است
اما قلیله حکم آن این است در صورة متصل بودن خروج خون بلکه
مطلق تغییر پنبه و شستن ظاهر فرج و وضوء گرفتن از برای هر نمازی

از نمازها

علی الاحوط

واجب و در حال وضوء و نماز فرج را محکم به بندد و بعد از وضوء
بلا فاصله نماز کند و از برای نماز احتیاط و سجده سهو و اجزاء فراموش
شده و سجده سهو وضوء علیحده نمیخواهد و از برای نمازهای
مستحبه نافله مرتبه برای هر دو رکعتی یک وضوء بگیرد و اما متوسطه
همان چیزها تیکه در قلیله ذکر کردیم بجا میاورد و علاوه هم
غسل برای نماز صبح بجا اورد و اگر پیش از صبح این خون متوسطه را
دیده باشد و هرگاه بعد از ظهر و عصر متوسطه شود برای مغرب و عشاء
غسل کند و ترک نکند علی الاحوط اگر غسل نکرد برای این نمازها از
برای نماز صبح غسل کند و لازم نیست بودن خون وقت صلواة و اما کثیره
میکند همه انچیزها تیکه در قسمین گفتیم علاوه تغیر کهنه میدهد
اگر ملوث شده باشد و سه غسل مینماید یکی برای ظهر و عصر و
دیگری برای مغرب و عشاء و یکی دیگر برای صبح در وقتیکه فاصله
عرفیه میان دو نماز نشود اگر فاصله عرفیه شود برای هر نمازی
واجب است غسل کند و جمع بین صلواتین به یک غسل در
صورة عدم فصل عرفی عزیمة یا رخصة است مسئله محل
تامل است و ثمره اختلاف جواز غسل است برای هر نماز با عدم
فصل و عدم جواز اگر ضعیفه بعد از غسل و قبل از نماز یقین رسانید
که خون در ظاهر و باطن قطع شده اعاده غسل کند بقصد رفع
حدث استحاضه زیرا اینکه غسل اول بقصد استباحه بوده نه رفع
حدث در سابق بیان کردیم که تحفظ ضعیفه خود را در حال وضوء

۴ کما هو مثل نوافل ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح و غیره مرتبه ۳ و هرگاه بعد از نماز صبح متوسطه شود برای ظهر و عصر غسل کند و هکذا

و غسل و نماز واجب است بحیثیتیکه خون از او خارج نشود و اگر ترک تحفظ
کرد تقصیراً و خون از او خارج شد در اثناء نماز اعاده نماز نماید
بلکه وضوء و غسل و اگر تحفظ کرد و مع ذلک خون خارج شود بجهة
غلبه و زیاده ضرر ندارد و هرگاه در بین نماز قلیله متوسطه شود
نماز باطل و غسل کند و وضوء بسازد اما غسلیکه سببش نفاس است
و نفاس خون ولادة است خواه با طفل باشد یا بعد از تولد
طفل باشد بشرطیکه انکه ده روز یا کمتر از ده روز از زائیدن گذشته باشد
علی الاقوی پس اگر زاید از ده روز شد نفاس نیست هر چند احوط با نیت
زاید الی هیجده روز احتیاط کند بجمع بین عبادات از صوم و صلواة و ترک
انچیزیکه بر حائض حرام است خواه تام الخلقه باشد یا نباشد مضغه یا
علقه باشد و اعتبار بخروج نطفه نیست پس اگر خون قبل از زائیدن باشد استحاضه
است مگر بدو شرط اول انکه سه روز متصل باشد و دیگر انکه میان این
خون و نفاس اقل طهر فصل شود و اگر بعد از ده روز خون دید نفاس نیست
چنانچه گذشت و اگر بعد از زائیدن خون ندید الا روز دهم همان روز
نفاس است اگرچه لحظه باشد زیرا اینکه از برای قلیل او حدی نیست و
اکثر او اکثر حیض است علی الاقوی چنانچه گذشت هرگاه خون نفاس تجاوز
از ده کرد ضعیفه صاحب عادة باشد بقدر عادة را نفاس قرار میدهد
و باقی را استحاضه و اگر ذات العادة نباشد در حیض ده روز نفاس
است و زاید استحاضه و احتیاط در زاید الی هیجده روز طریق بجا
است بان طریقه مذکور شد و اگر تجاوز نکرد از ده همان روز

مثل انکه

نفاس است

نفاس است خواه ذوالعادة باشد در حیض و یا نباشد هرگاه ضعیفه
زائید دو طفل و فصل هر طفل با ان دیگر شد ده روز نفاس بیست روز است
و اقل طهر بین نفاسین معتبر نیست چنانچه در حیض معتبر است و ابتداء
ده روز از نفاس بعد از تولد طفل است نه ابتداء وضع اگرچه بعضی
ولد خارج شده باشد اگرچه بطول انجامیده باشد و لازم است بر
نفساء استبراء باحتمال انقطاع دم در باطن بنحویکه گذشت و غسل
بعد انقطاع حقیقی و حرام است بر او انچه بر حائض حرام است
و مکروه است انچه بر حائض کراهت دارد و مستحب است انچه
برای حائض مستحب بوده گذشت همه آنها ۲ اگر در اثناء اغسال
غیر جنابت حدث اصغر واقع شود اختیاراً یا غیر اختیار احوط اعاده
غسل است و وضوء هم بسازد اگر این غسل را تمام کند و بعد اعاده
غسل کند ۲ وضوء بسازد کمال احتیاط است و اگر بعد از غسل و قبل
از وضوء حدث واقع شود اختیاراً یا غیر اختیار باز احوط اعاده
غسل است و اگر حدث اکبر سر زند و همان حدث باعث از او باشد
مثل اینکه غسل برای استحاضه متوسطه میکرد در اثناء او عارض شد کثیره
یا متوسطه و تقصیر در تحفظ نکرد و تقصیر در تعجیل و اتمام غسل هم
نکرده اعاده نکند غسل را بلکه اگر غسل کرده باشد و تاخیر در نماز
نکرده باشد و تحفظ هم کرده باشد اعاده غسل لازم نیست علی الاحوط
است اگر عروض عارض قبل از نماز باشد و اگر ۲ ... باشد مثل مس
میت نمود یا جنابت دوری داد یا بالاتر از او باشد مثل غسل برای ...

۲ قد نبب

۲ و نقض کند و

۲ مانند

میکرد عارض که شده شد اعاده غسل کند و باو اکتفا نکند و اما غسل
مس میت یعنی غسلی که واجب است بسبب مس عضوی از اعضاء
زنده یا عضوی از اعضاء مرده آدمی غیر شهید هر چند معصوم باشد
بعد از سرد شدن بدن و قبل از غسل خواه مس باختیار باشد و یا
بدون اختیار مسلم باشد میت یا کافر علی الاحوط و در حکم مس انسان
است مس جزء جدا شده از انسان از گوشت با استخوان و مس
استخوان بدون گوشت احوط غسل است و مس میته حیوانی اگر
با رطوبت باشد شستن دارد نه غسل و اگر بی رطوبت شد چیزی نیست
اگر مس شود میتی که عوض اغسال تیمم داده اند او را احوط وجوب غسل
است و اگر مس میتی که او را غسل اضطراری داده اند یعنی بواسطه نبودن
سدر و کافور غسل داده اند یا باب قراح اقوی عدم وجوب غسل و احوط
غسل کردن است و مس میت ناقض وضو است اما غسل میت که لازم
است علی سبیل الاجمال احکام متعلقه بمیت و بیان او در
چند مبحث است اول در احکام احتضار است بدانکه واجب است
علی الاحوط محتضر را در انحال رو بقبله بخوابانند بطوریکه اگر
بنشیند روی بقبله شود و مستحب است تلقین نمایند باو شهادتین
و اقرار بائمه اثنی عشر و کلمات فرج را و چشمهای او را برهم گذارند
و حفت کردن جهنه بعد از خروج روح و اعلام کنند مومنین را
برای تشییع و تعجیل کنند در تجهیز مگر اینکه اشتباه باشد ان وقت
تاخیر لازم است تا یقین بموت کنند و مکروه است که حائض و جنب در

در انحال

در انحال حاضر باشند دوم در غسل دادن میت است بدانکه دادن
غسل واجب کفائی است باین معنی برهمه مکلفین واجب است این
فعل ولکن باتیان واحد از انها تکلیف از دیگران ساقط میشود و وجوب
غسل مشروط است باینکه مسلم باشد یا در حکم مسلم مثل اطفال و مجانین
از مسلمین و مراد بمسلم کسی است که اظهار شهادتین کند پس کافر و غالی
و ناصبی و خوارج غسل انها لازم نیست و ولد الزناء از مسلمین مادام صغیر است
در حکم مسلم است در وجوب غسل و بعد از بلوغ اگر اظهار اسلام کرد مسلم
است و الا کافر است و اینکه شهید نباشد پس شهید در جهاد کفار
با اذن امام عم یا نایب خاص علی التفصیل که در کتاب جهاد مذکور است
غسل برای او لازم نیست بلکه دفن میشود بدون غسل و [illegible] اینکه کشتن او
بجهة قصاص واجب نشده باشد پس کسی را که میخواهند بکشند قصاصا
و یا حدا امر میکنند بر اینکه غسل کند بسدر و کافور و باب خالص و حنوط
کند و کفن بپوشد و بعد از کشتن دیگر غسل نمیخواهد و دیگر اینکه بغسل
دادن بدن او متلاشی نشود پس اگر بغسل دادن متلاشی شود
مثل [illegible] غسل ساقط است و بسته تیمم بدل از غسل لازم است
و اینکه کمتر از چهار ماه نباشد پس کمتر از چهار غسلش واجب نیست
بلکه بکهنه می پیچند و دفن میکنند سیم در کیفیت غسل است بدانکه
میت را باید سه غسل داد اول باب سدر دوم باب کافور سیم
باب خالص و ترتیب این اغسال بنحوی که ذکر شد لازم است و هم
چنین ترتیب بین اعضا لازم است اول شستن سر و گردن دوم

طرف راست سیم طرف چپ حال این غسل مثل غسل جنابت است
و باید سدر و کافور باندازه باشد که اب را مضاف نکند و کافی
است صدق عرفی در انها و باید بدن میت را قبل از غسل ازالة
کند از نجاست عارضی غیر موت و غاسل قصد قربت در غسل دادن
داشته باشد بنحویکه گذشت در وضوء اگر قصد ریاء و یا قصد اجرة
داشته باشد باطل است اگر قصد اجرت در ازاله نجاست و سایر
امور یکه خارج از غسل است داشته باشد ضرر بصحت غسل ندارد و لکن
در حلیت ان وجه از برای او خالی از اشکال نیست بلکه حرمت او
بعید نیست و کافی است نیت واحده در اغسال ثلاثه باین نحو
که غسل میدهم این میت را باب سدر و کافور و باب خالص قربة الی
الله احوط انستکه از برای هر غسل نیت علاحده کند اگر غسل دهند
متعدد شدند همه اینها نیت غسل کنند اگر شرکت در اغسال
داشته باشند و اگر هر یک مستقل در یک غسل شدند همان کس
نیت کند و اگر یکی اب بریزد و دیگری تقلیب و انقلاب کند هر دو نیت
کنند چهارم معتبر است مماثلة بین غاسل و مغسول در انوثیت
و ذکوریت پس مرد نمی تواند غسل دهد زن را و زن مرد را مگر در
چند موضع اول زن و شوهر که جایز است هر یک دیگری را غسل
دهد خواه زن ازاد باشد یا کنیز معقوده بعقد دوام باشد
یا منقطع بهتر انستکه در حالت اختیار همدیگر را غسل ندهند
در حال غسل ترک نظر بعورتین کنند و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است

مادامیکه

مادامیکه در عده است بلکه بعضی فرمودند که زن بعد
عده وفات میتواند شوهرش را غسل دهد اگر شوهر نش
بغسل مانده باشد اگرچه شوهر کرده باشد دوم مولا و کنیز
جایز است که مولا کنیز را غسل دهد و اما کنیز مولا را اگرچه بعضی
فرموده اند جواز را لکن محل اشکال است بجهت منتقل شدن کنیز
بملک وارث و شدن مولا اجنبی سیم انکه غسل دهنده محرم
باشد پس محرم از مرد و زن میتوانند همدیگر را غسل دهند لکن
از زیر لباس علی الاحوط بلکه اقوی است چه محرمیت بنسب
باشد چه بسبب چهارم دختر سه ساله و پسر سه ساله که
جایز است مرد بیگانه دختر سه ساله را غسل دهد و [illegible] زن
اجنبیه پسر سه ساله را غسل دهد اگرچه مکشوف العورة باشد
و خنثی مشکل اگر کنیز و یا محرمی دارد غسل او لازم و الا ساقط اگر
قطعه از بدن انسانی پیدا شد و معلوم نشد که از زن است یا
از مرد غسل او هم ساقط و پیچیده میشود بپارچه و دفن میشود
پنجم در حنوط است بدانکه واجب است بعد از غسل حنوط کردن
میت را یعنی بمواضع هفتگانه سجود پیشانی و کف دستها و زا
نوها و انگشت بزرگ پاها و در غیر این مواضع واجب نیست و
بهتر انست مخلوط کند بکافور قدری تربت سید الشهداء روحی
له الفداء و بمالند در این مواضع غیر انگشت پاها ششم در کفن
است و واجب ان سه وصله است اول لنگ دوم پیراهن و قد

واجب این حصه در عرف است و حدّ اوّل از ناف است تا زانو
از همه اطراف و بهتر آن است که سینه و هر دو ساق را بپوشاند
و بهتر در ثانی آن است که از حدّ شانه تا نصف ساق بلکه هر
دو پا بپوشاند سیّم سرتاسری که لفافه میگویند که باید همه
بدن میّت را بپوشاند از طول و عرض و بهتر و احوط آن است
که در طول بحدّی باشد که از طرف سر و پای میّت گره بتوان
زد و عرضش بحدّی باشد که دو جانب او بروی هم بیفتد و ترتیب
پوشانیدن این پارچها بخوبیست که ذکر کردیم و مستحبّ است
زیادتی عمامه و ران پیچ بالنسبه بمرد و زیادتی مقنعه و پستان‌بند
برای زن باید این پارچها مباح باشد و حریر محض نباشد و طلا
باف نباشد هر چند میّت زن باشد و پاک باشد و پوست
حیوان غیر ماکول اللحم نباشد و از قبیل نباتات مثل زنبیل و حصیر
نباشد مگر در حال ضرورت بلکه از پشم و موی کرک حیوان مأکول
ماکول اللحم علی الاحوط نباشد پس در حال اختیار کفن شال ترمه
و عبا نکنند علاوه بر پارچها واجب باید نازک و حاکی بدن نباشد
هفتم نماز میّت است بدانکه وجوب نماز مشروط است بانکه میّت
مسلم و مؤمن و کمتر از شش سال نباشد و تمام باشد یا بعضی که غسل
او واجب باشد و کیفیّت نماز این است اوّل نیّت کند که نماز بر این
میّت حاضر بجا میاورم قربة الی الله و تکبیر بگوید و بعد بگوید
اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له الهاً واحداً صمداً

فرداً

۲ پستان بند



فرداً حیّاً قیّوماً دائماً ابداً و لم یتّخذ صاحبة و لا ولداً و اشهد انّ
محمّداً عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی
الدّین کلّه و لو کره المشرکون و بعد تکبیر دوم را بگوید و بگوید اللهمّ
صلّ علی محمّد و آل محمّد کافضل ما صلّیت و بارکت و ترحّمت و تحنّنت
علی ابراهیم انّک حمید مجید و صلّ علی جمیع الانبیاء و المرسلین پس
تکبیر سیّم را بگوید و بگوید اللهمّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین
و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابع اللهمّ بیننا و بینهم بالخیرات
انّک علی کلّ شیء قدیر تکبیر چهارم اللهمّ انّ هذا المسجّی قدّامنا عبدک
و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهمّ لا نعلم منه
الّا خیراً و انت اعلم به منّا اللهمّ ان کان محسناً فزد فی احسانه و ان کان
مسیئاً فتجاوز عنه و احشره مع من یتولّاه من الائمّة الطّاهرین و اخلف
علی اهله فی الغابرین و ارحمه و ایّانا برحمتک یا ارحم الرّاحمین و تکبیر پنجم را
بگوید و مستحبّ است در تکبیر پنجم بگوید ربّنا آتنا فی الدّنیا
حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النّار اگر میّت زن
باشد بجای عبدک امتک بگوید و بجای ابن ابنة بگوید
و ضمیرها مذکّر مؤنّث بیاورد و اگر میّت مستضعف الا
یمان باشد یعنی تمیز بین حقّ و باطل ندهد امّا نه حقّ دوست
داشته باشد و باطل را دشمن بعد تکبیر چهارم بگوید اللهمّ
اغفر للّذین تابوا و اتّبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم اگر
مجهول الایمان باشد و بگوید اللهمّ ان کان یحبّ الخیر و اهله فاغفر له

ابنوتی

امتک

۳ مستضعف

و ارحمه و تجاوز عنه و اگر طفل باشد بگوید اللهمّ اجعله لابویه
و لنا سلفاً و فرطاً و اجراً و تکبیر پنجم را بگوید و مستحبّ است
اگر میّت مرد باشد مصلّی مقابل کمر او بایستد و اگر زن باشد مقابل سینه
او بایستد هشتم دفن است بدانکه واجب است که میّت را پنهان
کنند در زمین بر وجهی که جسد او محفوظ باشد از جانورها و بوی
او بیرون نیاید و نیز واجب است که میّت را در پهلوی راست
در میان قبر بخوابانند بوجهی که روی میّت بقبله باشد و
تفاوت ندارد در حکم کبیر و صغیر حتّی طفلیکه چهار ماه او تمام
شده باشد و اگر کمتر از چهار ماه باشد احوط این است که
در خرقه پیچیده باشند و دفن کنند و واجب است مباح
بودن ارض و مکان دفن در زمین غصبی و یا در زمین
وقفی غیر قبرستان مثل مسجد و مدرسه بنا بر اقوی و یا
قبر یکه در او دفن شده باشد میّت دیگر بطریق شرعی و امّا
میّت اگر پاره پاره شده باشد مراعات قبله شود مگر
قطعه گوشت باشد که احوط مراعات است و اگر دو نفر
بهم چسبیده باشد از همدیگر جدا نکنند یکبار رو بقبله دفن
کنند و از دیگری ساقط است و اگر زن ذمّیه از مسلم حامله
باشد و بمیرد پشت آن زن را بجانب قبله کنند تا روی طفل بجانب
قبله شود و اگر کسی در دریا بمیرد اگر ممکن باشد که بخشکی رساند
دفن کنند واجب است و اگر متعذّر شد نقل بخشکی واجب است

در این صورت

اگر

۲ پس جایز نیست دفن

در این صورت بعد از غسل و کفن و نماز او را در خمره سنگینی بگذارند
و سر او را محکم ببندند و یا آنکه سنگی و یا آهنی به پای او ببندند
و در دریا بیندازند و مراعات شود نبودن جانوران با مکث
بودن تا آنکه بدن محفوظ باند اگر ممکن شود نهم اولی بتمامی احکام
که ذکر شده اولی بمیراث میّت است یعنی باید امور مذکوره
از توجیه میّت بسوی قبله و غسل و کفن و نماز و دفن مباشر اولی
بارث و میراث باشد و یا با اذن او باشد و منافاتی ندارد
واجب بودن آنها بر عامّه مسلمین با مشروط بودن باذن
اولیاء و فیما بینکه اذن اولیاء شرط وجود است نه شرط
وجوب و شوهر احقّ و اولی بزن خود از جمیع اقارب و ارحام
چه اولاد و چه آباء و بعد از او پدر مقدّم است بر همه لکن احوط
با وجود جدّ اذن از هر دو گرفته شود و اگر ولد اکبر باشد با
اینها از هر یک احوط اذن گرفتن است اولی بارث حسب طبقه
مقدّم است بر طبقه بعد اگر در مقام وصیّت تعیین کند کسی را
بجهة این امور کلّاً یا بعضاً در حاجت داشتن باذن وارث
و نداشتن محلّ خلاف است احوط اذن گرفتن اگر مقصود
صدور فعل است از آن نه جعل ولایت و الّا اصل وصیّت لغو است
خاتمه در اغسال مستحبّه است و او سه قسم میشود اوّل زمانیه
که شرافت زمان یا مکان دیگر باعث مشروعیّت او شده است
و آنها بسیار است ذکر میکنیم بعضی از آنها را اوّل غسل جمعه که مستحبّ است

۲ با اینکه

۳ منصوص

علی الاقوی و استحباب آن ثابت است در حق مرد و زن و آزاد و بنده
بشرط اذن از مولی مسافر و حاضر و وقت آن از ابتدا طلوع فجر صا
دق است تا ظهر آن لکن احوط آن است که بعد از ظهر تا غروب
قصد اداء و قضاء نکند و جایز نیست مقدم داشتن غسل جمعه را
مگر آنکه در یوم پنجشنبه خوف داشته باشد از نبودن آب در روز
جمعه از برای غسل که در این وقت جایز است تقدیم و نسبت داده
شده است به بعضی تقدیم آن در شب جمعه با نبودن آب
در روز جمعه ضعیف است من حیث المأخذ حدث بعد
غسل از مبطلات غسل جمعه نخواهد بود وقت قضاء ممتد است
از بعد از ظهر جمعه تا غروب شنبه و از حضرت صادق ع منقول است
که هر کس که غسل جمعه کند و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل
محمد و اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین برای آن غسل او و
پاک میکند او را تا جمعه دیگر دوم غسل در ماه مبارک رمضان و غسل
در لیالی طاق آن جمیعا مستحب است و در عشر آخر نیز جمیعا مستحب است
و در شب بیست سیم دو غسل وارد است یکی در اول شب و یکی در
آخر شب [illegible] شب بهتر آن است که این غسلها را بعد از مغرب بجا
آورد هر چند در روایت است که غسل شبهای ماه رمضان را در حال
سقوط قرص شمس و حال غروب آن بجا آورد لکن عامل باو غیر از مجلسی
قدس سره معلوم نیست سیم غسل شب عید فطر و عید قربان که در
جمیع اجزاء این دو شب غسل مستحب است چهارم غسل در روز عید

فطر

فطر و عید قربان و استحباب این دو غسل مؤکد است پنجم غسل روز
ترویه که هشتم ذیحجه باشد ششم غسل روز عرفه که نهم ذیحجه باشد
هفتم غسل در روز عید غدیر که هیجدهم ذیحجه باشد هشتم غسل
مباهله بنابر مشهور بیست چهارم ذیحجه باشد و اغسال زمانیه
زاید از مذکور است هر که خواهد رجوع کند بمطولات اصحاب
دوم از اغسال مسنونه غسل مکانی میباشد که شرافت مکان باعث
مشروعیت و سبب استحباب آن شده است مثل دخول مکه
و مدینه و دخول خانه کعبه و دخول مسجد الحرام و مسجد النبی ص و دخول
مشاهد مشرفه و تداخل اغسال در این موارد جایز است سیم
از اغسال مسنونه اغسال فعلیه میباشد که بعد از فعل مستحب است
در بعضی موارد مثل غسل کردن برای کشتن وزغ که چلپاسه باشد و غسل
برای مس میت کردن بعد از غسل او و غسل توبه از معاصی خصوص
کبیره و در بعضی از موارد قبل فعل مستحب است مثل غسل کردن از
برای وقوف بعرفات و وقوف مشعر و از برای طواف و از برای احرام
حج و عمره و از برای زیارة پیغمبر ص و ائمه هدی ع و فاطمه زهرا ع و
اغسال فعلیه زاید بر مذکورات است و اکتفا باین مقدار مناسب
رساله است مناسب مقام ذکر مسائل است الاولی اگر غسل نمود
برای زیارة یا برای عمل آن غسل باقی است مادامیکه آن فعل را بجا نیا
ورده است یکروز و یا یک شب اگر در اول روز یا اول شب غسل کرده

۲ چندی

باشد یا یکروز و یک شب که بیست چهار ساعت باشد که بعضی فرمودند
و اگر آن فعل را بجا آورده است و نخواهد تکرار فعل کند الوقت غسل
دیگر کند و غسل اول باقی نیست الثانیه نواقض وضوء حتی نوم
مبطل غسل نیست بل اعاده مستحب است هر گاه صادر شود یکی
از نواقض وضوء چنانچه بعضی فرمودند الثالثه اغسال زمانیه
باختیار جایز نیست تقدیم آن بر آن زمان مگر غسل جمعه چنانچه
ذکر نمودیم و غسل لیالی رمضان و غسل لیل فطر چنانچه بعضی گفته‌اند
احوط باختیار عدم تقدیم اغسال زمانیه است مطلقا و اما اغسال
مکانیه پس باید قبل از دخول در آن مکان باشد اگرچه بعضی تجویز
کرده‌اند غسل را بعد از دخول در آن مکان و تقویه کرده‌اند لکن
خالی از ضعف نیست و اما اغسال فعلیه تقدیم و تاخیر آن
تابع موارد است چنانچه گذشت الرابعه اغسال مستحبه
مطلقا زمانیه و مکانیه و فعلیه هیچیک رافع حدث نیست و
محتاج میباشد در رفع حدث اصغر بوضوء چه قبل آن یا بعد از
آن الخامسه اگر کسی غسل واجب کند حاجت بغسل مستحب نمودن ندارد
مادامیکه قصد عدم آن را نداشته باشد هر چند بعضی علما
فرمودند با قصد عدم نیز قوة دارد احتمال کفایت و لکن این مطلب
محل تامل است فصل چهارم در تیمم است و واجب میشود در
صورت عدم تمکن از وضوء و غسل و عدم تمکن ادا نها میشود
بجهت امور چند که بیان مینمایم اول نداشتن آب در وقت نماز

هر چند

هر چند در خارج وقت نماز آب یافت شود و تفاوتی نیست
در نداشتن آب بین سفر و حضر سفر طاعت و معصیت دوم
ترسیدن از آب بجهت خوف و ترس از درنده و دزد و فساق
بالنسبه بمال و جان و عرض چه نسبت بخودش یا به برادر دینی
محل تامل است اگرچه بعضی فرق نگذاشته‌اند سیم نر
سیدن باب بجهت زمین گیر بودن که نتواند باب برسد یا
آنکه ناخوش است و کسی نیست که باو آب برساند یا معتبر
نبودن رفتن بچاه و نبودن آلات آب کشیدن هر چند مثل
شال کمر و جامه باشد که بستن آنها تحصیل آب از چاه ممکن باشد
چهارم حادث شدن مرض یا زیاد شدن آن یا طول کشیدن آن
و صدق خوف باظن اشکالی نیست و لکن صدق آن با شک
بنظر محل تامل است و الاشکال الظاهر عدم صدق است و قول
طبیب مسوغ تیمم نمیشود مادامیکه ظن در قول او حاصل نشود
و اگر مرض جزئی باشد که عقلا اعتنا باو نمیکنند باعث تیمم نشود
و اگر مرض در محلی باشد که شستن او من باب مقدمه علمیه
لازم باشد احوط جمع بین وضوء با مقدمه علمیه و تیمم است
و اگر دو مرض متضاد در وضوء و غسل باشد بحیثیکه استعمال
آب نسبت بیکی مضر است و نسبت بدیگری نافع است و در
نفع و ضرر مساوی باشند جمع نماید میان وضوء و تیمم اگر
اعتقاد نکند بضرر داشتن آب و تیمم کرد و بعد از نماز معلوم

۲ مغنی به
۲ لکن نسبت بمال برادر دینی
۲ چهارم خوف
محل

شد که اب مضر نبوده نماز او صحیح است و اما عکس ان که استعمال
اب کرده با اعتقاد انکه مضر نیست و نماز کرده و بعد معلوم شد
که مضر بوده مسئله محل خلاف است احتیاط با اعاده و قضا
در خارج وقت مع تیمم ترک نشود اگر ضرر باقی باشد و اگر جنب شود
با علم بر نبودن اب و یا ضرر داشتن استعمال اب تیمم کند نماز او صحیح
است و غسل بر او واجب نیست اگرچه بعضی فرمودند بحرم
میسر نبودن از بابت قیمت زیرا که ~~مطلب~~ اب با تحصیل کردن
اب محتاج بمقدار از پول باشد که بذل ان مقدار مضر بحال او باشد
فعلاً یا مالاً در این وقت جایز است و اگر فرض شود که بذل مبلغ ولو
هزار تومان ضرر بحال او ندارد نه فعلاً نه مالاً واجب است بذل
کند و وضو بجا آورد و غسل کند و مناط در تکالیف در مقام بذل
ضرر حالی است ششم خوف تشنگی داشته باشد که بستگان او
هستند مثل اولاد و عیال و عبید و اماء یا انکه از اصدقاء و رفقاء
سفر هستند بحیثیتی که امر سفر بدون او انجام نمیگیرد در این فرض
بالخصوص فرقی بین نفس محترمه و غیر محترمه ندارد مثل کافر حربی
که در فتوی سفر است که بدون او سفر نشاید [illegible] رفقاء سفر
لکن ان ضرری باو وارد نیاید در این وقت تفصیل است بین نفس محترمه
و غیر محترمه و ~~حفظ ما~~ لازم است و با خوف بر حیوان داشته باشد
مثل اینکه بر دابه خود خوف تلف دارد نیز حفظ لازم است [illegible]
و یا خوف تلف بر حیوان ماکول اللحم مثل گوسفند و گاو که [illegible]
ذبح کند

۲ تیمم

۲ بر خود و یا بر غیر خود

۲ و اگر خوف تشنگی باشد بر رفیق سفر واجب باشد

۲ از تلف

ذبح کند که جایز است تیمم کند و حفظ اب نماید برای او خلاصه کلام
در بعضی از موارد حفظ اب واجب است و وضوء و غسل جایز
نیست بلکه تیمم کند مثل خوف بر خود و متعلقین خود و یا غیر متعلق
خود از نفوس محترمه انسانی و یا غیر محترمه از انسان در صورتیکه ان
تلف او ضرر وارد بیاید و یا نفس محترمه از حیوان که معتاد اکل نباشد
چون دواب و در بعضی از موارد حفظ اب جایز است و جایز است
تیمم مثل خوف تلف بر حیوان ماکول اللحم و در بعضی از موارد حفظ
اب حرام است و واجب است وضوء و غسل کند مثل خوف تلف بر
نفس غیر محترمه چه انسان باشد و چه حیوان مثل کلب عقور و خنزیر
پس معلوم شد تیمم در بعضی از موارد خوف عزیمه است و در بعضی از
موارد خوف رخصه است هفتم انکه در استعمال درد شدیدی
عارض شود که بحسب عاده نتوان متحمل او شد یا انکه گرمی مفرط
یا سردی مفرط در اب که چاره در ان نباشد که معتدل شود و
خائف باشد از سردی و گرمی نه باد از حدوث مرض در این
صورت تیمم لازم است و از قبیل اخیر است که استعمال اب سبب
ترکیدن پوست دست و خارج شدن خون شود و یا سبب درشت شدن
ان شود بنحویکه قبیح المنظر شود که بد اید ادمی را از بدن او
هشتم انکه پیدا کردن اب محتاج باشد بذلت و خاری که متناسب
حال شخص نباشد در این صورت تیمم جایز است و اگر این ذلت
خاری را تحمل کند و تحصیل اب کند انوقت وضوء و غسل واجب است

در مسئله ابکه از ذبح ان حیوان بی بود اولا نباید البته [illegible] شرف کفنه م

و تیمم ~~واجب~~ جایز نیست نهم انکه وقت گنجایش وضوء یا غسل نماز را ولو
بمقدار یکرکعت باشد ندارد بجهت دور بودن اب بمسافتی اگر برود
وقت نماز از میان میرود و یا انکه از خواب بیدار شده اگر وضو
بگیرد و یا غسل کند وقت نماز خارج میشود در این وقت تیمم میکند
بلکه بعضی فرمودند اگر دوران شود بین ادراک تمام نماز در وقت
با تیمم و ادراک بعضی از نماز را در وقت با طهارة با یکرکعت یا تیمم مقدم
است بر نماز با طهارة با شد لکن تقدیم تیمم در صورت دوران محل
تامل است اگر ترک تیمم کند و وضوء بگیرد و یا غسل کند به نیت همین
نماز ان وضوء و غسل باطل است و اگر وضوء بگیرد و یا غسل کند از
برای غایة دیگر از غایات در صحة و فساد ان محل خلاف است و
اشکال است احوط بطلان است و اعاده دهم انکه دائر شود
امر بین تطهیر نجاست از بدن و ثوب و بین تطهیر از حدث بمقداری که
بدارد تطهیر از نجاسته را بر وضوء و غسل و تیمم کند اگر چیزی داشته
باشد یا و تیمم کند و الا وضوء و یا غسل بجا آورد و نماز را با نجاسته ادا
کند و اگر امر دائر شود بین شرب اب نجس و یا مسکر در حاجة و طهارة
تیمم کند و بین تیمم و حفظ اب نجس از برای شرب در مقام حاجة ظاهر
این است تیمم کند و اب نجس بخورد بدانکه وجوب تیمم در صورت عدم
ماء بعد از تفحص و یاس است اگر حاضر است و اگر مسافر باشد اگر زمین
همواره باشد بمقدار دو تیر انداختن و اگر ناهموار باشد بمقدار انداختن
یک تیر تفحص کند با احتمال بودن اب در جوانب چهارگانه اگر بعضی جانب
هموار

بلکه اگر وضوء بگیرد [illegible] ۳۳۳۹

۲ مقدم

۲ فعلاً از مسکر

هموار باشد و بعضی دیگر ناهموار در هر جانب حکم او را جاری کند و اگر از
جانب بعضی او هموار باشد و بعضی دیگر او ناهموار احتیاط کند بالحاق
کردن او را بزمین هموار و اگر ترک تفحص کرده تیمم کرده با سعة وقت و احتمال
وجود آب باطل است هر چند مصادف شده عدم اب را و اگر ترک
تفحص کرده در ضیق وقت و مصادف هم شد عدم اب را و تیمم کرد
و نماز را ~~اعاده~~ کرد جماعتی فرمودند صحة صلواة را هر چند گناه
کار است بجهت عدم طلب احوط قضاء صلواة است در خارج
وقت با طهارة مائیه و تکلیف تفحص با احتمال وجود اب است
هر گاه احتمال ندهد وجود اب را اصلاً و یا در بعضی جوانب تکلیف
ان ساقط است معتبر یا در این تفحص باید خود مکلف مباشر شود
و با تمکن و اگر عدم تمکن شد نائب عادل مقدم است و با عدم امکان
عدالت غیر عادل کفایت میکند در حصول یاس اخبار عدل
لین و در عدل واحد تامل است اگر در موضع وضوء و غسل نقش
لفظ جلاله یا آیه از آیات قرانی باشد اگر وضوء و غسل ممکن باشد
بدون مس ان همان متعین است و اگر وضوء و غسل ممکن نباشد
بدون مس اگر ممکن باشد با عیر از دست باشد با عانت او اجراء
اب نماید بان موضع اگر انهم میسور نباشد و امکان محو هم نداشته
باشد بعضی احتمال داده بودند این شخص فاقد الطهورین بجهة میسر
نبودن تیمم نیز و احتمال داده وجوب وضوء و غسل را با استعانة شخصی
که متطهر باشد در رسانیدن اب را بان موضع و احتمال داده ضرورة

۲ او ۲

وغسل جبیره راکه چیزی بالای آن نقش بکذارد روی اورا مسح کند و با
عدم امکان وضع شود بل ما عدای آن نقش را لکن اقوی جواز مسح ا
آنست در مقام وضوء و غسل زیرا که ممنوع از مسح حالت اختیار است
نه اضطرار اما کیفیت تیمم حسب عدد ضربه در مسئله اشکال و خلاف است
بعضی قائل هستند بکفایت ضربه واحده چه در تیمم بدل وضوء چه در
بدل غسل و بعضی قائل هستند بتعدد مطلقا و نسبت داده شده بر جماعتی
تفصیل بکفایت وحده در وضوء و لزوم تعدد در غسل لکن مقتضی احتیاط
مطلقا جمع است یعنی تیمم بیک ضربه برای جبهه و جبینین و دستها و یعنی تیمم بدو
ضربه یکی برای جبهه و جبینین و دیگری برای دستها و ترک نشود مطلقا چه در
بدل الوضوء و چه در بدل الغسل و واجب است دو دست را باهم بیک
دفعه بر زمین بزند نه وضع کند و نه بنحوی تعاقب زند بباطن دست
باشد در حالت اختیار نه بظاهر آن و واجب است در مسح کردن پیشانی
ابتدا کند از رستنگاه موی سر تا بطرف بالای بینی و جبینین را
هم داخل کند در مسح و احوط زیاد نمودن ابروها است در
مسح کردن و در مسح دستها ابتدا کند از زند و ختم کند سر
انگشتها بباطن کف دست چپ مسح کند ظاهر دست راست را
بآن طریق که ذکر شد و بباطن کف دست راست مسح کند ظاهر
دست چپ را بنحوی که ذکر شد و معتبر است در تیمم نیت قربت
در حالت زدن دست بر زمین که اول افعال تیمم است نه مسح چنانچه
حکایت شده از علامه در بعضی از کتب او پس اگر چه نیت

بعد از.

بعد از زدن عارض شود باطل میشود و نیت رفع حدث نکند علی
الاحوط بلکه نیت اباحه صلوة کند و قصد بدلیت کند از وضوء
در مورد وضوء و بدلیت کند در مورد غسل و اباحه مکان ضرب
و مکانیکه در آن خاک است و اباحه فضائیکه در آن فضاء دست را
با مسح میزند و ترتیب بین اعضا بتقدیم مسح جبهه و جبینین بر مسح
دستها و تقدیم دست راست بر دست چپ پس اگر خلاف ترتیب کند
عمدا یا جهلا و یا اضطرارا اگر عود با قبل کند بر تقدیم بعدم اخلال بموالات
والا اعاده کند و موالات بمعنی انکه اعمال را پی در پی بجا آورد بحیثیکه فصل
عرفی واقع نشود و معدود کردن چیزیکه مانع باشد از مسح بشره در
در موضع تیمم مثل انگشتر و بخوان اگر مانع جبیره باشد ضرب ندارد و
در اثناء تیمم جبیره برداشته شود اعاده تیمم را ترک نکند و خود مکلف
مباشر باشد افعال تیمم را با امکان و با عدم امکان بیان میکنیم
حکم آنرا انشاء الله تعالی و اما کلام در چیزیکه بآن تیمم باید شود پس
میگوییم اقوی جواز تیمم است بهر چیزیکه صدق ارض کند حتی
زمین گچ و آهک قبل از پخته شدن لکن احوط با بودن خاک تیمم بغیر
خاک نکند و جائز نیست بر معادن و خاکستر از چوب سوخته علی
الاحوط و اگر زمین ممکن نشد تیمم نماید بچیزیکه صاحب غبار باشد علی
الاحوط و اگر زمین ممکن نشد تیمم نماید بچیزیکه صاحب غبار باشد
از خاک مباح باشد نه از خاکستر اگر ممکن شود که ثوب و غیر آن
تکاند از کثرت اجتماع غبار خاک جمع شود بنحویکه عرفا خاک بگو
شبهه نیست در مقدم بودن او بر تیمم بر غبار و اگر از تکاندن

جمع غبار باین اندازه نشود بهتر تکاندن است و تیمم باو کردن از
تکاندن و تیمم باو و اگر غبار ممکن نشود تیمم نماید بگل ما دامیکه خشک
کردن ممکن باشد بنحوی از انحاء و بعد تیمم کند باو مقدم است بر
خشک کردن و اگر این ممکن نشود مثل اینکه زمین برف و یخ است و ممکن
هم نباشد آب کردن او و یا مالیدن او بمحل وضوء و غسل باندازه
که مسمی شستن صدق کند حادی حکم فاقد الطهورین احوط قضاء
آن نماز است نیمه در ذکر مسائل است متعلق بما سبق الاولی
اگر در زدن هر دو دست بهم محتاج باشد بمعین لازم است اخذ معین
بتبرع یا با جرت و اگر زدن هر دو ممکن نباشد حتی با معین اقتصار کند
بزدن یکی و دیگر را وضع کند و اگر زدن هیچ یک از دستها بدون معین
ممکن نباشد و دوران امر شود بین اخذ معین در زدن و بین وضع
آنها بر خاک مستقلا و مباشرة و بعبارت اخری امر دائر شود بین مرتبه
اولی از واجب که ضرب باشد با معین و بین مرتبه ثانیه از واجب
که وضع باشد استقلالا و مباشرة بعید نیست مرتبه بعد مقدم
باشد بر مرتبه اولی و لکن احوط جمع است بین مرتبتین الثانیة اینکه
اگر باطن دست ممکن نباشد زدن آنها بر ارض اگر هیچ ممکن نباشد
اکتفا کند بظاهر یدین در زدن و اگر یکی زدن بباطن ممکن باشد
اکتفا بزدن او و بظاهر دست دیگر و اگر امر دائر شود بین وضع باطن
بدین بخاک و زدن ظاهر آنها بخاک احوط جمع است بین تیمم بباطن
و تیمم بظاهر الثالثة انکه باطن هر دو دست و اعضاء تیمم طاهر باشد

نجس

و نجس نباشد حتی از نجاست معفوه از نماز علی الاحوط پس اگر
آب موجود شد اولا ازاله نجاسته از دستها و اعضاء تیمم بکند
بلکه بهتر آنست که غیر آن موضع اگر نجس باشد ازاله کند و بعد تیمم
کند اگر ازاله ممکن نباشد در همه یا در بعضی تیمم کند با نجاسته بشرطیکه تعدی
نکند بخاک و اگر منع تعدی ممکن نباشد تیمم بظاهر دست نماید و انتقال
بظاهر کف در صورتی است که تیمم بباطن ممکن نباشد بجهت حائل یا
ازاله او و ظاهر علماء آنست که نجاسته غیر متعدیه با عدم تمکن از
عذر نیست از برای انتقال بسوی ظاهر کف لکن احوط دو تیمم کردن است
یکی بباطن کف با نجاسته و دیگری بظاهر کف و اگر باطن کف و ظاهر آن
نجس بنجاست متعدیه باشد و ممکن نباشد ازاله و تخفیف آن پس حکم
او این شخص فاقد الطهورین احوط قضاء است با تمکن اگر چه بعضی احتمال
داده مسح جبهه را بارض مثل مقطوع پس عمل کردن با ین قول خالی از وجه
نیست و قضاء هم احتیاطا بجا آورد الرابعة هرگاه مکلف عاجز شد از
مباشرت بنفسه نسبت با فعال تیمم از ضرب و مسح پس دیگری را متولی قرار
میدهد باین نحو نیت میکند و آن شخص دستهای همین شخص را بر زمین
میزند و مسح میکند پیشانی و دستهای او را اگر زدن دستهای او ممکن
نباشد دستهای خود را بر زمین میزند و دستهای او را مسح میکند
پس شخص عاجز تحصیل متولی لازم است چه متبرع چه با اجرة الخامسه اگر در
اگر در موضع مسح و یا در کف جبیره باشد و یا در هر دو جبیره باشد
در اخیر جبیره بر جبیره مسح کند با مراعات حکم از ابتداء با علی و ختم باسفل

ودر اول ~~باطن~~ ٢ بجبیره مسح کند بر ممسوح با جبیره ودر وسط
احوط دو تیمم کردن است یکی بباطن جبیره ویکی با ظاهر کف بی
جبیره السادسه انچه که ذکر کردیم در محل پای مسح جبیره وچنین
حاجب وظهر پای فلا دری من باب مقدمه علمیه بالاثر را
بکیرند و سرانکشتها وما بین انکشتها وحاشیه بیرون ابهام وحاشیه
بیرون انکشت کوچک داخل در مسح ظاهر نیستند ولازم نیست
مسح ما بین چروک انکشتها یعنی مسح میان چینهای انکشت اکرچه
احوط است السابعه انچه ناقض وضوء وغسل است ناقض تیمم است
علاوه وجود اب یا تمکن از استعمال آن ناقض تیمم است پس اکر جمعی
متیمم باشند واب بقدر کفایت یکنفر غیر معین پیدا شود تیمم همه
میشکنند فصل پنجم در اقسام آبها است اول آب جاری وان جاری
از آبی که از زمین بجوشد وروان شود اکرچه در زیر زمین باشد
مثل قناة وان نجس نمیشود بملاقات نجاسه هرچند کمتر از کر باشد
علی الاقوی ونجس میشود به تغییر وبعد از زوال التغیر پاک میشود ودر
حکم جاری است حوضهای کوچک حمام که متصل به خزینه باشد اکر
حوضهای کوچک آب حمام از ما فیه در راو نجس میشود مادامیکه
اب حمام ریزش دارد ولاحوط کر بودن ماده است به تنهائی
وهمچنین در حکم جاری است چشمه ایستاده که جاری بروجه
ارض نیست اکرچه کمتر از کر باشد در نجس نشدن بملاقات نجاسه
ونجس شدن به تغیر وپاک شدن بزوال التغیر من دون حاجه بکم
کرد کر

٢ ما مسح

٢ نجس وپاک نمیشود بعضی

کردن اب ~~...~~ دوم آب ایستاده که جمع شده باشد اکر بقدر
کر شد نجس نمیشود بملاقات نجاسه مکر احدی از اوصاف
ثلاثه او از طعم ورنک وبو تغییر پیدا کند ومتصف بشود بطعم
نجس ورنک نجس ویا بوی نجس نه باوصاف متنجس مثل انکه
از دیختن دوغ نجس در اب رنک او سفید شود وبشرط انکه
تغییر فعلی باشد نه تقدیری پس اکر این نجاست طعم
داشت یا رنک داشت یا بو داشت هر انچه اب متغیر میشد
وکافی است در صدق تغییر فعلا هرکاه در اب مانعی باشد از
ظهور رنک نجاسه مثل اب مصبوغ باشد برنک سرخی ودر نجس
شود در او خون وظاهر نشود رنک نجاسه بجهه موافقه صفات
سیم اب چاه وان نجس نشود بملاقات نجاسه مکر انکه احکی
از اوصاف ثلاثه او متغیر شود باوصاف نجاسه در این وقت
نجس میشود وپاک میشود بکشیدن بمقداری از ابکه تغییر
زایل شود ویا تغییر بنفسه زایل شود وحاجه بمطهر دیکر ندارد
ونجس نمیشود باموری که فقها در کتب خود شان ذکر نموده اند ومنجس
است نزح مقدرات واکر بخواهند نزح مقدرات کنند رجوع
کنند بکتب فقها رضوان الله علیهم چهارم اب مضاف وان ابی
است که صدق اب بدون قید واضافه باو نکند چه حصول ان
اب بنحوی فشردن باشد مثلا ابغوره وابلیمو وامثال انها وچه حصول
آن بنحوی تصعید باشد کلاب وچه بنحوی امتزاج باشد مثل ابکوشت

٢ ملکه اوط اکر نکوئیم
اقوی حکم نجاسه است
اکر تغییر بسد اکند ا...
اوصاف آب بسب
نجاسه ... دنو وصف
نجاسه نما شد مثل
مثل انکه آب زرد
شود بسبب نجاستی
خون وسرخ نشود
صح

٢ مثل

وبخوان واین اب فی نفسه طاهر است مکر انکه اصلش نجس باشد
مثل انکه غوره نجس را اب بکیرند ویا کوشت نجس را ابکوشت بکذارند
مکر انکه بطور عرق بکیرند انوقت نجس نیست ولو تهم طهارة عرق
که ماخوذ از شراب است علی وجه تصعید به وجه است زیرا انکه
اجماع است بر نجاست مایع مسکر بالاصاله وعرق بعد از تصعید
مایع مسکر است بلکه کل نجس را اکر کلاب بکشند پاک است واب مضاف
بمجرد ملاقات نجاسه بجزء از اجزاء ان نجس میشود من غیر فرق
بین قلیل وکثیر ان ولو چند برابر کر باشد بشرط اتصال وعدم ریزش
ان از بالا بپائین مثل کلاب که بدست یهودی میریزند یا نفت در
صندوق در شیشه نجس میریزند یا اب برنج بعد از شستن بدون
نجس میریزند وبخوان که این مذکورات باین کیفیت ~~~~ انکه در کلاب
وانکه در صندوق است وانکه در دیک است نجس نمیشود زیرا
انکه ریزش مانع است از تاثیر نجاسه بپائین به بالا ودر رفع حدث
وخبث نیست مطهر واکر نجس شود پاک نمیشود مکر از اضافه خارج
شود ویا از ان اسم خارج شود ومنقلب بمطلق ٤ شود در ان
وقت قابل تطهیر است مثل خمیر دوان نجس شود وان نان کنند
وخشک شود بعد از ان در اب کر یا جاری بکذارند تا در ان نفوذ
کند پاک میشود وکاه شیر نجس را شیر کنند وخشک کنند وبعد از ان در
اب کر یا در جاری بکذارند تا در او نفوذ کند پاک میشود اکر چیزی باشد
که اب در او نفوذ نکند مثل روغن نجس ونفت نجس پاک نمیشود نه ظاهر
ان ونه

٢ پاک است

٤ بجا مطلق

٤ اب

ان ونه باطن ان بلی هرکاه طلا ویا نقره ومس را در ظرف نجس اب کنند
یا نجس بوده واب کرده ند بعد از جمود ظاهر ان باب پاک میشود
پنجم اب مستعمل در ازاله نجاسه غساله ان نجس است مطلقا چه
غساله غسله مزیله باشد وچه غساله غسله مطهره باشد علی الاقوی
ومراد بغساله ان ابی است که از محل جدا شود بنفسه یا بواسطه
سبب از اسباب مثل فشار دادن یا تکان دادن بلی استثنا از این
حکم شده است غساله استنجا وچه از بول باشد وچه از غایط
بشرط انکه اب استنجا متغیر بنجاست نشود ومخلوط بنجاست
دیکر نباشد مثل خون یا بواسیر ونجاسه دیکر خارج از محل استنجاء
وزیاده از متعارف تعدی نکند که از اسم استنجاء بیرون رود واز
موضع متعارف معتاد اصلی یا عارضی بیرون اید پس اکر موضع سوراخ
شود وبول وغایط از ان موضع بیرون اید از اسم استنجاء خارج
است ورسانیدن اب بمحل قبل رسیدن دست شرط نیست
وتفاوت ندارد در این حکم بطهارة انکه دست بمحل برسد قبل از
اب ویا بعد از اب هرکاه غرض از دست رسانیدن بمحل استنجا باشد
نه غرض دیکر ششم اب مستعمل در وضوء وغسل جمع شده باشد در
ظرف پاکی خلافی در پاک بودن ان اب نیست وکلام در مطهریت
ان است اما از خبث ظاهرا اشکالی ندارد مطلقا واما از حدث نسبت
بغساله وضوء اشکالی ندارد که میشود ٢ وضوء کرفت وهم غسل کرد ونسبت
بغساله غسل احوط ترک وضوء وغسل باو اکر میسر باشد اب دیکر

باد هم

واگر میسر نباشد احتیاطاً[2] معارض نشود با احتیاط دیگر مثل ضیق
وقت اگر هر دو را بجا اورد بعضی از اجزاء نماز در خارج وقت واقع
وضوء بگیرد هفتم اب نیمخورده از انسان و حیوان پاک است مکروه
و جایز است تطهیر باو از خبث و حدث مگر سؤر کافر و اخوی کافر
کران سگ و خوک که نجس است هشتم اب مشتبه و اشتباه یا بغصب
است و یا به نجس و یا بمضاف اما اگر اول بوده باشد جایز نیست
استعمال مطلقا نه در عبادة و نه در معامله بلی اگر بان اب نجس را
شست طهارة حاصل میشود ولیکن قیمت انرا بصاحب باید
بدهد اگر قیمت داشته باشد و اما دوم پس اجتناب از هر دو
لازم است علی الاقوی اگر قطره یکی از انها بلباس یا به بدن بچکد
و عین ان قطره باقی باشد با ان نماز نکند و ان قطره[2] نباشا مثل
ولکن بعد از خشک شدن ضرر ندارد در نماز کردن با ان لباس
و ان بدن بدون شستن زیرا انکه در این وقت داخل در عنوان[2] مشتبه
محصوره میشود و ملاقی بشبهه محصوره پاک است با وجود بقاء عین
از اطراف شبهه است اجتناب لازم است و ملاقی هر دو محکوم
بنجاسته است دون ملاقی یکی و اگر نجس را بهر دو بشویند [illegible]
میشود بخلاف انکه طاهر را بهر دو بشویند نجس میشوند و وضوء
و غسل با انها جایز نیست و اما سیم پس استعمال انها محذوری ندارد
اگر بخواهد استعمال کند در طهارة حدثی و خبثی باید هر دو را
کند نه یکجا اگر خلط انها بهم دیگر و استعمال دفعه موجب اضافه

[2] یا دو وضوء بگیرد و غسل کند و تیمم هم کند و اگر این احتیاط

[2] باید

ملاقی

[2] بعید نیست رجوع به ... طهارة در این فرض

مشروط است استعمال انها

مطلق شود[2] فصل ششم در مطهرات است و ان چند قسم است
اول اب و ان پاک میکند هر نجسی که قابل تطهیر باو باشد پس مثل
کافر و سگ و خوک قابل تطهیر باو نیستند اگر بسالها در دریا باشند
باز نجس هستند و مطهر انها چیزی دیگر است میاید انشاالله بیان
او و اگر نجس اب باشد در حصول طهارة ان باب کر و جاری و
باران اتصال کافی است و عدم امتزاج و اتحاد احوط است دوم
افتاب که ان پاک میکند زمین و خاک زمین و دیوار و عمارات و
پنجره و چرخ چاه که مثل در منصوب باشد و هر چیز یکه در زمین فرش
کرده باشد مادامیکه متصل باو است و جدا نشده باشد و میوه
ها که بالای درخت باشند و هنوز چیده نشده باشند و لو وقت
چیدن انها باشد بلکه هر چیز یکه عادة نقل او نیست و لو قابل باشد
از برای نقل مثل دیگ اش پزی و خمره که بزمین نصب شده باشد
از هر نجاسته بعد از انکه جرم ان در محل نباشد و زایل شده باشد
و از منقولات بوده باشد و اما حصیر در ان تامل است بشرطیکه ان
محل نجس رطوبه داشته باشد تا صدق تجفیف بکند و نفسه
و یا برطوبه خارج خواه رطوبه خارج پاک باشد یا نجس باشد
و شعاع افتاب باشد و تابش ان نه بگرمی هوا و یا وزیدن باد
بلی اعانت انها فی الجمله مضر نیست در صدق تجفیف بشمس اگر شیء
متنجس ظاهر و باطن داشته باشد اگر ظاهر خشک شده و باطن
خشک نشد همان ظاهر پاک است و اگر هر دو خشک شد بتجفیف

صدق جفاف طرفین مستند بافتاب شد هر دو طرف پاک خواهد شد
مثل بوریا که نجاسته او سرایه بطرف دیگر کرده و تابیدن افتاب
بطرف ان طرف دیگر هم خشک شد هر دو طرف پاک است و هر جائی
شک در اصل جفاف باشد یا در سبب جفاف باشد محکوم
بنجاست میباشد سیم زمین و ان پاک میکند زیر پا و زیر
کفش و چکمه و نعلین و انچه را که میپوشند و راه بروند متعارف
بین مردم است در پوشیدن چه از چرم باشد و چه از غیر چرم
از چوب و ریسمان پس جوراب که متعارف نیست پوشیدن
و راه رفتن با ان این حکم را ندارد و الحاق سر عصا و سر زانو و کف
دست کسیکه با انها راه برود محل اشکال است و احتیاط ترک
نشود گرچه پاشنه قدم و کفش در صورة گرفتن زمین انها را العضو
حکم بطهارة گرچه خالی از وجه نیست و احتیاط در طهارة انها با
ترک نشود و حصول طهارة بزمین نسبه بانها مشروط است
بانکه عین نجاسته زایل شود براه رفتن و یا مسح کردن بزمین پس
مجرد مماسه کافی نیست و در مثل بول براه رفتن و یا مالیدن بان
هرگاه رطوبه باقی نماند پاک میشود و اجزاء صغار که بچشم نیایند
ضرر ندارد و ان زمین پاک بودن علی الاحوط و خشک باشد علی الا
حوط و رطوبه فی الجمله ضرر ندارد و اگر ته قدم و کفش مالیده شود بر
نه انکه سنگ یا قبضه از خاک بقدم و ته کفش بمالد و احوط بلکه اقوی
اقتصار کنند در زمین بر چیزیکه اسم زمین بر او صادق باشد بدون

[2] باشد

حاجة بقید پس زمین معدن از طلاء و نقره و نمک و قیر و کبریت و
فیروزه و عقیق مطهر نخواهد بود چنانچه تابع زمین که از اسم خارج
باشد مثل علف و چوب و تخته که بزمین فرش باشد نیز مطهر نخواهد
بود بلی منافی نیست در صدق زمین ریگ و سنگ و اجر و ساروج و گچ که
طاهر فرش کرده اند زمین را باو چهارم استحاله و ان عبارة از تبدل
حقیقه به حقیقه دیگر مثل انکه سگ در نمکزار نمک شود و عذره
کرم شود و خون حیض شپش شود و هیزم نجس خاکستر شود[2] تبدل ان
طهارة در نجاسته است پنجم انقلاب و ان عبارة است از تبدل عنوان
بعنوان دیگر مثل انکه خمر سرکه شود یا عصیر عنبی علی القول بالنجاسة سرکه
شود پس پاک است لکن باید دانست که انقلاب در انها مطهر است
در وقتیکه نجاسته خمری یا عصیری نجاسة عصیری هرگاه علاوة از نجاسته
خمری نجاسته دیگر داشته مثل بول یا خون باو رسیده و یا عصیر از دست
کافر بعمل امده انقلاب مطهر نخواهد بود بلی اگر انگور نجس شود
شراب و یا عصیر عنبی بعد از غلیان و بعد عصیر کنند و سرکه شود
پاک خواهد شد و وجه او واضح است ششم انتقال و ان عبارة
است از تبدل اضافه و نسبه مثل خون انسان بعد از خوردن
پشه اضافه میشود به پشه و نسبه داده میشود بانسان و او پاک
است بشرطیکه انحیوان خون جهنده نداشته باشد و در ابتداء
مکیدن پشه از خون انسان و کشتن او را با نجالت احوط اجتناب
است و در خون زالو احتیاط ترک نشود بعد از مکیدن و در

[2] ورای

[2] فرق ندارد نجس و متنجس در پاک شدن باستحاله علی الاظهر

[2] حلال از قسم ... در فرض اول و بعد از غلیان در فرض ثانی

ورها شدن زیرا اینکه خون در جوف زالو مثل خون در شپش جانور
و جزو بدن او نشده است و از قبیل انتقال است اینکه نجس شده
بزراعت و درخت بدهند و در عروق آنها داخل شود و خربزه
و هندوانه و خیار تربیت شود با آب نجس طاهرند همه آنها هفتم
اسلام و آن پاک کننده بدن کافر و رطوبات متعلقه بکافر از
قبیل آب دماغ و آب دهن و نحو ذلک و آنچه متصل بدن اوست
از مو و ناخن و اما لباس و ظروف و فروش و خانه هر چند قول
بطهارت آنها هم بی وجه نیست لکن احوط اجتناب است و فرقی
نیست در مطهر بودن اسلام بین اقسام کفر از حربی و ذمی و اصلی
و مرتد ملی اما فطری اگر زن و یا خنثی مشکل باشد پس از اظهار
توبه و اسلام محکوم بطهارت است و اگر مرد باشد در قبول توبه او
و قبول اسلام او محل کلام است آنچه بنظر میاید قبول توبه او باطناً
و عدم قبول ظاهراً پس محکوم بنجاسة است علاوه از احکام ثلاثه
از لزوم قتل و بینونت زوجه او از او و عده وفات گرفتن و قسمت
اموال او بین ورثه هشتم نقص و آن مطهر است در چاه
بعد از نزح مقدرات علی القول بالنجاسة کما هو مذهب جمع
و لکن نجاست او حسب نظر احقر در کمال اشکال است بلکه قوی طهارت
لکن ذهاب ثلثین شرط حلیت شرب اوست و احوط ذهاب ثلثین
با آتش است در حلیت و طهارت اگر عصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین مشتد
شود چنانچه بعضی از بلاد انگور او را [illegible]

حلال

۲ و میوه

۴ و در شته

۴ و در عصیر عنبی بذهاب ثلثین بعد از جوش آمدن و در قوام علی القول بالنجاسه صح

حلال و پاک نمیشود اگر بخواهند که حلال و پاک شود در شیره
من آب انگور شش من آب داخل کنند بعد از آنکه ذهاب ثلثین
شد پاک و حلال خواهد شد و اگر بعد از جوش آمدن و قبل
از ذهاب ثلثین چیزی در او بریزند مثل نشاسته که باسلوق کنند
یا چیزی دیگر که مربا کنند چنانچه متعارف بعضی از ملک است
بعد از ذهاب ثلثین آنچه در آنها ریخته به تبعیت پاک میشود
تبعیت تامل دارم ترک کنند و حلال ... و اگر ... من آب انگور بجوشد
و یک من کم شود و بعد چهار من دیگر بخشد بالای او باید
ملاحظه ثلثین موجود در ظرف شود در حلیت و طهارت نه
وزن سابق و لاحق نهم زوال عین نجاسة و جفاف رطوبت آن
از بدن حیوان و توابع آن مثل نعل نه مثل لجام و رکاب هر چند
احتمال تطهیر با آب نرود پس در مثل گوساله و بره و کره اسب
و حیوان حاجت به تطهیر با آب نیست بلکه بزوال عین نجاسة از
بلیسیدن مادر پاک میشود خواه نجاسة در خارج بحیوان رسیده
باشد یا از ولادت و خون نفاس حاصل شده باشد و هم
چنین اگر پستان حیوان نجس شود بمکیدن بچه پاک میشود
و در مثل مکیدن و لیسیدن چنانچه بجفاف رطوبت که از باطن
دهن با آن محل رسیده نیست زیرا که باطن دهن رطوبت او
رسیدن نجس نجس نمیشود تا محل متنجس شود بسبب آن رطوبت

و غیر آن

۴ حاجت

و همچنین زوال خون از لب گربه بعد از خوردن موش و احتمال
تطهیر با آب نمیخواهد و زوال نجاسة از منقار مرغ یا خشک شدن
رطوبت آن نجاسة از منقار و لب آن حیوان و همچنین زوال عین
مطهر است نسبت بباطن انسان مسلم مثل دهن و بینی و چشم
اگر خون آمده باشد و بیرون نیامده باشد زوال عین در
باطن سبب طهارت اوست و حاجت تطهیر ندارد و لکن در
مقام کلامی است و اولی این است که باطن انسان مثل ظاهر
حیوان به نجاست نجس نمیشود تا زوال عین مطهر باشد بلکه
نجس همان عین موجود است در باطن انسان و ظاهر حیوان
نه محل آن [illegible] و این قریب است جدا دهم تبعیت و او
از مطهرات پس به تبعیت پدر و مادر طفل پاک میشود و در صورتیکه
کافر [illegible] اختیار اسلام نمایند هر دو یا احدهما و همچنین پاک میشود
آلات و ادوات شیره پزی بنا بر قول بنجاسة عصیر عنبی و کذلک
لباس و بدن شیره پز مادامیکه آلات و ادوات و پوشیده بهمان
حال باقی باشند عرفاً و کذلک پاک میشود ظرف شراب و خمیر بعد از
سرکه شدن آنها خواه پر باشد ظرف از آنها یا نباشد پر از آنها
و همچنین پاک میشود اطراف چاه بکشیدن آب چاه از جهت تطهیر
و کذلک پاک میشود دو ظرفی که در او آب نجس باشد و بیاید باران
آب پاک شود و همچنین پاک میشود تخته که میت را روی آن
غسل میدهند که بعد از غسل آن نیز پاک است از باب تبعیت

دیگر

۲ و باشند و

ولیکن احوط آن است اگر آلوده بنجاسة خبیثه میت بوده باشند
روی تخته بعد از پاک شدن بدن میت آن تخته را تطهیر نمایند بل
کنند برای غسل و کذا خرقه که بر میت میاندازند در آن غسل میدهند
و کذلک دست غسال و کذا دیره و ورق سدر و نحو آن که از لوازم عادیه
است که در ریش یا موی سر میت باقی میماند بلکه حکم تبعیت جاری در
هر جا که سیره قطعیه باشد بر آن یازدهم استبراء و آن مطهر
رطوبت مشتبه است بعد از بول و مطهر حیوان است بعد از جلال
شدن یعنی بول و سرگین و گوشت او و بعد از استبراء پاک میشود
و تفصیل آن در محل خود مذکور است و استبراء ببول مطهر رطوبت
مشتبه بعد از منی است باین معنی آن رطوبت موجب غسل نیست
دوازدهم غیبت یعنی غائب شدن مسلم مقداری از زمان
مانیکه تطهیر نجس در آن زمان ممکن بوده با علم او بنجاسة حکم کرده
میشود بطهارت احوط اقتصار است در حکم بطهارت با علم او و مکلف
بنجاسة و گذشتن زمانی که ممکن باشد تطهیر و استعمال او در مشروط
بطهارت استعمالیکه کاشف از طهارت باشد زیرا که مقصود این
با این خود اعتناء بحالت سابقه نشود و نسبت بدلیل استصحاب
نشود نه اینکه واقعاً غیبت از مطهرات است سیزدهم غسل میت
مطهر بدن اوست که مس او باعث چیزی نمیشود نه غسل و نه
غسل و تیمم بدل از غسل در وقت تعذر آب مطهر بودن بدن میت
خالی از وجه نیست بلکه خالی از قوه نیست الا احتیاط ترک نشود

در غسل میّت اگر میسّر نشود باین حالت مثل اوست غسل باب خالص
در حال نبودن سدر و کافور بلکه او اقوی است از تیمّم در مطهّر
بودن چهاردهم جدا شدن غساله از محلّ متنجّس بعد از غسل
علی المختار از نجاسة او که مطهّر رطوبة باقیه در مغسول و آبیکه در
مغسول باشد بعد از عصر متعارف اگر ثانیاً جدّ جهد کنند در
عصر و فشار خواهد آب بیرون آمد و همچنین مطهّر اجزاء طاهره
مغسول است بعد از نجس شدن آن به رود آب غساله بان صعوداً (?)
و نزولاً که لازم عادی غسل است پانزدهم بیرون آمدن خون از
محلّ ذبح یا محلّ نحر بقدر متعارف و عدم دخول دم مسفوح ثانیاً بنشر
مذبوح بجذب نفس یا در زمین سراشیب ذبح شود سرش در بلندی
و بدن او در پستی یا مانع شدن از خروج دم متعارف بنحو از انحاء
و بودن مذبوح ماکول اللحم علی الاحوط که این خروج دم سبب طهارت
خون متخلّف در مذبوح بشرطیکه آن دم متخلّف در گوشت و شکم
و عروق باشد و امثال او که اعضاء غیر ماکوله هستند علی الاحوط
شانزدهم آب باران بعد از صدق اسم عرفاً و نزول او از آسمان
و همچنین از ناودان یا برگ درخت و نحو آن بشرط عدم قطع
باران که پاک میکند نجس را بدون عصر و بدون حاجة تعدد
اگر باران بر زمین نجس بر خورد و بدرخت یا چیز دیگر ترشّح نماید پا
کست [2] بشرط عدم تغیّر و شرط نیست در تطهیر باران جریان از ناودان
دان بل احوط است که باران بحدّی باشد که اگر برسند و نحو آن با (?)
جاری شود

۲ شعشعه (?)

نه مثل سپرز

بلکه باعیان منجسه برخورد و ترشّح نماید بجای دیگر پاکست [2]

جاری شود تتمّه بدانکه کرّ که بملاقات نجاسة نجس نمیشود در
شرع دو تحدید دارد یکی حسب وزن و دیگری حسب مساحة ا
اقوی حسب وزن عبارة است از هزار و دویست رطل عراقی و هر
رطل یکصد سی درهم است حسب وزن بسنگ تبریز صد بیست و
هشت من الا بیست مثقال صیرفی و بسنگ شاه شصت چهار
من الا بیست مثقال و بسنگ تبریز ششصد و چهل مثقال صیرفی
و بسنگ شاه من او هزار و دویست هشتاد مثقال صیرفی هر وقت
ماء راکد باین اندازه شد بملاقات نجاسة منفعل نمیشود و اگر مشکوک
شد اگر حالت سابقه دارد اعتبار شود و اگر حالت سابقه ندارد
نباشد حکم آب قلیل را جاری کنند بنا بر اوجه الاقوی و اقوی حسب مساحت
آن است که در هر یک از طول و عرض و عمق سه وجب و نیم باشد که مجموع
بعد از ضرب چهل و سه وجب الا ثمن وجب میشود فصل هفتم در
نجاساة است و آن ده چیز است اوّل و دوّم بول و غائط حیوان
حرام گوشت بالذات که صاحب خون جهنده باشد و خون از رگ
بیرون آید چه پرنده باشد و چه غیر آن باشد و یا حرام گوشت
بالعرض باشد مثل حیوان حلال گوشت که غالباً غذای او غائط
انسان شود بنحویکه در عرف او را نجاست خوار گویند مگر اینکه استبراء
شود بنحویکه مذکور در کتب فقهاء رضوان الله علیهم است سیم و چهارم
منی و خون حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد از رگ و اعصاب
خواه حلال گوشت یا حرام گوشت و چرک و ریم که طاهر میشود از دمل

موطوء انسان واقع شود و مثل حیوان حلال گوشت

الا باشد

و زخم نجس نیست اگرچه اصل آن از خون است مگر اینکه با خون
مخلوط باشد و خونیکه ظاهر میشود از درخت و یا از زیر سنگ
و کلوخ برای مصیبت اولیاء خدا طاهر است و نجس نیست و اما خو
نیکه از تخم پیدا میشود اگر قطع کند که این خون علقه است چونکه
نطفه در ابتداء خلقة مبدّل میشود بخون نجس است احتیاطاً
و اگر ندانیم که خون علقه است نیز احتیاط اولی است پنجم و ششم
سگ و خوک برّی هر چند ناخن و موی آنها باشد و اما سگ و خوک
بحری پاک و طاهر است هفتم میته حیوانی که صاحب خون جهنده
باشد چه انسان باشد و چه غیر او مگر نبی و امام و شهید در معرکه
قتال با اذن امام عم پس حیوانی که خون جهنده نداشته باشد مثل
مگس و ماهی و عقرب و امثال آنها مرده او پاک است و همچنین
پاک است اجزاء میته که روح در او حلول نکرده باشد مثل مو و
استخوان و شاخ و سم و دندان و لکن نجس بودن میته حیوان مشروط
است بر رطوبة پس با خشکی نجاسة تعدّی و تاثیر نمیکند هشتم کافر
حربی و چه غیر حربی و اولاد کفّار قبل از بلوغ در حکم والدین خود میباشند
اگر والدین هر دو کافر باشند اگر احدهما مسلم باشند طفل تابع او
میباشد در حکم بطهارة و لباس و فرش و ظرف کفّار پاک است مادام
علم بمباشرت برطوبت نیست پس جایز است شیره و ماست و پنیر و روغن
و شیره از کفّار گرفتن مادامیکه علم بمباشرت حاصل نشود بلی چیزیکه
محتاج تذکیه میباشد مثل گوشت و پیه و جلد مثل پوستین و کمربند
و جلد ساعت و مخوان (?) نمی توان از کفّار گرفت و شمع مادامیکه علم
بنجس

نیست باینکه از پیه است گرفتن آن از کفّار ضرری ندارد نهم شراب
و هر مسکری مایع بالاصالة و اجتناب از عصیر عنبی بعد از جوش
آمدن و شخوشته (?) قبل از ذهاب ثلثین احتیاط ترک نشود اما عصیر
زبیب و تمری و خود مویز و خرما در میان طعام گذاشتن و خوردن
و پختن اقوی طهارة و حلیّت است الا احتیاط در این مذکورات
اولی است دهم فقاع و آن شرابیست که از آب جو عمل میاید و اما
عرق جنب از حرام و عرق شتر جلاله پس احتیاط اجتناب از آنهاست
خصوصاً در اوّل احتیاط شدید است بدانکه غیر از اعیان نجاسات
که مذکور شد هر چیز در شریعت محکوم بطهارة و پاکی است تا اینکه
بطریق علم وجدانی و یا شرعی نجاسة آن شیء را بدانی یعنی معیّناً بدانی
که این شیء خاص نجس شده و علم نوعی بکار نمیاید مثل اینکه اشیائیکه
از بلاد کفر میآورند به بلاد اسلام نوعاً مباشرة کفّار با آنها برطوبة
معلوم است اما این شیء خاص که محلّ ابتلاء شخص مکلّف است مباشرت
کافر با او برطوبة معلوم نیست اگر شک در باطن بملاقات داشته باشند
کفایت نمیکند در حکم بنجاسة بلکه اگر علم داشته بملاقات نجاسة در باطن
و در ظاهر ملاقی ملوّث بنجاست نباشد پاکست مثل اینکه سوزن
و چاقو که به بدن فرو رود و بیرون بیاید بلا خون و آب عالم بکلّیّه (?)
بود و بر گردد بدون اینکه ملوّث بنجاسة باشد پاکست و نیز اینکه
ملاقات در باطن اثری ندارد و قول عدل واحد اقوی عدم کفایت
و احوط ثبوت نجاسة و ثابت میشود نجاسة بقول ذوالید قبل از استعمال

و بعد از استعمال قول او به نجاست ممنوع نیست و احتیاط ضعیف
چه ذا الید عادل باشد یا فاسق و چه مالک باشد چه غاصب
و بشهادهٔ دو عادل و بحکم حاکم و طهارت از خبث شرط صحت
صلواة و طواف است مطلقا چه واجب باشد چه مستحب و شرط
جواز اکل و شرب هم باشد و مانع بودن خبث از صحت صلواة
اختصاص دارد بحال اختیار و علم پس غیر قادر بر ازاله و جاهل به
وقوع نجاسة معذور است اما جاهل ببقاء نجاسة و حکم آن
معذور نیست چنانچه ناسی اصل نجاسة و ناسی وجوب ازاله
آن معذور نیست چه متذکر شود در اثناء نماز و چه بعد از نماز
و حرام است تنجیس محترمات اسلامیه یعنی چیزها که در دین
اسلام محترم هستند مثل مسجد و کعبه و قرآن و اسم خدا و ضریح
نبی ص و هم چنین تنجیس محترمات ایمانیه یعنی چیزها که در طریق شیعه
محترم هستند مثل مشاهد مشرفه و صحیفهٔ سجادیه بل مطلق دعا
و تربت مقدس حسینیه ع و واجب است ازاله نجاسة از اینها فوری
و اگر کسی ترک ازاله کند از مسجد و سایر محترمات با علم بنجاسة
و مقدور بر ازاله نجاسة و نماز کند اقوی صحة نماز است و هم چنین است
ترک هر واجب فوری با قدرة بر آن و اتیان بضد آن هر چند احوط
ترک اشتغال بضد است با سعه وقت فصل هشتم در کیفیة تطهیر
متنجس باین نجاستها مذکوره است بآب اگر آب قلیل شد و تطهیر
با او اگر چه صب شد بنحوی که آب با متنجس در ظرف واحد مجتمع نشوند

بعد از



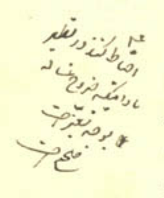
بعد از زوال العین و خروج غساله بعصر و غیره عصر پاک است اگر نجس
غیر بول باشد و احوط شستن دو دفعه دیگر و اگر نجس بول شد دو دفعه
باید شستن و اجتناب از غساله کنند و اگر بخواهند تطهیر متنجس کنند
در ظرف بدو طریق میشود اولا ثوب نجس را در ظرف بگذارند و بعد
آب قلیل را بر او وارد کنند و بشویند دو دفعه اگر نجس بول شد و اگر غیر
بول شد یک دفعه بعد از زوال عین و خروج غساله پاک است و دو
مرتبه احوط است و لکن دست را قبل از طهارة ثوب بجای نرسانند
و دست و ظرف به تبعیة پاک میشود حاجة بغسل علاحده
ندارد دوم ثانی آنکه آب را در ظرف بریزند و نجس را وارد بر او بکنند
و باین قسم تطهیر حاصل میشود احوط اقتصار بر قسم اول است
زیرا که بعضی از اعاظم قسم ثانی را منع نمودند در تطهیر و اما
کیفیة تطهیر ظرف در ولوغ کلب و معنی ولوغ آنست که در ظرف
سگ آب خورده باشد احوط در تطهیر او این است اولا ظرف را بخاک
پاک خالص نه خاکستر و امثال او بمالند و ثانیاً بخاک ممزوج باب بمالند
و بعد دو مرتبه باب بشویند اگر آب قلیل شد و سه مرتبه احوط است
و اگر آب کثیر یا جاری شد بعد از مالیدن بخاک خالص و بخاک ممزوج
یکمرتبه بشویند و دو دفعه احوط است اگر متعذر شد خاک مالیدن
بجهة تنگ بودن و یا غیر آن اقوی بقاء نجاسة و عدم قبول تطهیر بغیر
این وجه و احوط الحاق لیسیدن سگ ظرف را و سبدن نیم خورده سگ
و یا رسیدن اعضاء سگ این عمل را در تطهیر آن ظرف بکنند

بولوغ بلکه

و احوط در ولوغ خوک هم این عمل را بکنند در تطهیر و احوط در تطهیر
ظرف از شراب بلکه هر مسکر مایع بالاصاله هفت مرتبه شستن است
و اگر آب کثیر شد در مقام تطهیر یکمرتبه فرو بردن در آب با زوال
عین کافی است و احوط تعدد است با عصر در بول احوط تعدد است
و هم چنین است جاری در تطهیر اما در تطهیر به باران مجرد زوال
عین کافی است بلکه در بول تعدد نمیخواهد و اگر ظروف نجس شوند
بغیر ولوغ اگر تطهیر کنند باب قلیل احوط سه مرتبه است مطلقا چه
در بول چه در غیر بول و اگر ظرف بزرگ باشد و منصوب باشد و
یا غیر منصوب و لکن مشقت داشته باشد حمل او و هم چنین حوض
کفایت میکند آنکه در اطراف ظرف و حوض آب میریزند و آنکه در
ته ظرف و حوض جمع شده است با خرقه و پنبه پاک و ظرف بیرون
بردارند سه مرتبه چنین کنند و آن ظرف و حوض پاک میشود
و لکن با آن کهنه و پنبه در مرتبه اولی که آب را بر داشتند در مرتبه
ثانیه و ثالثه با او بر ندارند مگر تطهیر کنند در هر مرتبه یا تغییر خرقه
و قطن کنند بلکه احوط آنست که در هر مرتبه اگر محتاج بعود شد تطهیر
کنند او را و تفاوتی نمیکند در حصول طهارة ابتداء با علی کنند
و ختم به پائین و یا عکس و بعید نیست الحاق نمودن سخت و فرش
سنگی و آجری بظروف منصوبه در تطهیر بکیفیة مذکوره بعد از اینکه
آب غساله در جای دیگر که از لوازم عادی غسل آن مکان است
جمع شود و آن آب غساله را بکهنه و یا پنبه و ظرف دیگر بردارند زمین نجس

و موضع

و موضع غساله هر دو پاک میشود و اگر در ظرف نجاسة نفوذ
کرده باشد بباطن و میخواهند ظاهر و باطن آن هر دو
پاک شود باید آن ظرف را خشک کنند و در آب کر و جاری
بگذارند تا آب کر و جاری بعمق آن ظرف برود و پاک شود
اگر جسم چرب نجس شود و یا چیزی نجس چرب شود چربی
مانع نیست از حصول طهارة مگر زیاد باشد چربی بنحوی
که بند وقت غسل و مانع رسیدن آب باشد بلا اشکال
در ازاله مطلق چربی که جای ممکن باشد مطلوب است و اگر
جامه را برنگ متنجس و یا باعیان نجسه رنگ کنند و یا چیزی
رنگ دار نجس شود خواه بکر و جاری باشد و یا با آب قلیل
معتبر در حصول طهارة که آب محض و رود و یا در حال استیلا
مضاف نشود یعنی باطلاق خود باقی باشد و زوال العین شود
اگر نجاسة عینیه باشد خروج غساله متغیره در حال انفصال ضرر به
تطهیر ندارد لیکن ما دامیکه آب محض و رود و یا در حال فرو کردن
مضاف و متغیر شود آن جامه پاک نمیشود و اگر تغییر در حال
انفصال غساله باشد ضرر نمیکند و دخانه در اوانی طلا و
نقره است بلکه استعمال ظروف طلا و نقره حرام است و نگاه
داشتن و ساختن و مزد دادن و مزد گرفتن بقصد استعمال آن
نیز حرام است هر چند مثل نی پاک دهان و سرمه دان و شمعدان
و زیر فنجان و چلوصافی و سرپوش و سماور و کشکول و قاب



ساعت باشد بشرط اینکه قاب ساعت جدا باشد نه متصل
و هم چنین قلمدان و دوات مرکب و نخوان از چیز یکه ظرف
بر او صادق باشد بلکه علی الاحوط مکو لوله سر زنجواد م که از
نقره باشد ضرر ندارد و اما اتخاذ ظروف طلا و نقره و احتیاط ارکه
و هم چنین احتیاط شود در بیع و شری و اخذ اجرت در ساختن ... و
نگاه داشتن و مجرد زینت و تعدی کردن از لوله نقره سر زنجواد ...
... طلا و بطلان دعا و یا قران محل اشکال است ترک کنند از
ظرف یکه مرکب باشد از طلا و نقره که مخلوط بمس باشد بجهتیکه
مذصدق عرفی بر ان نرفته و نظیر فرض بحر پر قیاس است و هم اجتناب
کنند از غلیان که تمام ابکیر او طلا و نقره باشد و از سر غلیان طلا
و نقره در وقتیکه تمام او حتی جای اتش و تنبا کو طلا و نقره باشد
و اما میانه غلیان و نی غلیان اگر طلا و نقره باشد ضرر ندارد
و اگر در مجلسی ظرف نقره نما و یا طلا نما اورده رد نکنند و حمل بر صحت
نمایند مگر یقین کنند با حدها هر زردی و سفیدی طلا و نقره
ندانند و در مثل تکمه طلا و کمربند طلا احتیاط نمایند مردان
نه زنان والله العالم بحقایق احکامه والحمد لله اولا و اخرا و صلی
الله علی محمد و اله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم من الان الی یوم الدین

بسم الله الرحمن الرحیم
کتاب الصلواة بیان او
در یک مقدمه و چند مقصد است مقدمه در نمازهای واجب
و ان شش است

برای تجدد و نگاه داشتن و یا تجرد زینت نه استعمال محل خلاف است ... شود و اجتناب

و ان شش است اول نماز یومیه و از جمله ان نماز جمعه است
دوم نماز عیدین در وقت اجتماع شرایط سیم نماز ایات چهارم
نماز طواف پنجم نماز یکه واجب شود بامر خارج مثل نذر و عهد
و استیجار و نماز پدر بر ولد و نماز احتیاط از برای شک ششم
نماز میت و نماز یومیه از برای حاضر غیر خائف هفده رکعت
است و از برای مسافر و خائف حاضر یازده رکعت است
هر یک از ظهر و عصر و عشاء دو رکعت کم میشود مقصد اول
در اوقات نماز یومیه است بدانکه ابتداء وقت نماز ظهر زوال
افتاب است از دایره نصف النهار و وقت او ممتد است تا
انیکه باقی بماند بغروب مقدار اداء کردن عصر از اول وقت مقدار
اداء ظهر حسب حال مکلف از حاضر و مسافر و کند خواندن
قرائت و تند خواندن و واجد ماء بودن و نبودن مختص
بظهر است و هم چنین از اخر وقت مقدار اداء عصر مختص
بعصر است هر گاه مکلف در وقت مختص غیر ان نماز بخواند
عمدا و سهوا باطل است اعاده در وقت و قضاء در خارج
لازم است و میانه این دو وقت مشترک است بین ظهر
و عصر اگر مکلف در وقت مشترک تقدم کند عصر را بر ظهر
سهوا نماز صحیح است و ظهر را بخواند و حاجت بخواندن عصر نیست
و اگر پنج رکعت از اخر وقت مانده باشد هر دو نماز را بجا
اورد بقصد اداء و این وقت اجزاء است چنانچه اعتقاد کرد

۲ پس

بدخول وقت و داخل در نماز شد یک رکعت باخر ماند معلوم شد
دخول وقت بلکه معلوم شد که سلام واجب در وقت واقع شد کافی
نماز صحیح است علی الاقوی و وقت فضیلت ظهر ان است که سایه شخص
بعد از انتهاء نقصان در اکثر بلاد و بعد از تمام شدن در بعضی بلاد
و در بعضی ایام بقدر شاخص شود و بقدر دو شاخص شدن زمان
فضیلت عصر است و بعبارة اخری وقت فضیلت ظهر ابتداء
حدوث سایه یا زیاد شدن او است و انتهاء بقدر شاخص شدن
است و بعد از این مقدار ابتداء فضیلت عصر است و انتهاء او
بدو قدر شاخص شدن است پس معلوم شد علی وجه الاختصار
که از برای هر یک از نماز وقت ... و وقت فضیلت و وقت مشترک
و وقت اجزاء است اگر اعتقاد بقاء وقت از برای هر دو نماز نماز ظهر
کرد و بعد معلوم شد همان وقت عصر باقی بود هر دو نماز را قضاء کند
و اگر اعتقاد کرد به بقاء وقت از برای عصر و نماز عصر را بجا اورد و بعد
معلوم شد که وقت وسعت هر دو را داشت و نماز ظهر بجا اورد و
متعرض قضاء و اداء نشود و ابتداء وقت نماز مغرب بغروب واقعی
افتاب است و دانسته میشود غروب واقعی بزوال حمرت از سمت
مشرق تا حد بالای سر و مبدل شدن حمرة بسواد و امتداد او
انکه باقی بماند بنصف شب بمقدار کردن نماز عشاء و وقت نماز
عشاء بعد از اداء نماز مغرب ممتد میباشد تا نصف شب چه
مختار باشد چه مضطر بجهة خواب یا فراموشی یا علت دیگر پس
اگر نصف شب گذشت در حق مضطر نیز قضاء است بنا بر مشهور
لکن بهتر

مختص

۲ اگر

لکن بهتر انستکه متعرض اداء و قضاء بعد از نصف شب نشود اگر چه
اتیان نماز قبل از طلوع فجر صادق باشد و ابتداء وقت نماز صبح
زمان ظاهر شدن سفیدی است مثل نهر در افق اسمان از
جانب مشرق و انتهای ان طلوع افتاب است و کفایت نمیکند
ظن در دخول وقت بدون عذر از اعذار و کافی است شهادت
بینه در دخول وقت و کافی است ظن وقتیکه متعذر باشد
مثل محبوس و روز ابر احوط تاخیر نماز است در این هنگام از اول
وقت و در وقت فریضه جایز است نافله گذاردن هر چند نافله
غیر یومیه باشد و هم چنین جایز است اشتغال بنافله با اشتغال
ذمه بفریضه هر چند احوط ترک نافله است در وقت فریضه و با
اشتغال ذمه بفریضه مقصد دوم در قبله است بدانکه واجب است
در نمازها استقبال قبله و ان عبارة از فضائیکه قرار گرفته در ان خانه
کعبه زادها الله شرفا از فوق تا سماء و از تحت تا تحت الثری لازم است
بر مکلف در حال الصلوة توجه بان بنحویکه صدق کند عرفا رو
بکعبه نماز کرده و شک در صدق نسبت با مشاهده و اما کسی
ممکن نیست برای او مشاهده جهة کعبه قبله او است یعنی باید
توجه کند بسمتی که کعبه از ان خارج نیست بعبارة اوضح یعنی اگر کشف
حجاب شود مصلی مواجه کعبه بوده باشد و این ممکن و میسر برای
همه است در صف مستطیل بواسطه اتساع جهة از جهة دوری
کعبه معظمه پس معلوم شد قبله نفس بنیه نسبت اما عینا او جهتا

الامکان

ومعتبر در او علم است یعنی تحصیل علم کند با امکان و قبور
مسلمین و مساجد ایشان وخصوص جدی که بخلف منکب ایمن
واقع شود تا بمحاذی گوش راست برای اهل عراق مثل کوفه و نحو
ان بمنزله علم است واگر ممکن نشود علم اکتفا بظن کند و سبب
ظن هرچه باشد واگر بعد از نماز ظاهر شود که نماز پشت بقبله
بوده اعاده در وقت وقضا در خارج وقت لازم است
وهمچنین اگر ظاهر شد استدبار در اثناء نماز واگر معلوم شد
که انحراف از قبله نموده بحد یمین و یسار اعاده لازم است در
وقت وقضا لازم نیست در خارج وقت واگر نماز واقع شود
میان یمین وقبله و یسار وقبله برای او چیزی نیست و استقبال قبله
در نوافل که واجب نشده باشد بنذر و عهد و شبه ان واجب
نیست مطلقاً لا تعبداً ولا شرطاً اگر نوافل را در حال غیر استقرار
بجا اورد مثل حال سواری و راه رفتن و اما اگر اتیان کند در حال
استقرار احوط اشتراط بقبله است و بدانکه در هشت موضع
استقبال بقبله باید نمود اول نماز فریضه دوم نافله در
حال استقرار علی الاحوط سیم سجده سهو علی الاحوط
چهارم احتضار علی الاحوط پنجم نماز جنازه ششم دفن میت
هفتم ذبح حیوان هشتم قضاء اجزاء فراموش شده واگر
قبله مشتبه شود بچهار طرف نماز کند اگر وقت وسعت داشته
باشد والا اختصار بقدر یکه وسعت دارد و بهتر در کیفیت

خواندن

خواندن نماز در چهار سمت ان است اولاً نماز ظهر را در چهار
سمت بخواند بعد نماز عصر را شروع کند هرچند جائز است
در هر سمت نماز ظهر و عصر را باهم بجا اورد و قول صاحب خانه در
اصل محل قبله و بنا مسلمین و بنا سایر حجت است در صورتیکه تحصیل علم
و یا ظن ممکن نباشد واگر اشتباه در قبله در غیر نماز باشد مثل
ذبح و نحر و احتضار و دفن وجوب استقبال ساقط است
مقصد سیم در مکان مصلی است و در ان دو امر واجب است
اول اباحه مکان باین معنی که نماز کردن در او جائز باشد
سبب جواز میشود بمالک بودن ان مکان عیناً و منفعتاً و یا
منفعتاً مثل اجاره و یا انتفاعاً مثل اوقاف عامه مثل کاروانسراها
و مدارس و عادیه هم از این قبیل است و مأذون بودن از
مالک باذن صریح و یا باذن فحوی مثل اینکه مالک میگوید بما
دون اگر بدیگری ببخشی راضیم و نماز کردن را بطریق اولی
راضی است و یا باذن شاهد حال مثل مهمان اگر نماز کند در
منزل میزبان اذن صریح لازم نیست و مثل نماز خواندن در حمام
وقتیکه درش باز باشد و چراغ روشن باشد و مخوان از جائی
که بعد از غسل نماز جائز است و حاجت باذن صریح ندارد
مگر نهی صریح کند مالک و همچنین جائز است نماز در محل
محاذی در سیعه مملوکه و اراضی مملوکه و سیعه که عادة حفظ
و منع از عبور و تردد در انها منظور مالکین انیست بلکه این

قسم از انتفاعات مثل نماز خواندن و راه رفتن و نشستن و خوردن
مقطوع الجواز است قطعیة مستمره در اعصار و امصار بر این قسم
از تصرفات جاری و لو مالک انها صغیر و مجنون و سفیه باشد پس
اگر مکان غصبی باشد یا متعلق حق غیر باشد مثلا اینکه رهن
جائز نیست نماز در ان عالماً و عامداً اگر جاهلاً باشد یا ناسیاً معذور
است و حاجت باعاده ندارد نه در وقت و نه قضاء در خارج وقت
بعد از اینکه [illegible] متذکر شد غصبیت را و جاهل بحکم غصب
معذور نیست و اگر حق از قبیل سبق باشد بطلان نماز مسبوق بجهة
عدم رضای سابق محل تامل است بلکه قوی صحة نماز است و نماز
در روضات ائمه ع که محاذی با مقدم شود بر ضرایح مقدسه بقدر
امکان ترک احتیاط نماید خصوصاً صورت تقدم بر قبر معصوم
بلکه بملاحظه اخبار ادب این است که عقب تر از قبر شریف باید
بنحویکه هیچ جزئی از مصلی محاذی با جسد شریف نشود و صحیح است
نماز مرد و زن با محاذات همدیگر بلکه با تقدم زن علی الاظهر مع
کراهت و احتیاط در ترک میباشد و دفع کراهت میشود بفصل
چیزی مثل پرده و [illegible] ذکر کردیم حکم مکان مصلی
بود از جنبة اباحه و اما خود مکان مصلی عبارة از محل وقوف
نماز گذار و محل قرار گرفتن هر عضوی از اعضاء او در هر حال از
احوال الصلواة و فضائیکه بدن نماز گذار او را پر میکند در حال قیام
و تصرف میکند در حال رکوع و سجود و احاطه میکند به بدن نماز گذار

درحال

در حال سجود و احاطه میکند بلباس نماز گذار او و محل وقوف فرق ندارد
بین بلا واسطه و مع الواسطه مثل انکه فرش خود را انداخت بالای
محل غصبی ایستاد نماز خواند پس معلوم شد مکانی که در او اباحه
شرط است اعم از محل وقوف و فضا است امر ثانی انست که
مکان نماز گذار خالی باشد از نجاست متعدیه به بدن و یا لباس
او از نجاسة غیر معفو مگر موضع سجده که لازم است خالی از
نجاسة باشد چه از متعدیه چه از غیر متعدیه و چه معفو و چه
غیر معفو و مراد از این مکان محل ملاقات جسم نماز گذار است باین محل
که موضع ایستادن باشد و چه موضع سجود باشد و چه سایر اعضاء
و کاری بفضاء ندارد مقصد چهارم در لباس نماز گذار است بدانکه
لازم است بر مرد در حال اختیار پوشانیدن بشره عورتین و احوط بل اولی
ستر حجم است که در بحث تخلی گذشت در جمیع نمازهای واجبه
و مستحبه چه غیر مرتبه و چه در اجزاء نماز که قضا میکنند و کذلک در نوافل و در
نماز میت علی الاحوط هرچند در ظلمت باشد و ناظر محترم نباشد و اما
زن عورة او در حال نماز جمیع بدن میباشد حتی موی سر او در مرتبه
مادیه احتیاط کند بستر مگر وجه و [illegible] قدمین و قدر متیقن از وجه
[illegible] است که در وضو باید شست و مراد از یدین ظاهر دستها
ان تا مچ دست و مراد از قدمین ظاهر پاها و باطن او است تا مچ ساق
لکن احوط ستر جمیع بدن است غیر از موضع سجود و کنیز هم مثل ازاد است
[illegible] در این حکم الا ستر سر را کردن که برای او لازم نیست و همچنین

دختر نابالغ و اگر کنیز آزاد شود در اثنای نماز فوراً سر بپوشاند
و مبعّض در حکم آزاد است و اگر دختر نابالغ در اثنای نماز
بالغ شود بنا بر قول بشرعیّت عبادات اطفال کما هو
المختار فوراً سر را بپوشاند و نماز او صحیح است اگر مصلّی
اخلال بستر نمود از جهت جهل بحکم نماز او باطل است و اگر
و اگر اخلال از جهت جهل بموضوع بوده باشد مثل اینکه اعتقاد
نموده که ستر نموده یا اینکه این لباس ساتر است و بعد
خلاف آن ظاهر شد نماز صحیح است و اگر فراموش کرد ستر
کردن را در اثناء و یاد در اول نماز احوط بلکه اقوی اعاده هم
و معتبر است در ساتر امور چند اوّل آنکه غصبی نباشد
بطوریکه در مکان گذشت جاهل بموضوع بلکه ناسی آن
معذور است و جاهل بحکم و ناسی بحکم معذور نیست دوّم
حریر محض نباشد برای مرد در حال اختیار و امّا در حال
ضرورت مثل سرما جایز است [2] در آن نماز هم و احتیاط
ترک است در حال اختیار و جاهل بحکم و ناسی آن و هم چنین
جاهل بموضوع و ناسی آن معذور نیست و هم چنین جایز
نیست از برای مرد لبس حریر در غیر حال نماز مگر حال ضرورت
و دفع شپش و در حال حرب و آنچه حرام است عنوان لبس
و پوشیدن است پس افتراش و التحاف بحریر جایز است و هم
چنین سجاف حریر امّا افضل ترک است از سجاف بیرون زود احوط

اختصار — اسم

چنانچه برای زن جایز است

عسو... ترک احتیاط نشود و هم چنین ترک احتیاط نشود در لباس حریری که با آن تمام نشود نماز مثل ... الحلقه شل عرقچین و جوراب ... صح

اختصار بر چهار انگشت مضمومه است و هم جایز است لبس
حریر مخلوط بغیر حریر لکن خلط و مزج باندازه باشد که مستهلک
نشود سیّم طلا نباشد که نماز مردان بان باطل است هر چند
ملبوس انگشتر طلا باشد و امّا داشتن ساعت زنجیر طلا و قاب
طلا که متصل بساعت باشد اگر چه احوط انکو نیست که ترک بطلان
عیبی ندارد چهارم طاهر باشد لباس از نجاسته مگر نجاستیکه از
معفو است و آن چند چیز است اوّل خون جروح و قروح مادام
خوب نشده باشد چه از ظاهر باشد و چه از باطن مثل بواسیر
و در خون بواسیر احتیاط کنند بازاله اگر عسر و حرج نشود
عفو خون قروح و جروح در نماز فرق ندارد در اینکه ازاله مشقّت
داشته باشد یا نداشته باشد و عرق متنجّس بآن در محل متعارف
نیز معفو است دوّم نجاستیکه در ازاله آن مشقّت شدید و عسر و
حرج باشد چه نسبت به بدن و چه نسبت بلباس سیّم نجاسته
در لباس مربیّه طفل چه پسر باشد و چه دختر بشرطیکه شبانه روزی
یک مرتبه طاهر کند و لباس دیگر نداشته باشد و لکن شستن و اوقات
نماز قرار دهد اگر اخلال کند بغسل همه نمازها اعاده کند و تعدّی نکند
از ثوب به بدن و از بول بغیر بول زیرا اینکه عفو مخصوص به بول و ثوب است
چهارم خون کمتر از درهم خصوصاً وسعت نه حسب وزن چه از خود
باشد و چه از غیر خود باشد امّا در غیر ماکول اللحم غیر انسان احتیاط
کنند بازاله و تحدید شده است درهم بقدر بند بالای انگشت
بزرگ دست و بقدر گودی کف دست و بشرطیکه از خون حیض و نفاس و

عف ... بلکه اقوی احوط آن چه که در حال نماز تحرّی کند که عنوان محمول صادق آید نه عنوان لبس و تزیین صح

[2] در صورت عدم مشقّت احتیاط کند بازاله

و استحاضه نباشد و مایع متنجّس بخون که کمتر از درهم باشد معفو نیست
علی الاقوی و فرقی ندارد در عفو کمتر از درهم بین آنکه خون مجتمع
باشد یا متفرّق پنجم نجاست هر لباسیکه ساتر عورة مرد نباشد
هر چند در غیر محلّش باشد مثل دستمال کوچک و جوراب و نعلین
و امّا حمل نجس و متنجّس در نماز بحیثیکه سرایت نکند به بدن و یا
لباس نمازگذار ضرر بصحّت نماز ندارد و احوط ترک آن است پنجم از
امور معتبره در ساتر آن است که از پوست حیوان غیر ماکول اللحم
و سایر اجزاء او نباشد چه حیوان در او حلول کرده باشد چه نکرده
باشد چه ساتر عورة باشد چه نباشد و هم [3] اجزاء مجهول الحال از حیث شبهه
موضوعیه نباشد مثل البسه پشمینه نحو ماهوت و غیره ماهوت که از بلاد
کفّار میاورند اگر بعلم وجدانی و یا بعلم شرعی معلوم شد که از ماکول اللحم
نمیباشد نماز در او جایز و الّا غیر جایز و استثناء است از این حکم خز و در
سنجاب اشکال است احوط ترک پوشیدن او است در حال نماز و اجزای
انسان مثل مو و دندان و استخوان و عرق و شیر زن بشرطیکه طاهر باشد
و هم موم عسل و خون پشه و کیک و امثال آن و امّا اجزاء حرام گوشت
هرگاه بلباس چسپیده باشد مثل موی گربه در جواز نماز با آن لباس
محل خلاف است احوط اگر نگوئیم اقوی منع است ششم آنکه نبوده باشد
لباس از چیزیکه ساتر ظاهر قدم و باطن آن باشد و نپوشاند چیزی از
ساق پا را علی الاحوط و محل کلام در چیزی است که ستر پشت پا و کف پا کند
و هیچ چیز از ساق پا را ستر نکند پس اگر ستر کند تمام پشت پا را و ستر کند بعضی
ساق را مثل بعضی از جورابها اشکالی در صحّت نماز نیست و هم چنین اگر بپوشاند

بعض پشت

از پوست

[2] مطلقاً چه و بر و چه جلد صح

[4] بلکه اقوی منع ... غیر ماکول اللحم خواه قشر باشد و خواه نقطه باشد و خواه ملصوق و محمول باشد بلکه ... مبنی حکم ... صح

بعض پشت پا را دون بعض نماز در آن صحیح است ایضاً و اشکال
و خلاف در چیزی است که پشت تمام پا را ستر کند و چیزی از ساق را
ستر نکند و اظهر جواز نماز است در چنین چیز و احوط ترک است و
واجب ساق عبارة از فوق اطا است مقصد پنجم در واجبات خود نماز
است که او را مقارنات گویند و آن پانزده است اوّل قیام دوّم نیّت
سیّم تکبیرة الاحرام چهارم قرائت حمد و سوره پنجم رکوع ششم سجود هفتم
ذکر هشتم ترتیب نهم موالات دهم تشهّد یازدهم سلام و بعضی
از این واجبات رکن نماز هستند یعنی نماز بدون او باطل است که عمداً
ترک شود و چه سهواً و آن پنج است اوّل قیام در حال تکبیرة الاحرام دوّم
تکبیرة الاحرام سیّم قیام متصل برکوع چهارم رکوع پنجم سجود دو تا و
غیر رکن آنست که اگر عمداً ترک شود نماز باطل است و اگر سهواً ترک
شود ضرر بصحّت نماز ندارد مثل قرائت و ذکر سجود و رکوع و تشهّد
و تفصیل آن و بیان این واجبات در چند فصل است و قبل از شروع در
مقدّمه در اذان و اقامه است و هر دو مستحب مؤکّد ند در نماز پنجگانه
مطلقاً چه در اداء و چه در قضاء چه در جماعت و چه در فرادی چه مرد باشد
نمازگذار و چه زن چه نماز جهری باشد و چه اخفاتی و اقامه تأکید او بیشتر است
و عدد فصول اذان هیجده است چهار الله اکبر و دو شهادت بوحدانیّت
که اشهد ان لا اله الّا الله و دو شهادت برسالت که اشهد انّ محمّداً رسول
الله و دو حیّ علی الصّلواة و دو حیّ علی الفلاح و دو حیّ علی خیر العمل و دو
و دو تکبیر و دو تهلیل و فصول اقامه هفده است دو تکبیر در اوّل و باز ...

کذشت در اذان و یک تهلیل در اخر و زیادتی قد قامت الصلوة
دو دفعه بعد از حیعلات و شهادة بولایت جزو اذان نیست و
بکویند بقصد استحباب ان فی نفسه بعد شهادة برسالت و اذان
فی الحقیقه بر دو نوع است یکی اذان اعلامی و آن تنبیه جهال بوقت نماز و اد
راک فضیلت وقت است و جایز نیست کفتن ان قبل از دخول وقت
مکر در اذان اعلامی صبح که قبل از صبح جایز است و لکن اعاده ان بعد صبح
شود دوم دیکری برای نماز که مقصود از او وقوع نماز است بر وجه کمال و این
هر دو قسم عبادة است و ریاء و سمعه و اخذ اجرت هر دو را باطل میکند
مکر اینکه در قسم اول که مقصود اعلام بوده باشد حاصل است بخلاف
قسم ثانی و لازم است اعاده ان و در رسائل نمازها چه ادا و واجب و چه از
مستحب استحباب اذان و اقامه ثابت نیست و لکن مستحب است سه
دفعه کفتن الصلوة الصلوة الصلوة و مستحب است فصل ما بین
اذان و اقامه به نشستن بلکه در بعضی روایات است که نشستن ما بین اذان
مغرب مثل غلطیدن بخون خود است در راه خدا و یا بسجود و یا بدو رکعت
نافله و یا بذکر حمد نمودن و یا بکام برداشتن و ساقط میشود اذان تنها
در چند موضع اول از برای مسافر که جایز است اختصار کند باقامه تنها و اکر
اختصار کند در هر یک اذان و اقامه یعنی فصل ان نیز جایز است دوم جمعی
مستعجل یعنی کسی که خوف فوت امری داشته باشد سوم صورت جمع مابین
دو نماز است یعنی مکلف اراده دارد جمع بین دو نماز را خواه در وقت فضیلت
باشد خواه در غیر وقت فضیلت و فرق نیست اجمع ان است که اتیان

بنافله

که مقصود اذان اعلام ع

اذان عطا ع

دراقامه ع

بنافله نماید و صدق نماید عرفاً که جمع بین صلوتین بوده پس خواندن تعقیبات
مختصره و تسبیح حضرت صدیقه ضرری بجمع ندارد ستم در نماز قضاء است یعنی
کسیکه نماز قضاء بر ذمه دارد و میخواهد چند نماز بکند اذان و اقامه در اول بکوید
اذان برای هر یک بجهت از نماز اقامه تنها بکوید چهارم نماز عصر در روز عرفه در
عرفات با امام بنا بر قول بعضی پنجم نماز عشاء در مشعر الحرام ششم نماز عصر روز جمعه
و سقوط اذان در این سه موضع با جمع اشکال ندارد و در صورت عدم جمع خالی از
اشکال نیست اکرچه بعضی فرموده اند سقوط را در این صورت هم هفتم
کسیکه شنیده باشد اذان تنها را و یا اذان و اقامه را از کسیکه اذان و اقامه
کفته هر چند کوینده منفرد باشد خواه شنونده میخواهد نماز جماعت
کند و خواه انفراد همان شنیدن اکتفا کفایت میکند و لکن بعد از
شنیدن تکلم نکرده تکبیر نماز را بکوید در این فرض کاهی اذان تنها
ساقط میشود و کاهی هر دو و ساقط میشود اذان و اقامه هر دو
در چند موضع ایضاً اول در ضیق وقت دوم کسی وارد مسجد شود
بجهت نماز و اهل ان مسجد نماز را بجماعت اورده باشد خواه در اثناء نماز
باشد خواه بعد از فراغ باشد و لکن صفوف هنوز متفرق نشده
و لو بعضی هم رفته باشند و بعضی دیکر بهیئة نمازی باقی باشد و ثبوت
این حکم در غیر مسجد محل تامل است سوم کسیکه وارد شود بر جماعه و اذان
خوانده جماعة داشته باشد خواه در ابتداء جماعة باشد و یا در اثناء در بودن
سقوط بنحو عزیمه و یا بنحو رخصه تفصیل مناسب رساله نیست فصل اول
در قیام است و مراد بقیام ایستادن عرفی است و شرط است در حصول

میکوید

قیام مطلوب در نماز باینکه بنحو انتصاب و اعتدال باشد و کجی در اعضا نشود
بلی کج کردن و سر بزیر انداختن ضرر ندارد و بنحو استقلال باشد یعنی تکیه
بر چیزی نکند بحیثیتی که اکر برداشته شود بیفتد و بودن ایستادن بطریق
متعارف باشد نه بپاشنه پا یا بسر انکشتان پس لازم و وقوف بقدمین یا
استویه لازم نیست یعنی سنکینی بدن بهر دو قدم مساوی باشد لازم نیست
و بوجه استقرار باشد یعنی راه نرود و با طمانینه یعنی معظم اجزاء بدن حرکت نکند
و هر کاه متعذر و یا متعسر شد از قیام باین کیفیت در جمیع احوال نماز اکتفا
کند بقیامیکه بصورة رکوع باشد و اکر اینهم ممکن نباشد تکیه کند و اکر
بعضی احوال ممکن است دون بعض ترک نکند مقدور را و اکر هیچ ممکن نشد نشسته
کند و اکر نشسته هم ممکن نشد نه با اعتماد و نه با اعتماد بخوابد به پهلوی راست
و اکر عجز پیدا کرد بر خوابیدن به پهلوی چپ و اکر عجز از این هم پیدا کرد بخوابد به
پشت مثل خوابیدن محتضر که کف هر دو پای او رو بقبله باشد فصل دوم
در نیت است و نیت عبارت است از داعی و محرک و باعث عمل و لازم نیست
بدل کذرانیدن و یا بزبان جاری کردن بلکه در بعضی مقام مخل بعمل خواهد
بود مثل نماز احتیاط برای شک و لازم است در ان تعیین فعل اکر مشترک باشد
و قصد قربت و قصد وجوب در واجب و قصد استحباب در مستحب و قصد ادا
در وقت و قضاء در خارج وقت و قصد قصر و یا تمام لازم نیست هر چند در جائی
باشد که مخیر باشد بین قصر و اتمام بلکه همین قدر که تعیین کند نماز ظهر مثلاً دوم
کافی است و بعد تشهد اول دو رکعت اکر خواست قصر کند سلام بکوید و اکر خواست
تمام کند دو رکعت دیکر بخواند بلکه قصد قصر کند میتواند تمام کند و یک عکس بلکه اکر

خود نقص کند

علی وجه متعارف نیست اما اعتماد بقدمین ع

قصر کند و سهواً تمام کند و یا عکس ضرر ندارد و هم چنین است حکم
در دو رکعت اخر که مخیر است ما بین تسبیحات اربعه و حمد که اکر
قصد حمد کرده داشته باشد و سهواً تسبیحات خواند و یا بالعکس
ضرر ندارد و نیت شرط است خارج نه جزء است داخل فصل سوم
در تکبیرة الاحرام است و معتبر است در او انکه بلفظ عربی باشد
و تقدیم لفظ الله باشد بر اکبر و همزه وصل نکردن و مقارن با نیت
کفتن و حروف از مخارج ادا کردن و غیر این لفظ از الفاظ دیکر
نباشد فصل چهارم در قرائت است و واجب است در نماز صبح
و در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء خواندن حمد و یک
سوره تمام با بسم الله و در دو رکعت اخر ظهر و عصر و عشاء و یک
رکعت اخر مغرب مخیر است بین خواندن حمد تنها بدون سوره و
خواندن تسبیحات اربعه و لکن خواندن تسبیحات افضل است و یک
مرتبه واجب است و احوط سه مرتبه کفتن است و صورة او
این است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و احوط
خواندن حمد و سوره است از حفظ نه از قران و واجبات قرائت
چند چیز است اول عربی خواندن دوم اداء حروف از مخارج بطوری
که تمیز ما بین حروف در عرف عرب حاصل شود و زیاده بر این لازم
نیست سیم صحت الفاظ و اعراب که غلط نخواند بحسب علم لغت و صرف
و نحو و متابعت قراء سبعه و مراعات قواعد انها لازم نیست بلی
اکر بقواعد انها خواند جایز است چهارم ترتیب ما بین حمد و سوره

و رکن نماز است
و ان واجب
و ان لفظ الله اکبر است

وایات وکلمات ان پنجم موالات عرفیه در الفاظ وایات باین معنی که فصل
زیاد بین ایات وکلمات وحروف واقع نشود که رشته نظم قرائت بهم بخورد
وفصل در هر رتبه بنظیر حرف است ششم تعیین سوره قبل از شروع به
بسمله وعادة بمنزلة تعیین است هفتم جهر در نماز صبح ودو رکعتین اولین از
مغرب وعشا واخفات در ما سوای انها ومورد جهر واخفات حمد
وسوره است ومرجع در انها عرف است بحیثیکه بگویند که اهسته میخواندند
وبلند بخواند واین حکم اختصاص بمرد دارد ومخیر است زن در مقام
جهر بین جهر واخفات بشرطیکه صدای او را نامحرم نشنود ودر مقام اخفات
احوط اخفات است بل انکه جایز است ترک سوره در چند موضع
اول در نوافل مطلقا مگر در نافله که سوره را معین کرده دوم در فریضه برای
مریض با مشقت خواندن سیم کسیکه خوف خروج وقت را داشته باشد
یا استقرار وجوب نماز براو چهارم شخصیکه تعجیل داشته باشد مثل انکه
در سفر است وحاجتی در پیش دارد که اگر سوره را بخواند
رفیق میرود پنجم انکه مکلف خوف فوت حاجت را داشته باشد اگر بخواند
سوره را ومثل این است ترسیدن امام که در رکوع اگر قرائت سوره کند ماموم
پس جایز است ترک سوره ویا قطع ان در اثناء فصل پنجم در رکوع است
واندکی است در نماز بنقصان او نماز باطل است وهم چنین بزیادة او
لکن در بعضی صورت ودر هر رکعتی یکرکوع لازم است وعبارة است از
خم شدن باندازه که برسد باطن انگشتان بزانو رسد در
حق مردان ورسیدن سر انگشتان بزانو در حق زنان وکف دست

بزانو رسانیدن

۲ تعیین

۳ و۴ بلکه اقوی اخفات

بزانو رسانیدن احوط است وگذاشتن دست بزانو لازم نیست
واگر نتوانند کج شود بمقدار ممکن خم شود بقدریکه ممکن است
واگر هیچ ممکن نشود خم شدن ایما کند بسر واگر او ممکن نشود ایماء
کند بچشم واین ابدال ظاهراً حکم اصل دارند در بطلان بنقصان
وزیادتی در بعضی صورة وواجب است در او ذکر واو عبادة است
از یک تسبیحه کبری که سبحان ربی العظیم وبحمده باشد یا سه صغری
کافی است وصحیح گفتن ذکر واداء حروف از مخارج ومکث نمودن
وارام گرفتن بدن از زمان شروع بذکر تا تمام نمودن ان وسر بر داشتن
از ان جهت وایستادن ومکث نمودن ان وارام گرفتن بعد از راست
شدن فصل ششم در سجود است بدانکه در هر رکعت دو سجده
لازم است وهر دو با هم رکنی میباشند نه یکی تنها وان عبادة
است از گذاشتن پیشانی بزمین ومعتبر است در او چند چیز اول حد
زانو ودو کف دست ودو سر انگشت بزرگ پا را بزمین رسانیدن
که با پیشانی هفت موضع میشود وکافی است در همه مسمی وضع دوم
ذکر است وکیفیت او در رکوع گذشت مگر اینکه بدل میکند ربی
العظیم را ربی الاعلی وبحمده سیم طمانینه است بقدر ذکر واجب وسکون
وارام داشته باشد در مقام اداء ذکر چهارم رفع راس از سجده اول یکه
از هر یک از سجدتین پنجم طمانینه بین السجدتین که جلسه فصل میگویند با
ندازه که مسمای عرفی حاصل شود واما طمانینه بعد از رفع راس از سجده ثانیه
که نامیده میشود بجلسه استراحت احوط ترک نکردن است در رفعیکه

۲ در مردان

واقوی کفایت مطلق ذکر است

تکلیف بقیام دارد والا واجب است واگر کسی از جهت درد چشم وغیره
عاجز شد از وضع جبهه بزمین بما یصح علیه السجود ساقط میشود از او
خم شدن بقدر مقدور وبلند کردن موضع سجود در اثنا اینکه پیشانی
را براو بگذارد وبا اعتماد بما تواعضاء واگر ممکن نشود از خم شدن بالمره
ایما کند بسر از برای سجود واگر ممکن نشود از اشاره بسر اشاره کند بچشم
تتمه در بیان سه مطلب است اول انکه واجب است سجده برای
قرائت واستماع ایات سجده قران در چهار موضع اول در اخر سوره اقرء
دوم در اخر سوره والنجم سیم در الم تنزیل چهارم در حم فصلت در نزد
بعید هست ودر غیر این مواضع واجب نیست ووجوب ان فوری است
وان برای سامع احوط است واحوط رعایت سجده صلواة است از جهت
قبله وما یصح السجود ووضع سایر مواضع غیر از جبهه بر ارض وعدم اشتراط مثل
کردات در این سجده قوی است اگر در اثناء نماز مستحبی قرائت ایه سجده نمود
یا استماع نمود سجده سجده کند بعد مشغول شود بنماز واگر در نماز واجب باشد
احوط ان است که در اثناء ایما کند وبعد از فراغ سجده کند فوراً دوم
انکه اگر در پیشانی دمل ویا زخم دیگر داشته باشد که نتواند بزمین بگذارد اگر
دمل وان زخم جمیع پیشانی فرو نگرفته باشد زمین را گود کند وپیشانی را در او
بگذارد واگر جمیع پیشانی را فرو گرفته اگر ممکن باشد وضع ان بر ما یصح السجود
بدون اعتماد وسنگینی مقدم است واگر این هم ممکن نباشد سجده
بر جبین کند احوط تقدیم جبین راست است بر جبین چپ واگر
این هم ممکن نشد سجده بر ذقن نماید که موی ذقن را دور کند در هنگام

سجود

۷ پنجم مساوی بودن موضع جبهه با موضع ...

۲ در قرائت کند سهواً

سجده علی الاحوط سیم در ما یصح السجود است بدانکه ما یصح السجود
باید زمین باشد یا چیزیکه روئیده شده از زمین بشرطیکه از
اسم ارض بیرون نرفته باشد بسبب استحاله مثل معادن از قبیل
طلا ونقره وفیروزه وعقیق ونمک ومس والماس بلکه اگر زمین ونبات
زمین بسبب اتش مستحیل بخاکستر شود اقوی اجتناب است واحوط اجتناب
است از گچ واهک خصوص بعد از پختن وهم چنین اجتناب است از گل
ارمنی ومرمر ودر سنگ جمان وسنگ اسیا واز روئیدنی مشروط
است بمتعارف نبودن بپوشیدن وخوردن ان پس جایز نیست
سجده بر مثل نان وگندم وجو ومیوهها مثل پیاز وسبزه وتوت ونبات
داخل در ماکول نیست وجایز نیست سجده بر لباس وانچیزیکه لباس بان
درست میشود خواه روئیدنی باشد یا نباشد مثل مو وپشم وحریر
وجلد وهم جایز نیست سجده بر صدف ومروارید فصل هفتم در تشهد
است وان واجب است در نماز دو رکعتی یکمرتبه ودر سه رکعتی و
چهار رکعتی دو مرتبه وکافی است در او این مقدار اشهد ان لا اله
الا الله وحده لاشریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله اللهم
صل علی محمد وال محمد ونیز یاد کردن قبل از شهادتین الحمد لله کما هو اهله
بسیار محبوب است وواجب است اینکه تشهد در حال نشستن با
ارامی بدن داشته باشد واداء حروف از مخارج وموالات در بین
نحویکه ذکر شد فصل هشتم در سلام است وان واجب وجزء نماز است
وخارج از نماز هر چند سبب خروج از نماز است وحاصل میشود بگفتن

السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و یا بگفتن السلام علیکم و رحمة
الله و برکاته و هر کدام را مقدم داشت از نماز خارج میشود و لکن اگر
السلام علینا مقدم داشت مستحب است گفتن السلام علیکم الخ و اگر
السلام علیکم مقدم داشت دیگر السلام علینا را نگوید و اما السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته گفتن آن مستحب است و موجب خروج از نماز
نیست خاتمه در بعضی احکام نماز است و بیان آن در چند مبحث است

مبحث ۲

اول در مبطلات نماز است ~~و بیان آن در چند مبحث~~ و آن ده چیز است
اول هر چیزیکه باطل میکند وضو و غسل و تیمم را چه عمداً و چه سهواً و چه اختیاراً
و چه اضطراراً مثل حدث در هر موضع از نماز باشد هر چند آخر نماز باشد
دوم چیزیکه محو صورت نماز نماید مثل سکوت طویل که اگر طایفه مسلمین مطلع
شوند بحال او میگویند از نماز بیرون رفته و نماز نمیخواند و مثل جستن در
میان نماز و کف زدن و خوردن و آشامیدن که هرگاه اینها را فعل کثیر
میگویند نمیگویند در عرف متشرعه که محو صورت نماز نموده است و این
مبطل نماز است عمداً و سهواً و اگر سکوت و فعل باین مرتبه نشد و مو
جب فوت موالات ~~موالات~~ نماز و متابعة عرفیه نشود عمداً باعث بطلان است
سیم خنده و قهقهه یعنی خنده ایست با صوت و کشیدن و او مبطل نماز است
ولو سبب او از غیر اختیاری عمداً از سهواً بلکه مطلق خنده با صوت
مبطل است علی الاحوط و باکی نیست تبسم کردن در نماز اگر شخص خود را
حبس کند از خنده در ظاهر ولکن در باطن پر از خنده باشد احوط بطلان
نماز است چهارم تکلم کردن که از مبطلات نماز است عمداً و مراد بان کلام
آدمی است که غیر از ذکر و تلاوت قرآن و دعا باشد خواه یکحرف باشد بیمعنی
علی الاحوط

یعنی اتمام نماز کند و بعضی اعاده هم کند منه

با معنی

علی الاحوط و خواه دو حرف چه مهمل و چه مستعمل و اگر تکلم کرد
سهواً باعث بطلان نیست بلکه موجب سجده سهواً است
پنجم گریستن برای فوت امور دنیویه و یا برای فوت دوستی عمداً
و اختیاراً چه با صدا باشد و چه بی صدا علی الاحوط و اما اگر به برای
امر آخرة از ترس جهنم و شوق جنت ضرر ندارد و اما اگر به برای
مصائب اهل بیت ارواحنا لهم الفداء محل اشکال است اگر چه بعضی
فرموده‌اند ضرر ندارد ششم آمین گفتن بعد از قرائت حمد عمداً
بدون آنکه در صف جماعت سنته و جماعت حاضر شده باشد بلکه
احوط ترک آمین است در جمیع احوال نماز و اما گفتن آمین سهواً
در نماز ضرر ندارد و بهتر سجده کردن بعد از نماز هفتم تکفیر
و آن عبارة است از گذاشتن کف احد یدین را بر ظهر ید دیگر چنانچه
متعارف نزد غیرها است و مبطل بودن آن محل مناقشه است
و احوط ترک است در نماز عمداً و اما سهواً ضرر ندارد هشتم کم
کردن رکنی از ارکان نماز عمداً او سهواً و همچنین زیاد کردن رکنی
از ارکان نماز و علی الاحوط نهم ترک واجب از واجبات غیر
رکنی عمداً و اما سهواً ضرر ندارد اگر از قبیل ما یتلافی است تلافی
میشود و الا فلا دهم منحرف شدن از قبله بتفصیلیکه گذشت
در مبحث قبله تنبیه اگر کسی بر مصلی سلام کند در حال صلواة
واجب است جواب گفتن اگر چه سلام کننده طفل ممیز باشد
شنوانیدن جواب تحقیقاً و یا تقدیراً واجب است و واجب در جواب

سهو

ع ۲۳۴ اقوی ترک است در نماز عمداً و مبطل نیست صح

۲ سلام

در خصوص نماز بمثل انچه سلام کننده گفته است پس بگوید در
جواب سلام علیکم علیکم السلام و واجب نیست جواب غلط
ولکن احوط در اینجا و در جمیع موارد مشتبه بگوید سلام علیکم
بقصد آیه قرآن و تحصیل جواب با آیه مبحث دوم در بیان اموریکه
موجب سجده سهو میشود و او پنج چیز است اول فراموش کردن
یک سجده در نماز دوم فراموش کردن تشهد یا اجزای او حتی صلواة
بر پیغمبر و آل او سیم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین چهارم
گفتن سلام واجب را در غیر محل خواه السلام علینا باشد و یا السلام
علیکم پنجم کلام بیجا یعنی تکلم کند بکلام آدمی سهواً پس ذکر و دعا و قرآن
موجب چیزی نیست و در غیر این موارد مثل قیام در موضع قعود
و قعود در موضع قیام مثل زیادتی و کمی که سهواً واقع شود مستحب است
سجده کردن و بهتر آن است در غیر موارد خمسه سجده سهو
کند به قصد قربة مطلقه در سجده سهو بعد از نیت تکبیرة الا
حرام نیست و واجب در او ست ذکر باین کیفیت بسم الله و بالله
و صلی الله علی محمد و آل محمد و یا بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل
محمد و یا بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
و تشهد باین کیفیت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له اشهد ان محمداً
رسول الله ص اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد یکی از دو سلام واجب
بگوید و معتبر است در او استقبال و طهارت و ستر عورت و سایر
چیزهائیکه در سجده صلواة معتبر است علی الاحوط و لازم است اتیان

بان بعد از

بان بعد از نماز فوراً و اگر فراموش کرد هر وقت متذکر شد بجا آورد
اگر سبب سجده نسیان سجده و یا تشهد باشد بعد از نماز اول
قضا را نماز را بجا آورد بعد سجده سهو را اگر اسباب سجده متعدد
شود اولی ملاحظه ترتیب است مبحث سیم در احکام شک است
بالنسبه برکعات بدانکه شک در نماز دو رکعتی و سه رکعتی باعث فساد
نماز است اگر شک او تبدیل بظن نشود زیرا که نفس حدوث شک در
این نمازها موجب فساد نیست و مثل این است شک در نماز چهار
رکعتی وقتیکه نداند که چند رکعت کرده است و شک میان یک و دو
و اما شک میان دو و زیاده منصور است بصور اول شک میان
دو و سه اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل و اگر بعد از اکمال سجد
تین است بنا را بگذارد به سه و نماز را تمام کند و بعد یکرکعت ایستاده
و یا دو رکعت نشسته بخواند دوم شک میان سه و چهار و این
در هر حال صحیح است چه قبل از اکمال و چه بعد از اکمال بنا را بر
چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد یکرکعت ایستاده و یا دو رکعت
نشسته بجا آورد و دو رکعت نشسته افضل است سیم شک میان
دو و چهار اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل و اگر بعد از اکمال
سجدتین باشد صحیح بنا را بر چهار گذارد نماز را تمام کند و بعد دو
رکعت احتیاط ایستاده بجا آورد چهارم شک بین دو و سه و
چهار قبل از اکمال سجدتین باطل و بعد از اکمال صحیح و بنا میگذارد
بر چهار و تمام میکند نماز را اول دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند

وثانیاً دو رکعت نشسته احتیاطاً بخواند پنجم شک بین چهار و پنج اگر بعد
از رفع راس از سجده ثانیه است بنا بگذارد بر چهار که هر دو سجده
سهو بجا آورد به نحوی که مذکور شد و اگر قبل از رکوع باشد هدم
قیام کند و بنشیند و شک او راجع میشود به سه و چهار و بنا میگذارد
بر چهار و تمام میکند و عمل سه و چهار از رکعات احتیاط بجا میاورد
و در غیر این دو فرض باطل است علی المعروف و لکن بطلان خالی
از اشکال نیست ششم شک میان سه و پنج اگر شک او در حال
قیام باشد هدم کند و راجع میشود شک به دو و چهار و عمل دو و چهار
بجا میاورد از دو رکعت ایستاده و دو سجده سهو احتیاطاً هم بجا بیاورد
در غیر این قسم باطل است هفتم شک میان سه و چهار و پنج اگر در
حال قیام باشد بنشیند و شک او راجع به دو و سه و چهار و عمل
دو و سه و چهار بجا آورد و نیز دو سجده سهو احتیاطاً بجا آورد
و در غیر این قسم باطل است هشتم شک میان پنج و شش اگر در
حال قیام باشد هدم قیام کند و شک او راجع میشود به چهار و
پنج و حکم آن گذشت از اتمام نماز و دو سجده سهو و در غیر این
فرض باطل است و مناسب مقام ذکر مسائل چندی است
الاولی آنکه به مجرد شک عارض در نفس اثری مترتب نمیشود
بلکه ترتب اثر بعد از استقرار شک است و حصول استقرار
بعد از تروی است پس تروی واجب است بوجوب شرطی
الثانیه آنکه اکمال سجدتین که معتبر در صحت بعض شکوک است حاصل
میشود

میشود بتمام شدن ذکر سجده ثانیه و رفع راس مدخلیت ندارد
در اکمال پس اگر عمل باحکام شک کند در این صورت و بعد اصل نماز
را اعاده کند کمال احتیاط را بجا آورده الثالثه واجب است نماز
احتیاط را فوراً بجا آورد بدون تخلل منافی و واجب است معیناً
خواندن فاتحه بدون سوره و قنوت هم ندارد و تشهد و
سلام و ذکر واجب است در او و جمیع شرایط اصل نماز
در او باید مراعات شود الرابعه اگر جمع شود سجده سهو و
اجزای فراموش شده و نماز احتیاط نماز احتیاط را مقدم
بدارد بر اجزاء فراموش شده و اجزاء فراموش را بر سجده
سهو مثلاً اگر در اول نماز تکلم کرد و بعد تشهد را فراموش کرد
و بعد شک کرد میان سه و چهار اول نماز احتیاط را بجا بیاورد
و بعد اجزاء فراموش شده را و بعد سجده سهو را الخامسه
اگر شک کند در نماز احتیاط نسبت برکعات مشهور
بین اصحاب بنا باکثر گذاشتن است مگر مستلزم فساد شد
که بنا بر اقل میگذارد و تمام میکند و لکن بنا بر اقل گذاشتن
در نظر احقر کمال قوت دارد چنانچه مختار بعض اعاظم است
و اگر شک کند نسبت بافعال مثل اینکه رکوع کرده است و یا
نکرده و سجود کرده و یا نکرده اگر در محل است اتیان کند
و اگر تجاوز کرده اعتناء نکند و اگر شک در اصل اتیان احتیاط
کند اتیان کند در وقتیکه منافی بجا نیاورده باشد السادسه

اگر شک کند در نافله نسبت برکعات مخیر است بین بناء باقل
و بناء باکثر و لکن بناء باقل افضل است السابعه حکم شک در سجده
سهو از حیث عدد و فعل حکم نماز احتیاط است که گذشت مگر
شک در اصل اتیان که با تخلل منافی هم بجا بیاورد الثامنه شکوک
چندی است در شرع مقدس اعتنائی باو نشده اول شک
بعد از فراغ از عمل دوم شک بعد از تجاوز از محل آن چه داخل در
فعل اصلی شده باشد و چه داخل در مقدمات فعل دیگر شده
باشد مثل اینکه شک در رکوع کرد بعد از هوی الی السجود و یا شک
در سجود کرد بعد از نهوض الی القیام اعتنائی باین شک نمیکند
و بنا میگذارد بر اتیان رکوع و سجود و اعاده اصل نماز بعد از
اتمام در این دو فرض کمال احتیاط است و همچنین اگر شک در
اقوال نماز کند اعتنا نمیکند مثل اینکه شک در اذان کند بعد
از دخول در اقامه و یا شک در تکبیرة الاحرام بعد از دخول در
حمد و یا در حمد بعد از دخول در سوره و یا در کلمه بعد از دخول
در کلمه بعد بنا گذارد بر اتیان سابق ضابطه این است هرگاه
بعد از دخول در لاحق شک در سابق کند اعتباری ندارد چه سابق
رکن باشد و یا غیر رکن و چه کلمه باشد و چه حرف و لاحق رکن باشد
و یا غیر رکن و چه کلمه باشد و چه حرف سیم شک بعد از خروج وقت
مثل اینکه شک کند در خواندن ظهر و عصر بعد از خروج وقت اعتنا
نکند اگر وقت بالمره منقضی شده چنانچه اتیان میکند اگر وقت
اختیاری

اختیاری باقی باشد و اگر وقت اضطراری باقی باشد مثل اینکه یک
رکعت باقی مانده و شک کند که اتیان بنماز عصر کرده احتیاطاً
اتیان عصر را ترک نکند اگر چه بعض علماء فرمودند اعتنا نمیکند
چهارم شک امام و ماموم در عدد رکعات با ضبط دیگری پس
شاک رجوع میکند بضابط دیگر چه ضبط بطریق یقین باشد
و یا بوجه ظن و اگر یکی ظان باشد و دیگری متیقن ظان رجوع میکند
بمتیقن علی الاقوی و اگر شک در افعال و یا در اقوال باشد مثل تشهد
خوانده و یا دو سجده کرده و یا نکرده در رجوع شاک از امام و
ماموم بضابط از امام و ماموم محل اشکال است مشهور جواز
رجوع است و لکن احتیاطاً بمتابعت و اعاده اصل نماز ترک نشود
پنجم شک کثیر الشک که معتبر نیست خواه در عبادات باشد و
خواه در معاملات و خواه محل فعل یا وقت فعل باقی باشد یا
نباشد پس اگر با بقاء وقت شک کند که نماز را کرده یا نه بنا گذارد
بر اتیان و یا با بقاء محل شک کند که حمد و سوره را خوانده بنا گذارد
بر خواندن و اگر شک کند میان یک و دو بنا گذارد بر دو و هم
چنین بنا بر اکثر گذارد مادامیکه مبطل نباشد مثل اینکه اگر شک
میان چهار و پنج اگر در حال قیام است بنا گذارد بر چهار و اتیان
کند برکوع و سجود و سلام دهد اگر بعد از سجده است تمام
کند و دیگر بر او چیزی نیست از احکام شک چهار و پنج پس احکام شکوک
غیر را انجا آوردن امثال آن اقوال با بقاء محل و نماز احتیاط و سجده

الاحوط اتیان نماز
است با بقاء وقت
صح

سهو از کثیر الشک ساقط است بلکه با بقاء محل اتیان بمشکوک
فیه کند بقصد جزئیه و وظیفه نماز او باطل است و لازم نیست
بر کثیر الشک حفظ نماز خود کند بسبک شمردن و انگشتر چنانچه لازم
نیست تخفیف نماز خود را هر چند احوط است و مراد بکثیر الشک
الشک کسی است که در عرف عام بگویند که بسیار شک میکند بلکه میگویم کثیر
الشک بودن مرض است که حادث میشود در مکلف و میفهمد
این مطلب را از حال خود بدون اینکه سه شک متوالی کند علماً
او ظناً و منشاء او اختلال حواس است که سبب او گاهی شدت حزن
و سرور شود و گاهی شدت هم و غم میشود و هر وقت علم پیدا
کرد بزوال این حالت از خود عمل بقواعد شکوک مینماید کسی
ما دامیکه علم بزوال این حالت پیدا نکرده خود را کثیر الشک
بداند و ظن بزوال اعتنا نکند چنانچه ما دامیکه علم بحدوث
این حالت پیدا نکرده خود را کثیر الشک نداند و لو ظن بحدوث
پیدا کند مقصد ششم در نماز جماعت است استحباب آن فی
الجمله از ضروریات دین اسلام است و اخبار داله بر حصول ثواب
با فضل در او اکثر من ان یحصی است و اقل که با آن جماعت حاصل
میشود دو نفرند یکی امام و دیگری ماموم زن باشد یا طفل
ممیز و بیان او در چند فصل است فصل اول در شرایط جماعت
است اول اینکه امام جماعت عادل باشد یعنی صاحب ملکه عدالت
باشد یعنی در امام جماعت وجود حالت باشد که معارضه کند با میل

نفسانی و شهوات و مانع باشد از ارتکاب معاصی و لو در بعضی
اوقات مغلوب شود بلکه از این قناعت در عدالت کردن بی
معنی است و زاید هر چه شد بهتر و حسن ظاهر طریق بسوی
ملکه است نه خودش عدالت است اگر چه جمعی از اعاظم فرموده
اند و در شاهد هم این معنی از عدالت معتبر است و دانسته
میشود باختبار و امتحان و بشهادت عدلین و بحکم حاکم و بشیاع
مفید علم و کفایه در حصول آن باطمینان و سکون نفس از قول
جمعی قوی و کافی است در حکم باسلام و ایمان اظهار اسلام و ایمان
بلکه کافی در حکم باسلام و ایمان است وجود شخص در بلاد اسلام
و ایمان و حاجت بتفحص ندارد و لکن از عدالت تفحص لازم است
و اگر در سابق مسلم بود و یا مؤمن و یا عادل بود اکتفا بآن کنند
تا یقین بخلاف سابق حاصل کنند و اگر بعد از نماز ظاهر شد
که امام کافر یا فاسق و یا بی وضو بوده نماز ماموم صحیح است و لا
زم نیست اعاده در وقت و قضاء در خارج وقت و اگر در اثنای
نماز معلوم شود کفر و فسق و بی وضو بودن ماموم منفرد میشود
قهراً و بقیه نماز را تمام میکند فرادا دوم اگر ماموم مرد یا خنثی
شد باید امام مرد باشد و اگر ماموم زن شد امام میتواند زن
باشد پس امام مرد بلااشکال امامت مرد و خنثی مشکل و زن میکند
و اما زن همان امامت زن را میکند سیم آنکه امام ایستاده نماز کند
ماموم خواه ایستاده نماز کند و یا نشسته پس جایز نیست امامت نشسته

۲ عراة

برای ایستاده مگر در نماز عراة که ماموم و امام هر دو نشسته بخوانند چهارم
آنکه قرائت حمد و سوره را درست بخواند و درست بداند پس اگر درست
نداند و یا حروف را از مخرج ادا نکند و لو بجهتی عیبی باشد که در زبان
امام است ماموم که قرائت او درست است و ادای حروف از مخارج میکند
اقتدا نکند علی الاحوط و لو آن کلمه را خود بخواند و اگر غیر حمد و سوره را
درست نداند و یا درست نخواند مثل ذکر رکوع و سجود و امثال آن
که امام ضامن نیست اقتدا کردن ماموم که درست بداند و بخواند
ضرر ندارد پنجم آنکه ماموم نزدیک امام باشد و یا نزدیک ماموم
دیگر باشد بحیث در عرف صدق جماعت و اجتماع بکند و بگویند که با
امام نماز میخوانند پس بعد و دوری که صدق اجتماع نکند بحیثیکه
از هیچ طرف از جهات ثلاثه از پیش رو و طرف راست و طرف چپ
اتصال نداشته باشد اقتداء صحیح نیست و احوط آن است که
دوری زیاده از یک گام و مرض جسم نباشد و جایز نیست صفهای
دور قبل از صفهای نزدیک امام تکبیرة الاحرام بگویند بلی جایز است
با تهیو و صفهای نزدیک بر نهج قریب مثل باشند در عرض
بر نیت و تکبیر کفش دارند ششم آنکه ماموم مقدم بر امام نباشد اما
مساوات ماموم و امام ضرر بصحت اقتداء ندارد هر چند احوط عدم
مساوات است هفتم آنکه اقتداء در نماز واجب باشد چه یومیه
مثل ظهر و عصر چه اداء و چه قضا چه از خود باشد و چه از غیر استیجاراً یا تبرعاً
بر تقدیر شمول اذن [illegible] با شرع چه غیر یومیه مثل کسوف و خسوف و

و جواز اقتدا اگر او
محل اشکال است مگر اینکه ام
مشغول [illegible] باشد به نماز
احتیاط شد و او اقتدا
کند بجهت ادراک شرایط
آن الله ضرری بر احتمال
ندارد صح

و زلزله و صلوة طواف عمره حرام است اقتداء در نوافل مطلقا چه راتبه
و چه غیر راتبه مگر عیدین در صورت استحباب آنها و نماز استسقاء
و نماز یکه نذر ادا کرده شده است و بعد بجماعت کرده شود و جواز
اقتداء در نوافل که بنذر و شبه آن واجب شده باشد و در نماز
احتیاط که بجهت شک واجب شده است محل اشکال است احوط
ترک است هشتم نماز ماموم و امام در صورت و هیئت مثل هم
باشند هر چند در عدد زیاد و کم داشته باشند پس جایز
است اقتدا کردن نماز صبح بظهر قضاء و عکس آن و جایز نیست
اقتداء نماز یومیه بنماز کسوف و خسوف و عیدین و عکس آن
علی الاحوط نهم نیت اقتدا کردن از ماموم تا محقق عنوان
جماعت شود و احکام جماعت بر او جاری شود از قبیل سقوط قرائت
و وجوب متابعت در افعال و عدم اعتبار شک با حفظ امام
و موفق شدن بثواب جماعت و اما امام در تحقق جماعت نسبت
باو قصد جماعت معتبر نیست بلکه بعضی فرموده اند اگر قصد عدم
جماعت کند بثواب جماعت میرسند بملاحظه تفضل الهی بلی قصد جماعت
در موارد دیگر واجب است جماعت مثل نماز جمعه و نحو او احوط است
دهم آنکه ماموم بتواند مشاهده امام نماید و یا مشاهده ماموم
که میتواند امام مشاهده کند در وقتیکه ماموم مرد باشد پس اگر حائل
باشد که مانع باشد از مشاهده امام و یا از مشاهده کسیکه مشاهده
امام از پیش رو نماید باطل است و ضرر ندارد اتصال او بصفیکه بعضی او

مانع از مشاهده امام و یا ماموبین از پیش روند از ند و حال این
فرض مثل حال فرض بودن امام است در محراب داخل و دو طرف
مسجد باشد مانع باشد از مشاهده ماموبین امام را مگر
یکنفر که در مقابل امام ایستاده باشد که نماز ان یکنفر صحیح است
و دو طرف ان باطل اگرچه اتصال باین یکنفر دارند یازدهم
امام معین باشد باشاره یا باسم و یا بصفت پس اگر یک امام اما
کند نیت اقتدا بهمان کافی است و اگر متعدد شدند و اسمها
مختلف دارند تعیین باسم کند و اگر اتفاق در اسم دارند
تعیین باشاره کند یا بتعیین بوصف دوازدهم بالغ و عاقل
و حلال زاده پس جائز نیست امامت صغیر برای بالغین و دیوانه
و حرام زاده از طرفین و از طرف واحد فصل دوم در متابعت است
و مراد از متابعت ان است که ماموم پیش نیفتد امام را و سبقت
نگیرد او را اما در افعال و مقدمات افعال مثل رکوع و سجود و بر
خواستن و رفتن برکوع و سجود لازم است که سبقت نگیرد امام را
اگر مقارن بجا اورد اقوی صحت است و احوط ترک او و اگر مقدم
شد در دخول فعل و یا در خروج فعل و یا در مقدمات فعل برامام
سهواً ضرر بصحت نماز ندارد و لکن لازم است عود بان فعل کند
بجهت حصول متابعت مثلاً قبل از امام ماموم برکوع و یا سجود
رفت سهواً و بعد عود کرد بجهت متابعت اگر رکوع قبل از فراغت
امام بود و با مود او قبل از ذکر رکوع بود لازم است ذکر رکوع

اتمام

بعد از

بعد از عود و اگر رکوع بعد از اتمام قرائت و ذکر رکوع هم کرد
و عود محض متابعت بوده ذکر دیگر لازم نیست و همچنین است
حال سجده در لزوم عود و لزوم ذکر و عدم لزوم ذکر و اگر عود نکرد
با وجود بودن واجب برا و اقوی صحت نماز است و احوط اعاده
اصل نماز و اگر تقدم در افعال عمداً بوده باشد در مسئله تفصیل
است پس رکوع رفته باشد قبل از فراغ امام از قرائت و سجود
رفته باشد قبل از اتمام ذکر واجب خود نماز فاسد است بلا اشکال
و بین اینکه رکوع بعد از فراغ از قرائت امام و سجود بعد ذکر واجب
خود باشد لا اشکال در عصیان و [illegible]نم و اما در فساد و بطلان نماز
دو قول است احتیاط در دین مقتضی است بهمان حالت بماند تا
امام ملحق شود و نماز را اتمام کند و بعد اعاده نماز نماید و اگر عود کند
در این صورت و ملحق شود با امام نماز باطل است بلا اشکال و اما
متابعت در اقوال لازم نیست مگر در تکبیرة الاحرام که باید بعد
از تکبیر امام بگوید و اما سلام را بدون قصد انفراد مقدم نگوید و الا
احوط و اگر مقدم شد بدون قصد انفراد و بعد در صلوة احوط
کفایت تسلیم است بعد از تسلیم امام و اتیان سجده سهو فصل سیم
در ادراک جماعت است و بدان ادراک جماعت حاصل میشود با دراک
امام در اول تکبیر تا وقتیکه امام از حد رکوع خارج نشده باشد پس
اگر کسی اقتدا کند در حالتیکه با امام برکوع نرفته باشد خواه مالک
از قرائت شده باشد یا نشده باشد با امام برکوع رفته باشد

۲ کناه بودن

و هنوز رفع راس از رکوع نکرده باشد خواه فارغ از ذکر شده
باشد یا نشده باشد اقتداء او صحیح است اگر شک کند که درک
رکوع امام نموده اقتداء او باطل است چه شک دارد در حال رکوع خود
قبل از ذکر باشد و یا بعد از ذکر و چه فارغ رکوع کردن ماموم معلوم
باشد و فارغ رفع راس معلوم نباشد و ادراک میشود فضیلة
جماعت با دراک امام در سجده و سجدتین و در تشهد اگر متابعت
امام کرد در سجده و سجدتین نماز خود را باطل ننماید و تکبیر دیگر بگوید
برای نماز خواه بخواهد جماعت بخواند و یا انفراد و اگر تکبیرة الاحرام کفایت بفصل
جماعت و لکن ادراک نکرد امام را در رکوع و رکوع هم نکرد همان طور
بماند ملحق با امام شود اگر امام بقیه دارد و الا نماز خود را فرادا اتمام کند
فصل چهارم در ماموم مسبوق است که ادراک بعضی رکعات امام را
نکرده است پس میگوئیم اگر ماموم درک بعضی رکعات امام کرده
انچه را که ادراک کرده اول نماز خود محسوب دارد مثلاً اگر امام
تسبیح میخواند ماموم مشغول بحمد و سوره شود و لکن قرائت
بطریق اخفات باشد اگرچه باشد نماز او جهری اگر مخالفت
کرد و لو جهلاً احوط اعاده نماز است هرگاه امام برکوع رود قبل
از اتمام کردن ماموم حمد و سوره را متابعت نماید امام را و مرخص
است که تمام کند و ملحق شود با امام در سجود و مرخص است که قصد
انفراد و بهتر انستکه ماموم وقتی که علم دارد که اتمام حمد و سوره را نمیتواند
بکند قبل از رکوع امام نیت اقتدا نکند در حال قیام بلکه صبر کند تا حال
رکوع

۲ فارغ

مرخص است که ترک کند قرائت را و

تکبیر کفایت برای رکوع ان وقت نیت اقتدا کند و احوط برای ماموم
مسبوق اعاده نماز است در جائیکه ترک حمد کلاً و یا بعضاً بجهت
متابعت نموده است والله العالم و مناسب مقام تتمیم کلام است
بذکر مسائل چند که متعلق بجماعت است الاولی انکه هرجائی
که محل جلوس و تشهد ماموم نباشد و لکن محض متابعت امام
در فضیلت جماعت بنشیند یا تشهد بخواند جائز نماید و مراد ان
او انستکه خود را از زمین دور کند و نچسبد بزمین مثل اینکه بسر
پا بنشیند و دو کف دست را بزمین گذارد بعضی اصحاب و اجب
میدانند این تجافی را و لکن احوط است الثانیه اگر ماموم ببیند امام
در رکوع و نرسد که اگر صبر کند تا داخل صف شود امام رفع راس از رکوع
میکند در همان جا نیت اقتدا میکند و برکوع میرود و بعد خود را داخل
در صف میکند و لکن این حکم مشروط است که ماموم زیاد دور نباشد
که جائز نباشد اقتدا کردن و مستلزم انحراف از قبله نشود الثالثه
انکه جائز است از برای ماموم در هر حال از نماز قصد انفراد پس اگر ما
موم بعد از رکوع در رکعه اول قصد انفراد نماید قرائت حمد و سوره
ساقط است بلا اشکال و خلاف و اگر قبل از رکوع قصد انفراد کرد اگر در
حال قنوت باشد اقوی سقوط قرائت است و صحت نماز و اگر در اثناء قرائت
باشد احوط عدم سقوط قرائت است و خواندن حمد و سوره است و لو
بعض انرا امام خوانده باشد و لکن احوط ان است که ماموم قبل از رکوع
قصد انفراد نکند الرابعه واجب بر ماموم ترک قرائت با دانستن امام

جماعت واعاده لجهة در نماز اخفاتی وجهر در نماز جهری امام در رکعتین
اولیین اخفاتی مشغول شود به تسبیح وذکر و دعا ودر اولیین جهری
استماع قرائت نماید علی الاحوط واگر در رکعتین اولیین جهریه نشنود
قرائت امام ونه همهمه او را جایز است بلکه بهتر قرائت را آهسته بخواند ولکن
صوت میشنود در چنین صورتی اگر قرائت کند قرائت کند
بقصد قربت مطلقه واگر نماز ماموم اخفاتی باشد ونماز امام
جهری یا بالعکس ماموم تابع امام میباشد در جهر واخفات وجاهل
باین مسئله در معذور بودن خلاف است احوط عدم معذوریت
واعاده نماز است الخامسة اگر امام خطا کند احوط برای ما
موم این است تنبیه کند امام را واگر عمداً یا سهواً تنبیه نکرد
اگر خطاء امام در غیر رکن است ومحل تنبیه گذشته است ولکن
محل تدارک نسبت بماموم باقی مانده است تدارک کند وبعد
ملحق بامام شود ومثل آنکه امام حمد وسوره غلط ویا خلاف ترتیب
خوانده وبرکوع رفت ماموم برای خود صحیحاً بخواند وبعد بامام
ملحق شود وبا اقتداء او ضرری ندارد واگر خطاء امام در رکن
باشد ومحل عود گذشته وماموم تدارک کند اقتداء بامام
صحیح نیست بجهت نماز امام باطل شده مثل اینکه امام بعد از فراغ
از قرائت بدون رکوع بسجود رفت ماموم رکوع خود را میکند
السادسة آنکه اگر ماموم اقتداء کرد ولکن نمیداند که امام در
دو رکعت اول است تا قرائت ساقط شود ویا در رکعت سوم

۲ همهمه را

جائز نیست

اخر است

اخر است که ماموم قرائت یا تسبیح باید بکند در این وقت استفسار لازم است
تا کشف حال شود وبر طبق او رفتار کند واگر ممکن نشد استفسار احوط واولی
این است که قرائت کند بقصد ما واقع باین معنی اگر در دو رکعت اول است قرائت
قرآن باشد واگر در دو رکعت اخر است جزء صلوة باشد چنانچه اگر معلوم شود
که دو رکعت اول است ضرری ندارد بلکه در صورت عدم امکان استفسار
اگر بقصد جزئیت بخواند ضرری ندارد اگر کشف شود عدم حاجت واگر
در اثناء معلوم شود عدم حاجت دست بردارد واگر در جائیکه
تکلیف ماموم قرائت بود سهواً نخواند تا اینکه امام رفت برکوع
هر قدر ممکن است قرائت کند وبعد ملحق شود بامام واگر عمداً
نخواند تا آنکه امام رفت برکوع قصد انفراد نماید وبخواند وملحق
بماند با اقتداء وبخواند وملحق شود در سجود این مقدار تخلف ضرر
بجماعت ندارد انشاء الله تعالی السابعة مستحب است از برای شخصی
که بفرادا نماز کرده اعاده نماز بجماعت به نیت نماز استحباب چه امام
باشد وچه ماموم وهم چنین مستحب است اعاده نماز بجماعت از برای
امام نسبت بانفر که نماز جماعت واما اعاده نماز بجماعت از برای اشخا
صیکه نماز بجماعت ادا کرده‌اند محل اشکال است وهم اشکال است
زاید بر یکبار اعاده مقصد هفتم در نماز آیات است شرطیکه از
رفتن گرفتن تا زمان انجلاء وسعت تمام نماز را داشته باشد پس اگر
سعت تمام را نداشته باشد نماز واجب نیست هر چند وقت سعت
یک رکعت داشته باشد ولکن احوط اتیان است در فرض مذکور بقصد

یا باقی

۲ نکرده‌اند

۲ ادای واجب

قربت مطلقه قصد وجوب استحباب واداء وقضاء نکند وشرطیکه حدوث
وبقاء آنها تحت الارض نباشد پس اگر حدوث وبقاء هر دو وجه الارض
شد حسب افق مصر واجب است نماز واگر حدوث وبقاء هر دو تحت
الارض باشد نماز واجب نیست واگر مکلف علم بگرفتن قرص پیدا نکرد
مگر بعد از انجلاء اگر قرص تماماً منکسف ویا منخسف شده بود قضا
او واجب است واگر تمام قرص گرفته نشده قضاء واجب نیست واحوط
قضاء او است چنانچه اگر علم پیدا کرد بگرفتن قرص واهمال کرد ویا نسیان کرد
قضا واجب است ولو بعض را گرفته باشد واگر کسوف ویا خسوف در وقت
فریضه واقع شود وقت هر دو مضیق باشد یعنی زمان قابلیت احدهما
داشته باشد تقدیم یومیه نماید بلکه اگر شروع کرد بفریضه کسوف و
خسوف ودر اثناء او معلوم شد مضیق بودن فریضه یومیه دست
بردارد نماز کسوف وخسوف را وشروع به یومیه کند وبعد از اتمام
نماز را از همان موضع قطع تمام کند واگر وقت نماز کسوف وخسوف بسبب
این فوت شود مانع را بقصد قربت مطلقه بجا آورد واحوط
استیناف است اداءً ویا قضاءً واگر احدهما موسع شوند دیگری
مضیق مضیق را مقدم بدارد هر کدام شد واگر هر دو موسع شدند
مخیر است در تقدیم وتاخیر هر یک تا حال کلام در آیات بوده که
صاحب وقت بوده باشد اما آیاتی که صاحب وقت نیستند مثل
زلزله وبرق ورعد وبادهای سیاه وبادهای سخت شدید که اغلب
ناس بترسند ولو شاذاً بلکه هر اموری که موجب خوف اکثر ناس باشد

۲ اگر حدوث آن وجه الارض / شد وبقاء تحت الارض / ویا بعکس حدوث / آن تحت الارض / بقاء آن وجه الارض / نماز واجب [illegible] / صح / ۲ اگر

۲ فراغ

نماز از

نماز از برای آنها واجب است وادا هستند مادام العمر ولکن واجب
است اتیان فوراً واگر نکرد معصیت کرده است واگر زن حائض
باشد در وقت کسوف وخسوف نماز واجب نیست نه ادا ونه قضا
واگر زن حائض در وقت زلزله وسایر آیات دیگر واجب است
[illegible] برا وعلی الاحوط بعد از پاک شدن اتیان نماز ادا ووقت
در کسوف وخسوف از اول شروع بگرفتن است تا زمان تمام انجلاء
علی الاقوی هر چند اتیان بان قبل از شروع بانجلاء احوط است
واما کیفیت این نماز بدانکه این نماز باعتبار سجده وتشهد دو
رکعت است وباعتبار رکوع ده رکعت است وبعبارة واضح
نماز آیات دو رکعت است هر رکعتی مشتمل است به پنج رکوع
ودو سجود ودو قنوت در هر رکعت اما دو قنوت در رکعت ثانیه
وقنوتها مستحب است واین نماز را بدو انحو بچند نحو اتیان کرد
اول این است که تکبیرة الاحرام بگوید وحمد وسوره را تمام بخواند
وبرود برکوع وبهمین طور عمل کند تا رکوع پنجم وبعد برود بسجود
وبعد از آنجا آوردن دو سجده برخیزد در رکعت ثانیه عمل نماید
آنچه در رکعت اولی بعمل آورده دوم آنکه بعد از تکبیرة الاحرام حمد بخواند
ویک سوره را پنج سهم کند هر سهمی یک آیه تمام وبعد از هر آیه رکوع
کند وبعد از رکوع پنجم برود بسجود سجود بجا آورد وبرخیزد برای
رکعت ثانیه وبکند آنچه را در رکعت اولی کرده وبهتر در مقام تبعیض
کند ثالث آنکه در رکعت اولی عمل کند بطریق اول ودر رکعت ثانیه عمل

۲ سه

[illegible] مثل آنکه سوره [illegible] توحید [illegible] / سوره قدر را تبعیض

کند بطریق ثانیه و مستحب است پنج قنوت در ان که در هر قبل از رکوع
دوم قنوت بخواند و مستحب است که بعد از رکوع پنجم در هر رکعت
سمع الله لمن حمده کفتن و جائز است این نماز را بفرادی خواندن و بجماعت
خواندن بلکه مستحب است جماعت در ان مثل سایر نمازهای واجبی و
جماعت حاصل میشود باقتدا کردن و ملحق شدن بامام در رکوع اول
از رکعت اولی و ثانیه و ملحق شدن بامام در جاهای دیکر مشکل است
ترک کنند و اکر شک کنند در عدد رکوع بنا کذارد بر اقل مکر اینکه
شک کند که ایا رکوع پنجم از رکعت اولی است یا رکوع اول از رکعت ثانیه
که این موجب بطلان است بجهة رجوع کردن شک بسوی شک در
یک و دو مفصل هشتم در صلواة مسافر است مسافر قصر میکند
نمازهای چهار رکعتی خود را مثل ظهر و عصر و عشا و اتیان میکند
بدو رکعت بچند شرط اول انکه سفر او بقدر مسافت باشد و مسافت
عبارة است از هشت فرسخ در رفتن به تنهائی و یا برکشتن به
تنهائی و یا در رفتن و برکشتن بتلفیق هرکاه که چهار برود و چهار
فرسخ برکردد خواه همان روز برکردد و یا همان شب برکردد
و یا بماند و لکن قبل از ده روز برکردد در سیر تلفیقی موجب قصر با
قاصد رجوع قبل ده روز باشد و ذهاب کمتر از چهار فرسخ نباشد
ضرر ندارد توضیح مطلب اکر ذهاب اکر ذهاب پنج یا شش فرسخ
شد و ایاب سه فرسخ و دو فرسخ موجب قصر است و اکر عکس شد
موجب قصر نیست و فرسخ سه میل است و میل چهار هزار ذراع

و هر ذراع

فرسخ

٢ و اکر ایاب کمتر از چهار فرسخ باشد

و هر ذراع دو وجب است و هر وجب دوازده انکشت و در کمتر
مسافت مزبوره قصر نیست اکرچه بسیار کم باشد چنانچه کمتر از چهار
فرسخ قصر نیست هرچند بتکرار امد شد هشت فرسخ و زیاد
شود دوم قاصد مسافت باشد هرچند بتبعیت باشد مثل زوجه
و غلام و اسیر و خادم بلکه رفیق مادامیکه قصد مفارقت نداشته باشند
پس اکر قصد مفارقت داشته باشند و لو مفارقت حرام باشد مثل زن
و عبد و اجیر خاص تمام نمایند اکر تابع قصد را ندانند تمام میکند
هرچند مسافت بسیار برا قطع کند و مجرد قصد تبعیت بدون علم بقصد متبوع
بتبعیت موجب قصر نمیشود و احتمال کفایت قصد متبوع از قصد تابع بی
وجه است هرچند بعضی بزرکان فرمودند و سئوال بر تابع لازم نیست
تا بفهمد قصد متبوع را هر وقت فهمید از زمان فهمیدن ملاحظه کند
اکر ما بعد مسافت است قصر است و الا فلا و شرط نیست در تحقق
سفر طیب نفس بمسافرت نکند منضر میشود و شک نیست در
حصول قصد بل اکر مجبور شود بحیثیکه صدق عنوان نکند مثل
اینکه شخص را بردارند ببرند یا در میان صندوق بکذارند
در وقت تکلیف او تمام است اکرچه بعضی فرمودند قصر را
سیم انستکه این قصد مستمر باشد تا اخر مسافت شرعیه پس
اکر عدول کند در اثناء مسافت و یا متردد شود بجهت توقع رفیق و
یا حیوان اکر قبل از بلوغ بچهار فرسخ تمام میکند نماز را و روزه را
میکیرد اکرچه از حد ترخص تجاوز کرده باشد و اکر بعد از بلوغ

٢ متبوع

٤ و در فرض اینکه شخص [illegible] برسانند بسفر بحیثیکه اکر مسافر [illegible]

اینی

٢ اکه

چهار فرسخ باشد قصر میکند و افطار میکند روزه را مکر قاطع
سفر حاصل شود با قامه ده روز و یا ماندن سی روز
علی وجه التردد و عمل کرده است پیش از قواطع بلکه بقصر بعد از
عدول اعاده لازم نیست از قصر نماز اکر ثانیا عازم همان سفر
یا سفر دیکر کردید اکر اتمام سفر بنفسه مسافت شرعیه شد بدون
حاجة باتمام مقدار دیکر امده بلا اشکال قصر نماید و اکر ان سفر
بنفسه مسافت شرعیه نباشد بلکه حاجت باتمام دارد اکر حصول
مسافت نشود با ضم ما قبل تردد و قبل ان عدول انچه با تردد و
عدول قطع شده است اند احتیاط میشود اقوی قصر است
و اکر حصول مسافت محتاج باشد حتی بضم انچیز بکه با تردد و عدول
قطع شده است اقوی تمام است چهارم از شرایط انستکه در
اول سفر و ابتدای او عازم باشد که قواطع سفر را در اثناء مسافت
بجا نیاورد مثل اقامه عشرة و یا مرور بوطن پس اکر قصد این
مطلب را داشته در اثناء مسافت قصر نمیکند و کفایت نمیکند
مجرد عدم قصد قواطع در ابتداء در حکم بقصر بلکه باید مستمر
باین قصد باشد تا اخر مسافت پس اکر قدری از مسافت قطع نمود
و بعد از ان قصد اقامه کرد و یا قصد مرور بوطن کرد در اثناء
تکلیف تمام است پنجم از شرایط انکه بعد از حد مسافت سفر او
قطع نشود بیکی از قواطع سفر که امور ای است اول مرور بوطن
دوم اقامه عشره سوم کذشتن سی روز بوجه تردد در مکانی

و رفتن

٢ بتردد

و رفتن از ان محل اما اول پس میکوییم وطن بحسب لغت عبارة است
از محل و مقر مطلق خواه بر وجه دوام انجا باشد و یا نباشد و منقسم می
شود بسه قسم اصلی و عرفی که اتخاذی هم میکویند و شرعی و مراد
باصلی انست که مسقط الرأس شخص است و متولد شده ان محل است
و نشو و نما در او کرده است و حاجت ندارد بقصد بودن علی الدوام
و این قسم از وطن قابل تعدد نیست و با اعراض از وطن بودن بیرون
میرود و صاحب ملک بودن در او معتبر نیست و ملک شش ماه ماندن
در ان محل بقصد توطن بلا بد است مقداری از توقف در ان
محل و اما عرفی و اتخاذی عبارة است از اخذ کردن شخص محلی را
وطن برای خود و غرضی غیر از وطن بودن انمحل از برای او ندارد که
چه فواید کثیره بر او مترتب شود پس کسی که برای اشتغال علم و تجارت
و غیر ان در بلدی سالها بماند ان بلد وطن برای او نمیشود و شرط
نیست در تحقق وطنیت در این قسم از وطن ماندن شش ماه اکرچه
جماعتی فرمودند بلی مقداری که صدق عرفی کند لازم است و معتبر
نیست ملک داشتن و با اعراض از وطن بودن بیرون میرود مثل
سابق و قابل تعدد است و اما وطن شرعی عبارة از محل و بلدی
که در ان محل و بلد نه خارج بلد و لو از حدود ان بلد باشد ملک
داشته باشد عینا نه ملک منفعتی و ملک سکنای باشد مثل خانه
نه مثل باغ و اشجار و کاروانسرا و دکان و شش ماه متوالیا مانده
باشد با قصد توطن علی وجه الدوام نه کمتر از شش ماه و نه

وطن [illegible] عرف عبارة است از اتخاذ مکان محل و مقر علی وجه الدوام

٢ و در صدق عرفی

بدون قصد و نقل نکرده باشد بغیر عین او را و نقل منفعت ضرر
ندارد پس بلد و محل با این قیود وطن شرعی خواهد شد و اقوی ثبوت
این قسم از وطن است و اگر اعراض از آن بلد کرد و بلد دیگر را وطن
قرار داد هر وقت مسافرت بان محل کرد بمجرد وصول بان محل سفر قطع می شود
و باید نماز را تمام بکند و هم چنین روزه را این قسم از وطن با دو قسم اول مقاربت
دارد در اعتبار ملک و شش ماه ماندن بکیفیتی که گذشت و اعراض مزیل
وطنیت نبودن و شرط بنا است با قسم ثانی در قابل بودن از برای تعدد
بلکه تعدد علی القول بان ۲ منصور است پس مرد بوطن قاطع سفر است
بعد تحقق وطنیت در هر قسم حسب حال خود و امّا دوم قصد
اقامه عشره و آن عبارت است از بودن در مکان معین
و یا در بلد معین با قصد التفات ده روز تمام پس قصد اقامه
غیر معین از بیابان و در بلد غیر معین از بلدان محقق اقامه نخواهد
شد و باید قصد خروج در ابتدای اقامه از آن بلد نداشته باشد
مگر مکرر خروج بسوی توابع بلد که از لوازم تعیش در آن بلد است
عرفا و عادة پس اگر قصد خروج داشته باشد در ابتدای اقامه محقق
نخواهد شد و باید این ده روز متوالی باشد و تفرق کافی نیست و با
عزم و جزم باشد و ظن و تردد فایده ندارد و کمتر از ده روز کافی نیست
در حصول اقامه و لازم نیست ۴ تام باشد بلکه تلفیق کافی است
علی الاقوی بهم نزند نماز خود را قصر بخواند ما دامیکه نماز ۳ تمام
نخوانده باشد الا الطیف تمام است ۲ رجحی ترخص ان بلد علی الا

علی الاحوط

۲ منصور شرف

۳ بوده روز

۴ ویشود اند این تعدد ۲

۳ مادامیکه

علی الاحوط اگرچه خوب نرفته باشد و کفایت ۲ در لزوم اقامه خواندن نمیکند
نماز صبح و مغرب قضا و فریضه حضر یتره و اداء نوافل را نیمه بعد از
قصد اقامه علی الاقوی و کذلک کفایت نمیکند در لزوم اتمام بعد از قصد
اقامه استغفار قضا و تمام بلکه اگر تحلل نماز ظهر و عصر مثلا کرد عصیانا
و یا نسیانا علی الاقوی و کذلک کافی نیست در لزوم اقامه هرگاه روزه گرفته
باشد یوم اقامه تا بعد از ظهر و بعد نادم شد از قصد اقامه اگرچه بگوئیم
وجوب اتمام روزه از روز اول و کما هو غیر بعید و اگر بدا حاصل شد بعد از
دخول در صلوة چهار رکعتی اگر در رکعت اولی است عدول میکند بقصر
و اگر در رکعت ثالثه است قبل از رکوع هدم قیام کند و بنشیند نماز را
قصر اگر تمام کند و اگر بعد از رکوع رکعت ثالثه است اقوی لزوم اتمام اوست
بطریق تمام و ملزوم اقامه نیست و اگر کسی بعد از قصد اقامه شروع در
نماز کرد بنیت تمام و شک در نماز کرد بین سه و چهار و بعد از شک عدول
کرد ۲ از قصد اقامه نماز احتیاط را اتیان کند بلا اشکال در کفایت آن
از برای لزوم اقامه محل اشکال است و احتیاط بجمع میان قصر و اتمام ترک
نشود ما دامیکه در محل اقامه است و اگر شک کند بعد از قصد اقامه
که ملزوم اقامه بجا آورده تا رجوع ثمری نداشته باشد و یا بجا نیاورده
در رجوع فایده دارد اگر این شک با بقاء وقت باشد بنا بگذارد بر
نکردن نماز تمام و میخواهد بقصد خود باند تمام کند و میخواهد رجوع
کند و قصر کند و اگر این شک بعد از خروج وقت است بنا گذارد بر
مسافر بودن زیرا اینکه دلیل عدم اعتبار شک بعد از خروج شامل فرع

عف الاحوط اتمام است و اعاده کند قصر را صح

۲ از رباعی را تمام کند

وقت میگوید بنا بگذارد بر فراغ ذمه نه اینکه ملزوم اقامه بجا آورده
که تمام باشد و بالجمله هر وقت شخص قاصد اقامه عشره بکیفیت مذکوره
شد اگر قاصد آن باشد در اثناء مسافة مانع انعقاد سفر میشود و اگر
قاصد آن شد بعد از حصول مسافة قاطع سفر خواهد شد و تفاوتی
ندارد در این مطلب ما بین قصد اصلی مثل قصد متبوع و قصد تبعی
مثل قصد زوجه و عبد و اجیر خاص بتفصیلیکه در قصد مسافة گذشت
و امّا سیم تردد سی روز باشد اگر مسافر در مکانی و یا در بلدی سی روز
مردّدا بماند بدون قصد اقامه چه تردد در ماندن و رفتن باشد و یا عزم
بر مسافرة از آن محل داشته و اتفاق نیفتاد برای او رفتن از آن محل
هرگاه سی روز گذشت باین طریق و برفت و بعد و لو یک روز ... باید
نماز را تمام کند و روزه را بگیرد و مدار بر شهر عددی میباشد نه
هلالی علی الاقوی هرچند در اول شهر وارد شود و ماه سی نشود
بیست و نه روز و این قاطع مثل اقامه عشره است در اشتراط
وحدة مکان و عدم خروج از بلد مگر خروج بسوی توابع که از لوازم
تعیش در آن بلد است عرفا و عادة و در این سی روز و ضم روز ناتمام
بروز دیگر و خارج بودن شب اول و شب آخر که شب سی و یکم باشد
چنانچه در اقامه هم شب اول و یازدهم خارج است و باید این
تردد بعد از بلوغ مسافة باشد چنانچه فرض در این بوده است
ششم از شرایط قصر آنستکه سفر مباح باشد خواه واجب باشد
و یا مستحب و مکروه و مباح پس اگر اصل سفر معصیت شد مثل سفر

اجیر خاص

اجیر خاص بدون اذن مستاجر و زن بدون اذن شوهر در غیر سفر
واجب و غلام بدون اذن مولی و یا غایت آن سفر معصیت باشد مثل
سفر کردن بجهت حکومت و ظلم کردن بمردم و بجهت دزدی کردن در مکان
خاصی و شراب خوردن و قمار زدن در مکانی و یا سخن چینی کردن و القا
فتنه کردن باید تمام نماز را اتمام کند و روزه را بگیرد حاصل کلام در سفر معصیت
آن است که معصیت مقدمه شود از برای قطع مسافة مثل عدم
الاطاعت زوجه و عبد نسبت بشوهر و مولی مقدمه شد از برای
مسافرة و یا قطع مسافة مقدمه شود از برای معصیت مثل سفر
بکیفیت او معصیت است امّا سفریکه مستلزم باشد معصیت را
اگر بوده باشد بجهت اتحاد پیدا کند حرام را با سفر مثل رکوب دابه
مغصوبه در سفر و لبس نعل مغصوب و امثال آن سفر هم معصیت
است موجب قصر نیست و اگر اتحاد پیدا نکند حرام با سفر موجب
قصر است علی الاقوی مثل کسیکه قرضی داشته باشد و باید بدهد
و در حضر متمکن از اداء آن باشد نداده با مطالبه و این سفر کند و در سفر
متمکن از اداء نباشد و بخوان و امّا سفر اگر مقارن شد با معصیت
مثل اینکه در اثناء سفر غیبت کند و یا شتم و ظلم کند موجب قصر نیست
بلا اشکال و خلاف و سزاوار است [illegible] هرچند امر اقل اباحه سفر
شرط است بر وجه استمرار و دوام باین معنی مسافر باید قاصد
اباحه سفر باشد ابتداء و استدامة اگر در ابتداء قاصد اباحه بود
و در اثناء قصد معصیت کرد باید تمام کند و اگر عود کرد بسوی طاعت

۲ و لبس نعل مغصوب

اگر ما بقی در نفسه بقدر مسافت است قصر میکند اگر ما بقی تنها کی
مسافت نباشد ضم میکند ما قبل معصیت را با ما بقی علی الاحوط دوم
تابع جائر و ظالم اگر تابع او باشد با اختیار تمام میکند ولو سفر جائر و ظالم
سفر طاعت بوده باشد و اگر تابع باشد اجبارا و بدون اختیار قصر
میکند ولو سفر جائر معصیت بوده و ... جائز تمام باشد و اگر شخص مسا
کند با جائر مجرد دفاع نه عنوان تابع و نوکری و اعوان بودن قصر میکند
سیم اگر شک کند که سفر او طاعت است و یا معصیت و یا نداند که باعث
و داعی بر سفر معصیت است و یا طاعت و یا هر دو واجب بر او تمام است
هفتم از شرایط قصر آنستکه شخص کثیر السفر نباشد یعنی سفر را شغل و صنعت
و عمل خود قرار نداده باشد پس اگر کسی سفر را شغل و عمل خود قرار دهد
نماز را تمام میکند و روزه میگیرد به چند شرط اول اشتغال بان عمل فعلا
در مقدار مسافت نه مجرد قصد اشتغال دوم آن عمل مکرر شود
ظاهرا و اقوی کفایت حصول تکرار بدو مرتبه و بسه مرتبه احوط است
پس دفعه سیم جمع کند بین قصر و اتمام ... و احوط در
حصول تکرر تخلل رجوع است بسوی وطن یا اقامه نکردن ده روز
در هر سفر سیم ده روزه نماند یا قصد اقامه در غیر بلد خود و در
بلد خود ... نکند قصد اقامه در اثناء اگر تخلل
با این کیفیت حاصل شود از کثیر السفر بودن بیرون بود و هم چنین نماند در
بلدی سی روز متردداً پس اگر بماند در بلدی سی روز مترددا و بعد از
او هم ده روز اگر چه بلد خود نباشد از کثیر السفر بودن بیرون میرود

واگر بعد از

۲ قوی
۲ تکلیف
۱۲ احوط جمع است م ع
۴ یعنی تمام است ... جمع است
جمع

واگر بعد از ده روز در بلد خود یا در غیر بلد بتفصیلیکه گذشت و یا
بعد از ماندن سی روز مترددا یا ده روز اثناء سفر کند بسوی
مسافت در سفر اول قصر کند و در سفر ثانی جمع کند بین قصر و اتمام
علی الاحوط و در سفر ثالث تمام کند اگر کثیر السفر اثناء سفر
کند در غیر شغل خود مثل اینکه مستطیع شده مکه برود و سفر
بسوی مشاهد مشرفه کند قصر کند مگر در این سفر هم مشاغل
مصاحب شغل خود باشد مثل اینکه خیال سفر مکه کند و
شترهای خود را هم اجاره دهد بحاج و مکاری مالهای
خود را اجاره دهد بزوار در این وقت تمام کند از شغل ...
... اگر اعراض نکند از شغل و عمل خود پس اگر اعراض کند
قصر میکند مثل اینکه مکاری ملاح شود و یا عکس تا اینکه تکرر
در آن شغل حاصل شود هشتم از شرایط قصر رسیدن بمحل
ترخص است که پیش از رسیدن بان محل قصر نماز و افطار صوم
نمیکند و حاصل میشود ترخص به پنهان شدن شکل خانهای بلد
و یا شکل سور بلد که خشت و کاه و گل و بلندی دیوار و پستی آن باشد
و دیدن سیاهی و دیدن مناره و خانهای بلد مناط در
ترخص و عدم ترخص نیست و به نشنیدن صدای اذان اعلامی
که آخر بلد میگویند و در شنیدن تمیز ... و فصول لازم
نیست و همین صدای صوت را بشنود و بفهمد حسب فرینز
زمان و مکان که صدای اذان است در صدق شنیدن و اخفاء

۲ ماندن
۲ چهارم اینکه
۲ کلمات

خفاء هر دو است با علم بمخالفت احدهما مر اخر را و تفاوتی ندارد محل
ترخص بالنسبه به بلد بین خروج از بلد و دخول در بلد و بعبارة
اخری حد ترخص نسبت بدخول بلد همان معنی است که نسبت بخروج
بلد معتبر است مگر انکه در دخول ظهور احدهما کافی است در جایز
نبودن قصر و احوط در بلد اقامه بلکه در بلدیکه سی روز مترددا مانده
است اعتبار خروج ... از حد ترخص در قصر کردن نماز و افطار
و بعد از اجتماع شرایط مذکوره واجب است بر مکلف قصر و افطار
روزه پس اگر عمداً و عالما اتمام نماز کند و روزه بگیرد عمل او باطل است
مگر در مواطن اربعه که اگر تمام کند نماز او صحیح است زیرا که مخیر است
در این چهار موضع علی الاقوی بین قصر و اتمام و اتمام افضل است و
قصر احوط و روزه را باید قصر کند و تخییر است نسبت بنماز و مواطن اربعه
و مراد بان حرم محترم سید الشهداء ارواحنا له الفداء است و
صحن شریف و رواق مطهر این حکم را ندارند و مسجد کوفه و حتی
حجرات آن و بلد مکه مشرفه و بلد مدینه طیبه علی الاقوی و احوط
اقتصار است بر نفس مسجد الحرام و مسجد نبی ص در این حکم و
بر تقدیر اقتصار بنفس مسجد بر حکم نسبت بزواید حادثه مختلف
میشود زوایدیکه قبل از ... اخبار از ائمه ع بوده داخل
در حکم است و زوایدیکه بعد از صدور اخبار از ائمه ع است
خارج از حکم است و لکن تشخیص این محل اشکال است احتیاط
مطلوب است و بر تقدیر اختیار اتمام در این موارد جائز است

خواندن

جائز
۱۲ از آن بلد
مخیر است
در ...

خواندن نوافل راتبه خاتمه در بیان اموریست اول انکه اگر مسافر
تمام کند نماز را و بگیرد روزه را الجهته جهل که نمیدانست تکلیف
قصر و افطار است صحیح است و بر او چیزی نیست از اعاده دوم
انکه با اصل قصر و اتمام مثل تمام بعد از عدول از قصد اقامه و یا تمام کند
بگمان اینکه سفر او معصیت است و غیر ذلک معذور نیست علی
الاقوی سیم اگر جاهل بقصر و اتمام فوت نماز او در سفر شود قضا
باید قصرا و احوط جمع است بین قصر و اتمام در قضاء چهارم
اگر جاهل بقصر و اتمام عالم بحکم شد در اثناء نماز اگر این علم بعد از
دخول در رکعت ثالثه و قبل از رکوع است نماز باطل است علی
الاقوی و استیناف نماز کند پنجم اگر مسافر تمام کند نماز را ناسیا با اصل
قصر و یا بسبب قصر معذور نیست اعاده در وقت و قضاء در
خارج لازم است ششم انکه در موارد تخییر بعد از اختیار تمام اگر
شکوک صحیحه عارض شود بمقتضی او رفتار کند و اگر این شکوک
بعد از اختیار قصر روی داد شود میتواند عدول بتمام کند و عمل شک را
بجا اورد تا نماز او بشک باطل نشود چنانچه بعد از اختیار تمام اگر شک
کند میتواند عدول بقصر کند و نماز را باطل کند هفتم انکه مستحب است
که بعد از هر نماز قصر سی مرتبه تسبیحات اربعه بجهت جبران دو رکعت مقصد
ثم در بعضی نمازهای منفرده از واجبی و مستحبی از جمله نماز واجبی قضا
ما فات است بر پسر بزرگ و بعد از آن بر پسر بزرگ واجب است قضاء
والدین و الله تمام انچه که از پدر فوت شده است که با اختیار ...

قصر معذور است
و اما جاهل بخصوصیات

۱۲ عدم قیام کند و نماز
قصر و اتمام ... و اگر بعد از
رکوع ...

۱۲ ...

به اختیار حتی آن نمازها که خوانده است و صحیح شرعی بوده و احوط
قضاء ما فات والده است و بقدر امکان ترک نکند و از جمله نماز
مستحبی نماز غفیله است و آن دو رکعت است در میان مغرب
و عشاء و بعد از حمد در رکعت اولی بخواند آیه و
ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات
ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه
من الغم وکذلک ننجی المومنین و در رکعت دوم بعد از حمد بخواند این آیه
آیه وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط
من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب
مبین و در قنوت بخواند اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی
لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا
و بجای کذا و کذا حوائج خود را ذکر نماید و احوط آنست که دو رکعت
نافله مغرب را باین نیت کند و از جمله نمازهای مستحبی نماز اول ماه است
بدانکه مستحب است در اول هر ماه دو رکعت نماز و در رکعت اولی
بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم بعد از
حمد سی مرتبه انا انزلنا بخواند و بعد از نماز تصدق کند بانچه
مقدور است و از جمله نمازها نماز لیلة الدفن است و آن دو
رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد آیة الکرسی بخواند و در
رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه انا انزلنا بخواند و بعد از سلام
بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان و اسم
المتوفی را

٢ الله

آن شخص را بجای فلان ذکر کند و آنچه متعارف است که بجهة نفر
باید داد دلیل ندارد و هرگاه بطریق معروف عمل کند ان شاء الله
عیب ندارد و باید این نماز بعد از دفن باشد و نمازهای مستحبی
بسیار است و عمل کنند بآنچه کتب ٢ از برای آن برجاء واقع
ان شاء الله ماجور و مثاب خواهند بود والله العالم بحقائق
احکامه والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا بسم الله الرحمن الرحیم

٢ معتبره

کتاب الصوم بیان او در ضمن چند فصل است فصل اول
در ثبوت هلال بدانکه دانسته میشود غره هر شهری از شهور
چه رمضان و چه غیر رمضان بچند چیز اول دیدن هلال بنفس
بانکه این هلال است هر چند رویت کننده فاسق باشد و حا
کم شرع شهادة او را نکند و احدی را نمیرسد که باو ملامت کند
وکان در حق او بد برد دوم شیاع برویت ماه در صورتیکه افاده علم کند
والا فائده ندارد سیم شهادة دو مرد عادل بود و نیز شرط آنکه مطابق
هم شهادة بدهند هر چند در نزد حاکم شرع نباشد و هر چند حاکم
شرع انها را عادل ندانند همین قدر که مستمع انها را عادل میداند کافی
است در ثبوت هلال و با شهادة دو نفر مرد عادل بر حکم حاکم برویت و
یا بجهة شهادة عدلین کافی است در ثبوت خواه هوا صاف باشد و یا نباشد
چه آن دو عادل از اهل بلد باشند و یا خارج از بلد چه ظن حاصل بشود و
چه نشود و ثابت نمیشود هلال بشهادة زنان عدول چه منفردات باشند
و چه منضمات چهارم گذشتن سی روز از ماه شعبان پنجم حکم حاکم شرع بشرط

قبول

٢ بنفس

آنکه بخطاء آن نباشد و مستند حکم رویت خودش باشد یا علم او و چه شیاع
باشد یا بینه و بالجملة بعد از صدور حکم حاکم اطاعت او واجب
است حتی بر حاکم دیگر مادامیکه علم بخطاء آن نداشته باشد فصل
دوم در نیت است بدانکه در روزه مثل سایر عبادات نیت
لازم است و عبادة انداعی است یا اخطاری گذشت در
طهارة پس همین قدر که بر میخیزد و سحر میخورد بجهة روزه داشتن
فردا و یا غسل میکند بجهة اینکه فردا روزه داشته باشد کافی است
ولیکن احوط است انشاء نیت تصور تفصیلی باین معنی که روزه
میگیرم فردا بجهة فرمان برداری خداوند عالم و یا روزه میگیرم
فردا قربة الی الله تعالی و حاجة نیست تصور تفصیلی در مفطرات بلکه
لازم نیست دانستن جمیع مفطرات در صحت روزه بعنوان شرطیة
و همین قدر امساک از مفطرات واقعی نماید کافی است در صحت بالفعل
کردنش و فهمیدن مفطرات مثل سائر مسائل دینیه لازم و واجب است
و قصد وجوب در واجب و قصد ندب در ندب و قصد اداء
در اداء و قضاء در قضاء واجب نیست بلی تعیین لازم است اگر معین
بالذات نباشد مثل روزه رمضان که معین بالذات است حاجة
به تعیین ندارد در غیر او احوط قصد تعیین است حتی در صوم
نذر معین و اگر در یوم شک روزه بگیرد بقصد شعبان و یا بقصد
قضاء چه از خود و چه از غیر و بعد معلوم شد که ماه رمضان بوده
حساب میشود از رمضان تفصیلا و اگر روزه بگیرد به نیت رمضان
روزه او

٢ نه از رمضان محسوب میشود و نه از شعبان و هم چنین باطل است

روزه او باطل است ٢ روزه اگر تردید کند در نیت باینکه اگر رمضان
باشد واجب باشد و اگر شعبان باشد مستحب و اگر در یوم الشک
نیت افطار شعبان کند و قبل از غروب معلوم شود بودن رمضان تجدید
نیت کند علی الاقوی و اگر در یوم الشک نیت قضاء رمضان کند و لکن
بعد از ظهر بخورد و اگر معلوم شد که رمضان بوده و یا معلوم نشد
رمضان بودن کفاره قضاء رمضان لازم است و اگر معلوم شود
که رمضان بوده اقوی عدم لزوم کفاره است مطلقا نه کفاره رمضان
و نه کفاره قضاء رمضان بلی احوط کفاره قضاء رمضان دادن است
و تداخل در صوم نیست پس اگر بخوابد در شب رمضان و نماز عشاء را
نخواند نمیتواند فردا بقصد روزه شهر رمضان و کفاره عشاء روزه
بگیرد بلکه اگر نیت هر دو کند نیت کفاره عشاء لغو خواهد بود و گناهی هم
ندارد اگر جاهل باشد بعدم وقوع غیر رمضان و اگر عالم باشد و مع
هذا قصد کفاره هم بکند گناهی کرده و روزه او صحیح است بلی اگر قصد
روزه غیر رمضان کند در رمضان عالما و عامدا محسوب نمیشود
نه از رمضان و نه از غیر رمضان و قضاء لازم است ٢ جائز است
افطار روزه مستحبی قبل از زوال و بعد از زوال همچنین روزه موسع که
روزه قضا که بعد از زوال جائز نیست افطار در وقتیکه روزه از
خودش باشد نه از غیر چه اجاره باشد چه تبرع و چه تحمل و جائز
است تقدیم نیت در شب و مقارنه ٢ نیت نیست باین معنی مقارنه
بصوم مر اول جزء از نهار را شرط صحة نیست بلکه در روزه معین

واجب

شرط

واجب است نیت را در شب کند و ضرر ندارد اکل و شرب حتی جماع
بعد از نیت در شب هرگاه نیت در شب کرد و خوابید تا
اینکه شب دیگر روزه او صحیح است و اگر بی نیت بخوابد تا اینکه
شب دیگر قضا نماید و اجتناب نماید از قصد قطع و قاطع در
روز صوم بر وجه تنجیز و اگر چنین قصدی کند قضا کند روزه را
و احوط کفاره دادن است و اگر قصد قطع و قاطع کند بر وجه تعلیق
اقوی صحت صوم است و اگر بقصد افطار صبح نمود در یوم الشک و مفطری
بعمل نیاورده معلوم شد که رمضان است پس اگر قبل از زوال معلوم
شد نیت روزه کند و کافی است و اگر بعد از زوال معلوم شد امساک
کند بقیه روزه را و قضا کند و وقت نیت در واجب غیر معین مثل
قضاء رمضان و نذر مطلق و کفاره غیر معین مثل از شب است تا
زوال هر وقت که بخواهد نیت کند ~~و بعد از زوال~~ و بعد از زوال دیگر
نیت روزه ثمری ندارد و اما در واجب معین مثل روزه رمضان و
نذر معین و کفاره معینی بروزه روز خاص تاخیر نیت کند اختیارا تا
طلوع فجر شود حرام است و قضا لازم است و نیت روزه بعد فایده
ندارد و بعید نیست لزوم کفاره در روزه نذر معین علاوه از قضا
بجهة تحقق حنث و کفایت نیت واحده در شهر رمضان مشهور است البته
ترک نیت در هر شب نشود فصل سوم در بیان اشیائیکه امساک از آنها لا
زم است و آن ده چیز است اول و دوم خوردن و آشامیدن چیزهای
عادی مثل نان و آب و یا غیر عادی مثل خاک و شیره درخت سیم جماع

در روز

در روز شهر رمضان و او عبارت است از ادخال حشفه یا بقدر حشفه از
از فاقد الحشفه در قبل و یا دبر مفعول زن باشد یا مرد زنده باشد یا
مرده صغیر باشد و یا کبیر انسان باشد یا حیوان علی الاحوط بدون
انزال منی و الا تا طی در فساد صوم نیست در هیچ فرض چنانچه خواهیم
بیان کرد چهارم استمناء و او عبارت است از طلب کردن خروج منی
[illegible] ان خواه بملاعبه باشد و خواه بملامسه و تقبیل و
غیر اینها از افعال که قصد حصول منی از او داشته باشد و خروج منی با
[illegible] بول کسیکه محتلم شد در روز رمضان و یا شب
محتلم شده استمناء نیست و موجب فساد صوم نیست اگرچه
بعضی مشایخ فرموده اند هرچند علم بخروج منی باشد با بول و اگر
منی بی اختیار حرکت نموده از محل و بمجرای بول رسیده حبس لازم
نیست هرچند ضرر در حبس نباشد و قادر باشد بر حبس
و اگر با اختیار باعث حرکت شود از محل حبس او لازم اگر قادر
بر حبس نباشد و یا ضرر داشته باشد حبس نکند و لکن فاسد
میشود پنجم دروغ گفتن بر خدا و رسول ص و ائمه معصومین ع
و سایر انبیاء ع و اوصیاء علیهم السلام و فاطمه زهراء ع علی الا
حوط چه در امر دین باشد و چه در امر دنیا بهر لغت و لسان باشد
بطریق صراحت باشد و یا غیر صراحه مثل [illegible] و اشاره و لفظ
باشد و یا کنایه بلی نقل دروغ در مقام اخبار نباشد و محض
حکایت قول ضرر ندارد و همچنین ضرر ندارد اگر اعتقاد صدق

۲ کنایه

صدق کند و در واقع کذب باشد و اما اگر اعتقاد کذب داشته باشد و اخبار
کند و در واقع صدق باشد روزه او علی الاحوط فاسد است ششم
ارتماس علی الاحوط و مراد بارتماس در این مقام فرو بردن تمام سر است
در آب مطلق چه کثیر باشد و چه قلیل چه جاری و چه غیر جاری بلکه اجتناب
نماید از ارتماس باب مضاف هرچند تمام بدن خارج از آب باشد
و تفاوت ندارد در تحقق ارتماس در این مقام باینکه دفعتا باشد
و یا تدریجی و بقاء در ارتماس نیز در حکم ارتماس است مثل اینکه
ارتماس کرد قبل از صبح و ماند در زیر آب تا اینکه صبح شد و اگر از جهة
اضطرار و عدم اختیار ارتماس کرد روزه او صحیح است بشرطیکه
بعد از رفع اضطرار [illegible] در زیر آب نکرده باشد اگر در ماه
رمضان ارتماس کرد عمدا بجهة غسل غسل و روزه آن هر دو باطل است
چه اینکه وقت فرو رفتن قصد غسل نماید و چه بعد از فرو رفتن
با مکث در زیر آب و اگر در حال بیرون آمدن قصد غسل نماید
روزه فاسد و غسل صحیح و اگر ارتماس نماید در آب مغصوب بقصد
غسل بالنسیان روزه صحیح و غسل فاسد هفتم باقی بودن بر
جنابت است تا طلوع فجر صادق عمدا که باعث بطلان صوم
رمضان و هر صوم معینی است و اما قضاء رمضان پس باقی
بودن بر جنابت تا طلوع فجر باعث بطلان چه عمدا و چه سهوا
چه آن قضاء موسع باشد و چه مضیق و احوط الحاق هر واجب
غیر معین است بقضاء و اما بقاء جنابت در صوم مندوب

موجب

۲ مکث

۲ اوجب

موجب فساد نیست علی الاقوی و باطل نمیشود [illegible] تتابع در غیر حال عمد
بصبح نمودن بر جنابت چه صوم کفاره باشد و چه غیر آن مثل اینکه نذر کرده
کرده روز روزه بگیرد متوالیا و متتابعا و در حکم بقاء جنابت است [illegible]
نمودن خود را در وقتیکه وسعت غسل و تیمم هیچکدام نداشته باشد و
هرگاه جنب کند خود را در وقتیکه وسعت تیمم را داشته باشد نه غسل را روزه
او صحیح است با تیمم و گناه کار نیست و لکن احوط ارتکاب است چنین
فعل است و در جائیکه حکم او تیمم است باید تا صبح بیدار باشد با تیمم و خواب
با اختیار خوابیدن بی اختیار مضر نیست و اگر تیمم را ترک کند مثل کسیکه ترک
غسل را کرده است و غسل حیض و نفاس را هم باید بعد از
نقاء قبل از صبح بجا آورد و قضاء و کفاره علی الاحوط و اما غسل
مستحاضه مثل غسل متوسطه و اغسال کثیره اگر سبب در روز عارض
شود قبل از ظهر پس باید غسل را بجا آورد و اگر اخلال بغسل نهاری کند
روزه او باطل است بخلاف غسل جنابت اگر روز محتلم شد و اخلال بغسل
کند روزه باطل نمیشود پس غسلها ئیکه از برای نماز روز بجا آورد واجب است
از صبح و ظهر و عصر حتی غسل انقطاع استحاضه متوسطه و کثیره بجا
آورد و ترک نماید و اگر ترک کند روزه فاسد و قضاء لازم و کفاره
احوط و اما غسل مغرب و عشاء پس ترک نماید [illegible] او در
در صحت روزه آینده قوی است و در گذشته موافق احتیاط
و اگر نیت غسل [illegible] کرد و غسل فجر را قبل از فجر کرد حساب میشود از
برای هر دو و اگر بعد از فجر کرد در صحت صوم آن روز اشکال است احوط

۲ عدم

[illegible]

قضاء است وکسیکه تحصیل اب وخاك از برایش ممکن نیست که غسل و یا
تیمم کند تکلیف طهارت از او ساقط است و روزه او صحیح و در حکم
قضاء بقاء جنابت است خوابیدن جنب با علم بجنابت تا طلوع فجر بدون
قصد غسل روزه فاسد و قضاء و کفاره لازم و اما اگر بخوابد با عزم
بغسل بعد از التفات بجنابت تا صبح روزه او صحیح و معصیت نکرده
خصوصا احتمال بیداری بدهد چنانچه در مرض سابق گذشت اگر چه
احتمال بیداری بدهد و اگر بخوابد بدون عزم بغسل و عدم غسل
با علم بجنابت تا صبح احوط قضاء روزه و کفاره است اما اگر جنب
بعد از بیدار شدن از نوم اول و مراد از نوم اول خوابیدن بعد از
علم و اطلاع بجنابت نه خوابیکه در او محتلم شده بخوابد ثانیا و بیدار
نشود تا صبح روزه فاسد و قضا و کفاره لازم چه عازم باشد بر غسل
و چه عازم نباشد بر غسل و امر در نوم ثالث و رابع اشکل است
و غسل مس میت ضرر بصوم ندارد بلکه اختیارا جایز است برای
صائم غسل دادن میت را و اگر نسیان کند جنب از غسل کردن و بکشد
روز برا و روزها قضا کند نماز ها را صحیح و صوم را علی الاحوط
هشتم رسانیدن غبار غلیظ است بحلق بهر نحوی باشد بعد از
انکه تحفظ برای او ممکن است و فرقی ندارد در این حکم ما بین غبار
حلال مثل ارد و غبار حرام مثل خاك و اگر تحفظ برای او عسر و حرج
باشد مثل اسیابان و کارکن جو من و غربال کنند را ارد و یا کندم که
غالبا مبتلا هستند امساك از ان خصوص کسی که امر معاش او بجهد نکردن
این کار

این کار مختل میشود ضرر بصوم ندارد و مقتضی احتیاط در دین نکشیدن
قلیان و شطب است در روز صوم نهم حقنه بمایعات کردن
علی الاحوط هر چند برای علاج مرض باشد و حقنه بجامدات در رد و فیل
ضرر ندارد احوط اجتناب است دهم قی کردن است از روی
عمد و اختیار و قی کردن بی اختیار ضرر ندارد و مسمای عرفی در قی معتبر
پس در اوردن مکس و خیاطه در از و ریك و هسته خرما و حلوی داخل در
عنوان قی نخواهد بود اگر صائم در خود اثر قی فهمید و ممکن باشد حبس
کردن ان بدون عسر و حرج و ضرر ندارد و واجب حبس ان است و هر گاه
رها کند قی نماید صوم او باطل است بلکه همین قدر بفضاء دهن برسد بی
اختیار و فرو ببرد با اختیار باطل است بعید نیست کفاره جمع و اگر
بی اختیار برگشت ضرر بصوم ندارد فصل چهارم انچه ذکر کرد بم از
مفطرات غیر از بقاء بر جنابت باطل میکنند صوم را اگر عمدا العمل
اورد و با فراموشی و بلحاظ قصد غفلت باطل نمیکند روزه را
و اگر سهوا او را فراموشا نا بخورد چیزی یا بیاشامد و اعتقاد کند باخوردن
و اشامیدن سهوی روزه فاسد میشود و باین سبب افطار عمدی
نماید صوم او فاسد و همچنین اگر فراموش کند که روزه او واجبی است
افطار کند با اعتقاد استحبابی صوم فاسد و قضا کند بلی صحیح است
روزه کسیکه از روی اکراه و جبر افطار کند بنحویکه اختیار از او بالمرة
سلب شود مثل انیکه با کراه چیزی در حلق او بریزند یا او را بلغزانند
در اب اندازند که ادتماس فهری کند و یا انکه ناگهان مکس و یا چیزی

۲ لزوم

۲ و فرق ندارد در
این حکم بین اقسام
صوم از واجب و سع
و معین و منذور
والثاني هو الصحيح
و الصوم شده است گذشت
الذی عدم فساد

دیگر در حلق او فرو رود و اگر بتخویف و اکراه بر فعل کردند او را و فعل را
اختیارا بجا اورد مثل اینکه تخویف کردند بر افطار و خودش افطار
کرد اختیارا صوم او فاسد و قضا لازم و گناهی ندارد اگر چه افطار
او از جهت تقیه باشد لکن در افطار در مقام اکراه و تقیه اشود زیاده نباشد
و اگر هر کاری کثیر السفر در سفر تشنگی او را غالب شود که خوف هلاکت
باشد و هم چنانست پیر یا نیز باك خوردن را در بعض سحر فراموش کرد
و برسد از تشنگی خوردن جایز است بقدر سد رمق خوردن آب
و بیاشامد زیاده فصل پنجم بدانکه افطار در هر روزه باعث قضا و کفاره
نمیشود بلکه مخصوص است بچهار قسم از اقسام روزه اول روزه
شهر رمضان دوم روزه قضاء رمضان سیم روزه نذر معین چهارم
روزه اعتکاف هر کاه واجب باشد ان اعتکاف اگر یوم ثالث باشد
و یا بنذر اگر چه یوم ثالث نباشد و در سایر اقسام روزه کفاره نیست
چون روزه کفاره و روزه نذر مطلق و روزهای مستحبی و در لزوم
وجوب کفاره فرقی نیست ما بین عالم و جاهل مقصر از مسئول قدر
کفاره شهر رمضان مخیر است ما بین ستکه آزاد کردن بنده و روزه
گرفتن شصت روز که سی و یك روز او متوالی باشد و اطعام شصت
مسکین و اگر افطار بحرام کرده است کفاره باید بدهد از عتق و صوم
شهرین و اطعام ستین مسکین اگر در یکروز افطار مکرر شود اگر ان مفطر
جماع بوده باشد تکرر کفاره میشود و اگر غیر از جماع باعث تکرر کفاره نمیشود
علی الاقوی چه مکرر از جنس متحد باشد یا از جنس مختلف و لکن احوط

و لکن احوط

بداند از باشد که دفع
اکراه و تقیه

و لکن احوط تکرر کفاره است مطلقا خصوصا از دو جنس باشد و کفاره
هم حاصل شده باشد در موضعی که کفاره واجب شده اگر بی اختیار جنون
یا حیض عارض شود باعث سقوط کفاره نمیشود علی الاحوط و کذا
سفر اضطراری و اگر با اختیار سفر کند و یا سبب فراهم کند که باعث
جنون و حیض شود سبب سقوط کفاره نیست بلا اشکال
خصوصا غرض در این امور فرار از کفاره باشد و اگر متوطن قبل از
بلوغ بحد ترخص روزه را خورد قضاء و کفاره هر دو لازم است
اگر عمدا و عالما بوده باشد و اگر جاهل بحکم باشد قضاء نماید و احوط
کفاره دادن است و اگر قبل از ثبوت عید افطار کند و بعد معلوم
شود که یوم عید است لازم نیست کفاره اگر چه احوط است و در
هر وقت که افطار کرد عصیانا لازم است بر او بعد از افطار امساك نماید
و اگر مرد روزه دار اکراه کند زوجه روزه دار خود را بجماع دو کفاره
لازم است باو و پنجاه تازیانه هم باو زده میشود مشروطا بانکه از
اول جماع تا اخر جماع راضیه باین فعل نشده باشد پس اگر زوجه بعد از
اکراه راضیه باشد بجماع و یا در اثنا راضیه شود از انوقت بر هر یك از
زوج و زوجه یك کفاره لازم و بیست و پنج تازیانه زده میشود و این حکم
مختص است با کراه زوج صائم زوجه صائمه را و در غیر این فرض
تعدد کفاره نیست چه مکرهه اجنبیه باشد یا امته ~~…~~
~~…~~ خوردن و اشامیدن و سایر مفطرات یا شد و کسیکه
عاجز شود از روزه کفاره دو ماه متوالی بدل از ان هجده روز

روزه یکمد و اگر از هیجده روز هم عاجز شد برای هر روزی یک مدّ از
طعام صدقه میدهد و مدّ عبارة است از یک چارک تبریز که نصف
چارک شاه باشد علی وجه قول مع مفتی و اگر عاجز شد استغفار کند
بدل کفاره و احوط بعد از تمکن کفاره دادن است و کفاره تأخیر
قضاء تا رمضان تا رمضان سال ثانی برای هر روزی یک مدّ است
و جایز است کفاره دادن برای اموات غیر ما و از برای احیاء در
حال اشکال است خصوصاً صوم بل قول بعدم جواز قوی است
و اما کفاره افطار صوم قضاء رمضان بعد از زوال اطعام عشرة مساکین
هر فقیری یک مدّ از گندم و یا جو از آن سه روز روزه و لازم نیست
کندم دادن جایز است از دوغان دادن هم و خورانیدن یا مدّ از
که سیر بشوند و اگر فقیر صغیر باشد در دادن یکبار یکی حساب کند و در
مقام خورانیدن هر دو را یکی حساب کند علی الاحوط چه منضماً باشد
یکبار و چه متفرقاً فصل ششم در چیزهائیکه موجب قضا است بدون
کفاره و آن چند چیز است اول ابقا یکی از مفطرات پیش از
آنکه مراعات کند که فجر طلوع کرده با آنکه قادر بر مراعات بوده و وقت
شناس بوده و اگر مراعات کرده و برای او معلوم نشد فجر بودن
و خورده و بعد معلوم شد که فجر بوده ضرر بصحت روزه ندارد و اما
قادر بر مراعات نیست مثل کور و محبوس و یا وقت شناس نیست و خورد
و بعد معلوم شد که فجر بوده قضا بر او نیست لکن احوط با تمکن از تفحص
و سئوال و تقصیر کردن اتیان قضا است و این حکم علی در قضاء یا کفارات
نیست
جاری نمیشود

نسبت بصوم شهر رمضان است و اما نسبت بصوم مضیق و صوم معین
احوط اتمام آن صوم است و قضاء اگر قضاء برای او ثابت شده در شرع
دوم خوردن و آشامیدن با امکان معرفة و اطلاع بوقت اعتماداً بقول
کسی که خبر میدهد که صبح طلوع نکرده و حال آنکه طلوع کرده بود اگرچه خبر دهنده
عادل باشد سیم خوردن و آشامیدن بعد از اخبار مخبر بطلوع فجر بگمان
آنکه خبر دهنده شوخی میکند یا علم پیدا نکرد بصدق او و بعد معلوم
شد که در واقع صبح بوده و تفحص هم نکرد و اگر مخبر بینه عادله باشد بعید نیست
بلکه قوی است وجوب قضا و کفاره چهارم افطار کردن تقلیداً هر
کس را که اخبار میکند بمغرب بودن در حال که تقلید برای او جایز نیست
مثل آنکه کور است و یا مخبر عدل واحد است بلکه مخبر عدلین هستند
و اما اگر تقلید کند کسی را در این اخبار که اعتماد بقول او شرعاً جایز نیست
باید علاوه از قضا کفاره هم بدهد پنجم افطار کردن لاجل تاریکی
هوا که ظن کرده بدخول شب و در واقع شب نبوده و کشف خلاف شد
و اگر تاریکی باعث شک شود و یا ظن شود بدخول لیل و افطار کند علاوه
از قضاء کفاره باید بدهد ششم داخل کردن آب در دهن بجهة
خنک شدن آن اگر بی اختیار فرو بحلق رود قضا واجب است اگر
این عمل را جایز بداند و اگر از جهت نسیان داخل در حلق شد بر او چیزی
نیست و اگر بجهة مضمضه غسل و یا وضو باشد و فرو برود بحلق من غیر
اختیار قضا لازم نیست خصوصاً مضمضه غسل و وضو واجب باشد
فصل هفتم بدانکه روزه فاسد نمیشود بمکیدن انگشتر و جائیدن

طعام بجهة اطفال و بچشیدن خورشها و آش بشرطیکه بحلق نرسد
و لکن این فعل مکروه است و دوسیدن بحلق بدهن فصل و یا بجهة
نسیان از روزه ضرر بصحت صوم ندارد و مکروه نیست برای روزه دار
مسواک کردن بلکه مستحب است اگرچه چوب تر باشد و لکن اگر تری آن به
دهن باشد فالنهایه دهن بیرون یا رطوبت مضر نیست ضرر ندارد بصحت صوم
آروغ زدن بی اختیار فرو برد بحلق و اگر آروغ عمدی زده غذای با او نباشد
ضرر ندارد و اگر غذای با او باشد بی اختیار رجوع کند و از محل
اشکال است احوط قضاء است و اگر با اختیار فرو برد قضا و کفاره
لازم است و خلال کردن لازم و واجب نیست مگر در وقتیکه بداند
که اگر خلال نکند فضله بیخ دندان فرو برود بحلق فصل هشتم در مکروهات
است بدانکه مکروه است از برای صائم امور چند اول مباشرت
زنان بلمس و بوسیدن و بازی کردن از برای کسیکه شهوت او بان افعال
حرکت میکند و لکن عادة او بخارج شدن منی نیست بلکه مظنه بعدم
خروج دارد و الا داخل در استمناء خواهد بود و حکم او کذا است
دوم سرمه کشیدن بچشم خصوصاً در سرمه مشک باشد سیم
اخراج خون که باعث ضعف شود از فصد و حجامت بلکه هر عملی که موجب
ضعف شود مثل کندن دندان و دخول حمام چهارم نشستن
زن در میان آب نه مرد پنجم چیزی در بینی کردن بشرطیکه
بحلق نرسد و الا موجب قضا بلکه کفاره است علی الاحوط
ششم بوئیدن گیاه خصوصاً نرجس و استعمال گلاب و عطریات
ضرر ندارد

۲ اگر چه غذا با او باشد و به اختیار

ضرر ندارد هفتم حقنه بجامد نمودن هشتم قسم خوردن
نهم جامه تر پوشیدن دهم مکیدن هسته خرما و نخوان
و مکروهات زاید از مذکورات است و اختصار بر مذکورات
ان شاء الله تعالی فصل نهم در اقسام روزه است بدانکه روزه منقسم
باقسام اربعه واجب که گذشت و حرام و آن روزه عید فطر و عید
قربان و روزه یازدهم و دوازدهم و سیزدهم از ماه ذیحجه الحرام
برای از برای کسیکه در منی باشد و روزه آخر شعبان به قصد رمضان
و روزه وفا بنذر در معاصی و روزه صمت که نیت کند کفش را مفطر
بداند و قصد امساک از آن نماید و روزه وصال و آن اعم است
از روزه روز و شب دیگر تا سحر و روزه دو روز و یکشب که اصل
ادبا این کیفیت باشد و الا تأخیر افطار تا سحر و یا شب دیگر ضرر بصحت
صوم ندارد و وقتیکه داخل در نیت صوم نکرده باشد و روزه که معاذی
شود بواجب دیگر که اهم باشد و روزه زن و غلام و کنیز روزه مستحبی
بدون اذن شوهر و مولی علی الاحوط خصوصاً با نهی آنها و مندوب
و آن بسیار است و در بعضی آنها در اخبار تأکید شده است و ذکر
میکنم بعضی از آنها را اول روزه گرفتن سه روز از هر ماه است پنجشنبه اول
ماه و پنجشنبه آخر ماه و اول چهارشنبه از دهه آخر ماه دوم روزهای ایام البیض
که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است سیم روزه عید غدیر
چهارم روزه عید مولود که هفدهم ربیع الاول است پنجم روزه
یوم مبعث رسول که بیست و هفتم شهر رجب است ششم روزه

۲ سخن

دحو الارض که بیست پنجم ذیقعدة الحرام است هفتم روزه یوم عرفه که نهم ذی الحجة الحرام است اگر ضعف در خواندن دعا در ان روز بیاورد والا مکروه است هشتم یوم مباهله که بیست چهارم ذی حجة الحرام علی المشهور نهم روزه یوم التصدق فی نجاتم شریف که بیست پنجم ذی حجه است دهم روزه ماه رجب و ماه شعبان تمام ان و یا بعض ولو یک روز باشد و مکروه از صوم بدانکه مکروه است روزه یوم عرفه در حق کسیکه اراده دارد خواندن دعاها یوم عرفه را و روزه برای او سستی و ضعف میاورد و هم مکروه است صوم یوم عرفه با اشتباه اول ماه بجهت احتمال بودن عید و هم مکروه است صوم مهمان بدون اذن میزبان و با منع میزبان احتیاط ترک است و مکروه است روزه فرزند بدون اذن والد و با منع ان احتیاط ترک است خصوصا روزه گرفتن اذیت والد باشد البته ترک کند و بعضی الحاق کرده اند والده را بوالد و جد را بوالد

روزه

در این حکم فصل دهم در شرایط صحت روزه است بدانکه شرط صحت روزه عقل و ایمان و خلو از حیض و نفاس است پس روزه دیوانه صحیح نیست اگر چه دیوانه باشد در بعضی روز و کافر روزه غیر مؤمن چه کافر باشد خواه باشد چه بغیر او نداده چه مخالف هر چند از مخالف بعد از استبصار قضا ساقط است تفضلا و هم چنین از کافر بعد از اسلام و هم چنین صحیح نیست روزه از حائض و نفساء اگر چه حصول ان قبل از غروب بلحظه باشد و اما بلوغ علی الاقوی شرط صحت نیست پس روزه اطفال ممیز صحیح شرعی است و هم شرط است در صحت روزه خلو مکلف از سفر شرعی

نفع

شرعی که موجب قصر است پس روزه مسافر صحیح نیست اگر چه مستحب باشد علی الاحوط و استثنا شده از این حکم روزه سه روز در مدینه طیبه از برای مسافر بجهت حاجت چنانچه در نذر وارد شده است و روزه نذر معین بسفر و حضر یعنی نذر کند روزه روز معین در سفر و حضر بنا بر مشهور و روزه کسیکه از محل خود خارج شود برای سفر بعد از ظهر و روزه سفر روزه بدل هدی و روزه هجده روز بدل بدنه از برای کسیکه حرکت کرده است از عرفات قبل از غروب شمس عمدا و روزه جاهل بقصر و اتمام و عدم صحت روزه در سفر اگر روزه گرفت روزه او صحیح است و هم چنین شرط است در صحت روزه عدم ضرر روزه باو بنظر معتد به پس اگر بداند که روزه مضرست بحال او چه اینکه بسبب حدوث مرض شود و یا سبب طول مرض شود و یا زیاد و شدت مرض شود جایز نیست روزه و اگر این حال روزه بگیرد فاسد است و هم چنین اگر ظن بضرر داشته باشد منشا علم و ظن هر چه باشد و مطلق خوف ضرر کافی نیست در فساد و مرد پیر و زن پیر و ذو العطاش و مراد با کسیکه ناخوشی عطش دارد و سیراب نمیشود اگر عاجز باشند در روزه بجهت زیادتی پیری و زیادتی ناخوشی روزه را بخورند و فدیه نمیدهند و اگر قدرت پیدا کردند بر مرد پیر و زن پیر قضا لازم نیست و بر ذو العطاش بعد بر قضا لازم است علی الاحوط و اگر روزه گرفتن بر انها صعب و دشوار باشد افطار میکنند و فدیه میدهند برای هر روزی یک مد از گندم و قضا میکنند بعد از زوال المشقة و حصول صحت و هم چنین است حکم زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد و زن شیرده و بترسد از روزه گرفتن بر نفس خود و یا بر طفل از کرسنگی

و تشنگی و قضا میکند بعد از زوال العذر و فدیه احوط است هر گاه بترسند بر نفس خود و واجب است هر گاه بترسند بر طفل و فرقی نیست در مرضعه بین مادر و غیر مادر چه متبرعه باشد و چه متبرعه و با امکان قیام غیر مقام او در جواز افطار اشکال است احوط ترک است خاتمه مستحب است از برای روزه دار بروزه مستحبی و یا واجب موسع افطار کردن در وقتی که برادر ایمانی بخواند و دعوت کند بسوی طعامی بلکه بعضی فرموده اند که کراهت دارد روزه در این وقت هر چند دعوت بعد از ظهر باشد و هر چند برای خصوص او طعام مهیا نکرده باشد بلکه مهیا طعام بنا شد و اب گرم و شربت و غیر انها مهیا کرده باشد چونکه اجابت برادر ایمانی از اسباب سرور و خوشحالی اوست افطار کند و منت گذارد او نکند بلکه اظهار روزه نکند و افطار کند من باب اجابت در اخبار ثواب افطار در منزل برادر دینی مقابل هفتاد یا نود ثواب روزه داشتن دارد والله العالم والحمد لله اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا



بسم الله الرحمن الرحيم

كلام در زكوة

در يك مقدمه وچند مقصد است اما مقدمه در بيان
وجوب ان است ووجوب ان في الجملة از ضروريات دين است ومنكر ان
كافر است وتارك ان با اعتقاد وجوب ان فاسق واخبار واثار در عذاب
تارك ان وثواب عامل او بسيار است حتى در بعضي از اخبار است مانع از زكوة
اگرچه بمقدار قيراط باشد بهره از ايمان واسلام ندارد ميخواهد بدين
يهود بميرد وميخواهد بدين نصارى بميرد وهركس منع زكوة كند از
مال خود خداوند عالم ان مال را مار ميكند از آتش وميپيچد بگردن او
ونيش ميزند بگوشتهاي او تا مردم از حساب فارغ شوند واخبار در
اين نحو بسيار است وكفايت ميكند اين مقدار از براي عاقل واما
مقاصد مقصد اول در بيان كسي است كه زكوة بر او واجب است و
معتبر است در وجوب زكوة پنج چيز اول بلوغ پس واجب نيست در مال
طفل صغير خواه يتيم باشد ويا نباشد زكوة چه ان مال نقدين باشد
چه غير نقدين مطلقا بلي مستحب است اخراج زكوة از مال صغير در وقتي كه
تجارة كند ولي بمال او از براي او وهمچنين مستحب است اخراج زكوة از
غلات ان بعد از انكه بقدر نصاب باشد وثبوت استحباب در مواشي
طفل

١

طفل محل تامل است احوط ترك است وحكم باستحباب ثابت نيست نسبت
بحمل كه هنوز منفصل نشده باشد ومباشر در اخراج ولي كه پدر
وجد ووصي پدر وجد وحاكم وعدول مؤمنين هستند بترتيب مذكور
واگر ولي قرض كند از مال صغير وتجارت كند از براي خود مستحب است
زكوة بدهد اگر شرط زكوة تجارت موجود باشد چنانچه خواهيم بيان
كرد انشاء الله تعالى ولكن جواز قرض ولي مشروط است بملائة ومراد بان
على الاحوط داشتن مقدار قرض مساوي از مال غير از مستثنيات دين واكتفا
بوجاهت خالي از وجه نيست خلاف احتياط است وعلاوه
از ملائة اگر مقترض غير از اب وجد شد بايد مصلحت صغير باشد
ودر اب وجد عدم مفسده كافي است واگر غير از ولي ويا ولي غير
مليء اقتراض كند بمال صغير وتجارة كند وظهور ربح شود معامله واقع
ميشود براي صغير بعد از اجازه ولي ودر جائيكه معامله بعين مال
صغير واقع شود وربح هم مال صغير است ودر استحباب زكوة در اينصورت
محل تامل است واگر معامله بذمته واقع شده ووفاء بمال صغير معامله
ربطي بصغير ندارد ولكن عامل ضامن است مال را براي صغير دويم
از شرايط عقل است پس زكوة در مال مجنون چه نقدين وچه غلات
ومواشي ثابت نيست واين حكم در جنون اطباقي اشكالي ندارد
ونسبت بمشهور دادند استحباب زكوة در مال او بعد از تجارت ولي از براي او

ودر صورتيكه ... دانسته باشد مثل قرض اول

واما جنون ادواري در اموالي كه در ان حول معتبر است اگر در اثناء
حول واقع شود حول را ميشكند اگرچه زماني كم باشد وبايد حول ابتداء
وبدون حدوث ان در هر جزء از اجزاء حول واما اموالي كه در ان
حول معتبر نيست بعضي فرمودند مثل غلات اگر در حين انعقاد
حب عاقل باشد كافي است در لزوم زكوة اگرچه حين تصفيه
ديوانه باشد واين فرمايش وجيه است واحوط است ونوم وسهو
مانع از وجوب زكوة نيست ودر اغماء وسكر محل تامل است و
احتياط واضح است سيم از شرايط حريت است پس زكوة در مال
عبد نيست يعني بنده بودن مانع از تعلق وجوب زكوة است
اگر گفتيم مالك ميشود مطلقا ويا بعضي چيزها را واگر گفتيم كه هيچ
مالك نميشود كما هو المشهور المنصور عدم وجوب واضح تر است
چهارم از شرايط مالك بودن است پس موقوف بوقف عام نه
نسبت بعين ونه نسبت بنماء زكوة نخواهد بود ونه در هبه قبل از
قبض بناء على المشهور المنصور حصول ملك بعد از قبض ونه در قرض
قبل از قبض ونه در ماليكه وصيت شده باشد قبل از موت وقبول
وهم زكوة نخواهد بود در نذر نتيجه چه مطلق باشد وچه مشروط
در وقتيكه شرط حاصل نبوده باشد ونه در نذر موقت در صورتي
كه وقت قبل از ابتداء حول باشد ويا در اثناء حول پنجم از شرايط تمكن
از تصرف

از تصرف است يعني مالك قادر باشد بر دفع وتسليم ان وقت حاجة پس مغصوب و
مجحود در ان زكوة نيست اگرچه قادر باشد به تخليص ان باستعانت ظالم
ويا بدادن بعض ان ويا باقامه بينه ولكن احوط در اين فروض دادن
زكوة است وهم واجب نيست زكوة در نذر فعل چه مطلق باشد وچه
مشروط وچه شرط حاصل شده باشد وچه حاصل نشده باشد ولكن احوط
دادن زكوة در اين فروض است بعد از انكه مستجمع شرايط ديگر باشد و
احوط اگر نگوئيم اقوي وجوب زكوة در بيع شرط معروف بر مشتري
بلكه اقوي وجوب زكوة است بر مشتري در خيار مختص ببايع
وفضلا در خيار مشترك بين بايع ومشتري وهم واجب نيست
زكوة در مال غائب از مالك كه متمكن از تصرف در ان بنفسه ويا بوكيله
در ان نباشد وهم واجب نيست زكوة در وقف خاص بر موقوف عليهم نسبت بعين
ودر نماء ان زكوة واجب است بعد از وجود شرايط واسلام شرط
وجوب نيست چنانچه شرط وجوب نيست در ساير عبادات پس
واجب است زكوة بر كافر مثل ساير عبادات على الاقوي تتميم
انچه ذكر كرديم از واجب نبودن زكوة در مغصوب ومجحود نسبت
باشيائي كه در ان حول معتبر است اشكالي ندارد واما مثل غلات
كه در حين انعقاد حب مالك ومتمكن از تصرف بوده وبعد از انعقاد
مدتي مغصوب ومجحود شد ووقت حصاد وتصفيه ويا بعد از حصاد وتصفيه

٢ غائب
نسبت بعين

رد بمالك شد احوط وجوب زكوة است وتمكن از اداء زكوة شرط وجوب زكوة نيست
بلى شرط ضمان مالك است در وقتى كه تلف شود با اينكه مستحق موجود بود نداد
ومثل مغصوب است در عدم وجوب زكوة مدفون در وقتى كه جاى او را
شخص گم كند اگر چه بگذرد بر او حولهاء متعدده وابتداء حول از زمانى
كه پيدا كرده است وزكوة بر كافر مثل ساير عبادات لازم است واگر اختيار
اسلام كرد ساقط ميشود بلكه بعضى قائل شده‌اند بسقوط زكوة در نصاب
موجود مثل آنكه انعقاد حب در حال كفر باشد ولكن تصفيه در حال
اسلام واقع شود ومسئله محل تأمل است واحتياط واضح است ووجوب
زكوة بر كفار مشهورها واين است كه از براى امام ونايب امام است كه زكوة را
قهراً بگيرند از ايشان در حال كفر مادامى كه نصاب باقى است بلكه اگر
احوالاً تلف شود مطالبه ميشود از ايشان بلكه اگر اتلاف كند اخذ
ميشود از ايشان على الاظهر اگر چه خلاف است مقصد دويم در بيان
چيزهائى كه زكوة در آنها واجب است ودر آن چند فصل است فصل اول
بدانكه زكوة واجب است در نه چيز در ميان حيوانات سه صنف
شتر وگاو وگوسفند ودر ميان غلات چهار چيز گندم وجو وخرما
وكشمش ودر طلا ونقره مسكوكين بسكه معامله ودر غير آنها
واجب نيست على الاقوى مثل برنج ونخود وماش وعدس وامثال
آنها بلى مستحب است زكوة در هر چيزى كه از زمين روئيده شود ومكيل وموزون
باشد

ثمره

باشد مگر اشياء رطبه كه از ماندن يك روز ويك شب فاسد وقيمتش
كم ميشود وهم چنين مستحب است زكوة در مال تجارت على الاقوى بشرطى
كه خواهد آمد وگاه در ماديان اگر پدر ومادرش هر دو عربى شد
هر سالى دو اشرفى بدهند كه هر اشرفى هيجده نخود باشد واگر يكى عربى
شد ويا هر دو عجمى شد يك اشرفى بدهند ودر حيوانات ديگر مستحب
نيست فصل دويم در نصاب حيوانات است بدانكه نصاب شتر
دوازده است نصاب اول تا نصاب پنجم پنج پنج است در هر پنج يك
گوسفند است كه در بيست وپنج پنج گوسفند بايد بدهند وبنهم كافى نيست
ونصاب ششم على الاقوى بيست وشش است وبايد بنت مخاض
بدهند وآن شتر ماده است كه داخل در سال دويم شده باشد
واگر نداشته باشد ابن لبون بدهند وآن شتر نر است
كه داخل در سال سيم شده باشد اگر هيچكدام را نداشته باشد
قيمت بنت مخاض را بدهند ويا بخرد بنت مخاض را على الاقوى
نصاب هفتم سى وشش شتر است وبايد بنت لبون بدهند
وآن شتر ماده است كه داخل در سال سيم شده باشد و
نصاب هشتم چهل وشش است ودر آن يك حقه لازم است وآن
شتر ماده است كه داخل در سال چهارم شده باشد ونصاب
نهم شصت ويك شتر است ودر آن لازم است دادن جذعه

وآن شتر ماده است كه داخل در سال پنجم شده باشد نصاب دهم هفتاد وشش شتر است
وواجب است در آن دو بنت لبون ونصاب يازدهم نود ويك شتر است
ودر آن دو حقه است ونصاب دوازدهم صد وبيست ويك شتر است وبالاتر
از آن هر چه بشود در هر پنجاه يك حقه است اگر حساب با او بشود ودر هر
چهل يك بنت لبون احوط اگر نگوئيم اقوى در مقام حساب نحوى كند
كه مطابق بيايد با يكى از آنها وچيزى زياد نيايد واگر احياناً زياد
بيايد كم باشد مراعات فقراء ملحوظ شود واما نصاب گاو بدانكه
در گاو زكوة نيست مگر در وقتيكه شخص مالك شود يكى از دو عدد را
كه سى وچهل باشد پس مالك سى گاو با شرايط بايد يك تبيع بدهند
وآن بچه گاو نيست كه داخل در سال دويم شده باشد وكفايت
بچه گاو ماده با اين سن ظاهراً اجماعى است ومالك چهل گاو با شرايط
بايد بدهند مسنه وآن ماده گاوى است كه داخل در سال سيم
شده باشد ودائماً بايد ملاحظه اين دو عدد را داشته باشد كه
در حساب هر كدام مطابق شد اخذ با او كند مثلاً در شصت تا حساب
سى سى كند ودر هشتاد تا حساب چهل چهل كند در صد تا حساب
سى وچهل كند وهم در هفتاد تا ونصاب شخصى از براى او نيست و
اما نصاب گوسفند بدانكه نصاب شخصى او چهار است اول چهل است
كه با شرايطش يك گوسفند بايد بدهند دويم صد وبيست ويك است كه بايد دو گوسفند
بدهند

بدهند سيم دويست ويكى است كه بايد سه گوسفند بدهند چهارم
سيصد ويك است كه بايد چهار گوسفند بدهند وبعد از اين حد
گذشت چيزى نيست تا به چهارصد برسد وبعد از رسيدن به چهارصد
از براى هر صد يك گوسفند بدهند ودر پانصد پنج گوسفند
بدهند ودر ششصد شش گوسفند بدهند وهكذا ميزان در زياد
شدن حق فقراء زياد شدن صد است در هر مرتبه ولازم نيست
تفاوت دائمى بين نصاب جزئى وشخصى با افراد نصاب كلى در هر فرد علاوه
در همان فرد كه متحد است با نصاب شخصى در حق فقراء ثمره وفايده
دارد در ضمان مثلاً اگر يك گوسفند در سيصد يك تلف شود
يكجزء از هفتاد وپنج جزء وربع جزء از يك گوسفند حق فقراء كم ميشود
واگر يك گوسفند در چهارصد گوسفند تلف شود يكجزء از صد جزء
در يك گوسفند حق فقير كم ميشود وما بين نصاب چه شتر باشد
وچه گاو باشد وچه گوسفند باشد عفو است وبر مالك چيزى نيست
ونصاب معتبر است در وجوب زكوة خواه شريك داشته باشد يا نداشته
باشد ودر هر قسم شريكى ملك او بايد باندازه نصاب باشد وتفاوت
ندارد در اين حكم اجتماع ملك او در يك مكان ويا افتراق ملك او
در امكنه متعدده فصل سيم در شرط سوم است يعنى وجوب زكوة
در حيوانات ثلاثه علاوه از نصاب سائمه بودن حيوانات ثلثه در تمام حول

سوم

و مراد بان چریدن خود حیوان است در بیابان بدون اینکه از کیسه مالک چیزی بخورد و مرجع در سوم و علف بعرف است پس ضرر ندارد علف دادن یکروز و یا دو روز و سه روز در عرض سال و منافاتی با سائمه بودن ندارد پس در معلوفه زکوة نیست و فرقی ندارد در معلوفه بودن باینکه مالک علف بدهد بدست خود و یا انکه در بینجه زار و قصیل که ملک مالک است بچرد چه انکه مانع از چریدن برف و باران باشد و یا باختیار و بدون عذر باشد و ضرر بسائمه بودن ندارد چیزی که میگیرد ظالم از جهت چریدن و یا اجاره کردن زمین وسیع را برای چریدن حیوانات بلی اگر علف زمین معینی خاص بخرد بجهت چریدن از سائمه بودن بیرون میرود و مرجع در سوم و علف عرف است نه آن مقداری که دقت کرد بیک روز علف خوردن از سائمه بودن بیرون برود چنانچه جماعتی فرمودند و نه آن مقداری که ثلث فرمودند که اگر اغلب سال خود چر باشد و در دو سه ماه علف از مالک بخورد ضرر بسوم ندارد چنانچه فرمودند بعضی فصل چهارم از شرائط آنست که شتر و گاو باری و کاری نباشد پس اگر شتر و گاو بارکش شدند و یا کاری شدند زکوة در انها نیست اگرچه سائمه باشد و ظاهرا خلافی نیست و مرجع در عامل بودن عرف است مثل سوم در سوم فصل پنجم از شرایط

وجوب

وجوب گذشتن حول است و حول معتبر در وجوب زکوة بالخصوص گذشتن یازده ماه هلالی است و ماه دوازدهم مدخلیت در وجوب ندارد علی الاقوی بلکه اظهر بودن او است جزء حول ثانی پس اگر اتلاف کند بعد از دخول ماه دوازدهم بلکه تلف شود وجوب زکوة ساقط نمیشود بلی قبل از یازده ماه تلف شود یا اتلاف کند و یا تبدیل کند بجنس یا بغیر جنس وجوب زکوة ساقط میشود و باید ملاحظه حول جدید بشود و اگر مال بحد نصاب باشد مثلا اگر چهل گوسفند مثلا اولی که شش ماه نزد مالک از حول گذشته بود و بعد از گذشتن شش ماه دیگر نزد مالک ثانی زکوة واجب نیست و باید از برای بچها حول علاحده ملاحظه شود و کفایت نمیکند حول مادرها از حول بچها و اگر بچها نصاب مستقل باشند بعد نصاب مادرها اشکالی و خلافی در علاحده بودن حول نیست مثلا انکه پنج شتر دارد و پنج شتر زائیدند و این پنج شتر خودشان نصاب مستقل هستند بعد نصاب مادرها و حول انها ملاحظه میشود علاحده و زکوة انها را میدهند ابدا احوال انها را با حول مادرها مختلف میشود و اگر چهل گوسفند دارند و چهل گوسفند زائیدند در این فرض اقوی عفو بودن است و بر مالک سوی زکوات مادرها چیزی نیست و اگر چهل گوسفند دارد هشتاد و یک زائیدند که با نصاب

مثلاً ۲ دارد و برادر شش ماه گذشت و معاودنه نمود با چهل گوسفندی

یعنی که انکه این بچها بعد از نصاب مادرها بحدی نصاب شبند

با مادرها نصاب بعد کم صد و بیست و یک باشد حاصل میشود ظاهر مشهور این است که صبر کند مالک تا حول مادرها تمام شود و زکوة انها را بدهد و بعد حول ثانی از برای هر دو ملاحظه کند و اگر گفته شود که بعد از وجود بچها هدم حول مادرها میشود بجهة حصول تغییر در نصاب اول چنانچه نسبت دادند بعلامه قدس سره در بعض کتب او خالی از وجه بلکه خالی از قوة نیست و حول بچها ملاحظه میشود بعد از انکه حاجت بشیر خوردن نداشته باشند و احوط ملاحظه حین تولد است و در این تفصیل که ذکر کردیم فرقی ندارد در حصول ملک بین نتاج و خریدن و هبه و صلح امثال اینها و اگر مالک مرتد بارتداد فطری شد در اثناء حول مال منتقل میشود بوارث و باید ملاحظه حول جدید شود و اگر ارتداد بعد از حول باشد اخراج زکوة میکند از مال امام علیه السلام و یا نایب امام و اگر ارتداد ملی شد اگر در اثناء حول شد حول بهم نمیخورد و بعد از تمام شدن حول متولی اخراج امام و یا نایب امام میشود چنانچه اگر ارتداد بعد از وجوب حول باشد و اگر مرتد زن باشد حال او مثل حال مرتد ملی است در وجوب زکوة و خارج نشدن مال از ملک او و متولی اخراج شدن امام علیه السلام و نایب امام چه مرتد فطری باشد و یا ملی تتمه هرگاه شخص مالک شود در اثناء حول چیزیکه مکمل نصاب بعد باشد و لکن خودش هم مشتمل

یعنی از مال مالک

برنصاب

بر نصاب مستقل باشد مثل انکه بیست شتر داشت در اثناء حول شش شتر دیگر مالک شد چه بزائیدن و چه بنحو دیگر ظاهر این است که هر یک از نصاب مستقل و حول مستقل قرار دهند از برای بیست شتر بعد از تمام شدن حول انها چهار گوسفند بدهند و از برای شش شتر بعد از تمام شدن حول او یک گوسفند دیگر بدهند و اگر کسی بر او واجب باشد مثلا بنت مخاض و ندارد مگر مرتبه بالاتر از او را بیک سال که بنت لبون باشد و یا عکس ان بدهد در فرض اول بنت لبون را گیرنده خواه امام باشد یا نایب امام خاص او یا نایب عام و یا فقیر و بگیرد دو گوسفند و یا بیست درهم و در فرض ثانی بدهد بنت مخاض با دو گوسفند و یا بیست درهم و مشهور بین اصحاب فرق نداشتن در این حکم است با تساوی این قیمة با قیمة سوقیه با زیاده و یا نقیصه و احوط ملاحظه قیمت سوقیه است هر گاه ان انفع بحال فقیر باشد و این حکم مختص است در فروضیکه تفاوت بین واجب و موجود نزد مالک به یک سال باشد و اگر تفاوت زاید شد باید ملاحظه قیمة سوقیه بشود علی الاقوی و تعدی نمیشود از این حکم بموارد دیگر خواه ابل باشد و خواه بقر باشد و اختیار دفع اعلی و گرفتن جبران و دفع ادنی و دادن جبران با مالک است پس اگر اختیار دادن قیمت کرد با فقد واجب کسی حق ندارد که تکلیف کند او را بدادن بدل باین کیفیت و جائز است برای

۲ شتر

۲ بچال

۲ دبلی
ادنی

مالك دادن قيمة واجب با امكان عين هر چند اخراج واجب از عين
افضل است و گوسفندی که داده میشود برای زکوة گوسفند و یا برای
زکوة شتر و یا برای جبران احوط اگر نگوییم اقوی باید که از یکسال
نباشد و همچنین اگر بز باشد بلکه امر در او اشد است و اقوی تعلق
زکوة است در اصناف نه گانه بعین نه بذمه و اقوی تعلق بعین است
بر وجه استحقاق و شرکت بحیثیتی که فقیر با صاحب مال شریک میباشد
ولکن شارع مقدس ارفاقاً علی المالک و تسهیلاً علیه اختیار را
بدست مالک داده در تصرف کردن در آن مال بعد از ذمه گرفتن زکوة
و حق فقراء و اعطاء بدل و قیمة و قول تعلق حق بعین از قبیل
رهانة و یا از قبیل جنایة ضعیف است پس اگر مالک تصرف در عین
کند به بیع و غیر بیع بدون ضمان همه تصرفات صاحب مال در آن مال حرام است
و بیع او مثل بیع غاصب است و صحة او محتاج است باجازه ولی فقراء
و کفایة اجازه فقیر در صحة بیع خالی از اشکال نیست و ثمرة تعلق زکوة
بعین و بذمه ظاهر بشود در تلف مال زکوی بعد حصول شرایط بدون
تفریطی از مالک زیرا که علی القول بتعلقها بالعین ساقط میشود زکوة همه
او و یا بعض او و علی القول بذمة چیزی از زکوة کم نمیشود و ثمرات دیگر هم
فرموده اند مناسب مقام ذکر فروع چندی است الاولی اگر مشتری بنا ندارد
دادن زکوة مال از مالک جایز است از برای او خریدن از او و محظور لازم
نیست

نیست و اگر بعد از خریدن عالم شد بنداردن زکوة رجوع کند بحاکم شرع و یا وکیل او با نکه
اجازه کند بیع را نسبت بمقدار زکوة و بعد از او رد ثمن کند و از برای او ست رجوع
ببایع کند در این مقدار که دفع کرده باشد الثانیة اگر در فرض نبود خود مالك
از مال خود زکوة ادا بدهد مسئله محل اشکال است از حیث صحة بیع و عدم صحة
بیع زیرا که داخل میشود فرض در تحت مسئله من باع ثم ملك صحة او خالی
از وجه نیست بدون اجازه بلکه با اجازه قوی است الثالثة اگر مالك بیع کند
مال الزکوی را عازماً بر اداء از غیر او صحیح است بیع از برای مشتری بر وجه
مراعی اگر اداء کرد از غیر صحیح لازم و الا از برای ولی فقراء است فسخ و اخذ
کند زکوة را از عین الرابعة هرگاه تمام نصاب صحیح باشند و یا تمام جوان
باشند و یا تمام سالم باشند جایز نیست دفع فریضه از معیوب و از پیر و از
مریض بلی جایز است دفع اینها هرگاه تمام نصاب متصف باشد بمرض
و عیب و هرم و همچنین جایز است دفع اینها علی وجه التقسیط هرگاه
بعض نصاب متصف باشد باوصاف مذکوره ولکن احوط در فرض
اخیر دادن صحیح و سالم از مرض و جوان است و داده نشود از برای
فریضه ربی یعنی گوسفندی که مادر بچه است و تازه زاییده تا پانزده روز
علی الاشهر مگر همه نصاب از این قبیل باشد و لازم نیست دادن از برای فریضه
اکوله یعنی گوسفندی که چاق کردند از برای خوردن و نه فحل ضراب یعنی گوسفند نری
که نگاه داشته اند از برای جهانیدن بماده اگرچه شمرده میشوند از نصاب فرقی ندارد در جواز دفع از برای

فریضه بین نر و ماده و گوسفند و بز و میشود از برای گوسفند بز داد و عکس آن
اگر در مال زکوی پیش از عزل و بعد تحقق شرایط نمائی حاصل شود
مقتضی احتیاط در بین شرکت فقیر است با مالك اگرچه بعضی فرموده اند تمام
مال مالك است و او ضعیف است علی القول بشرکة السادسة اگر
مهر زوجه خود را مالی قرار داد که بحد نصاب بود چه از حیوان و
چه از نقدین و مضی حول شد بر زوجه ضعیفه واجب است بر او زکوة
و دخلی بزوج ندارد و اگر طلاق داد زوج او را قبل الدخول و
بعد الحول اشکالی در رجوع نصف مهر بزوج نیست ولکن اشکال
در این است که آیا باید کمال نصف از موجود شود مطلقاً و یا باید از موجود
و قیمة مخرج بشود و یا تفصیل بین قبل از اخراج زکوة و بعد از اخراج زکوة
اگر قبل از اخراج باشد کمال نصف از موجود و قیمة مخرج و بعید نیست
قوة آن ولکن احوط اکمال نصف از موجود و قیمة شود مطلقاً السابعة
اگر صاحب مال دعوی کند عدم حصول حول و یا تلف را و یا اداء حق قبول
میشود از او بدون بینه و قسم برای کسی نیست با او معارضه کند فصل
ششم در نصاب نقدین است اما نصاب طلا بیست دینار است در آن نصف دینار
واجب است و بعد از آن چیزی نیست واجب نمیشود تا چهار دینار دیگر برسد
و در آن دو قیراط واجب است که عشر یک دینار است و هکذا هر قدر زیاد میشود
و هر چهار دینار را دو قیراط میدهند و دینار عبارت است از یک مثقال شرعی و آن سه ربع
مثقال

۲ نفر

۲ شود و اگر بعد از اخراج باشد اکمال نصف از موجود

مثقال صیرفی است و اما نصاب نقره دویست درهم است و دویست درهم صد و چهار مثقال شرعی است
و یکصد و پنج مثقال صیرفی و بحساب قران این زمان ده تومان و نیم میشود و زکوة او
پنج درهم است و بحساب قران دو قران و نیم است و دو شاهی و نیم میشود و بعد
از آن چیزی واجب نیست تا چهل درهم برسد و زکوة او یک درهم است و بحساب
این زمان نیم قران و نیم شاهی میشود و هکذا هر قدر زیاد میشود هر چهل درهم را
یک درهم میدهند و معتبر است در وجوب زکوة در نقدین علاوه از نصاب
و حول آنکه مسکوك باشد بسکه سلطان هر چند بالفعل با آن معامله نشود و فرق
ندارد در سکه میان سکه اسلامی و کفری چنانچه فرق در نقش ندارد [illegible]
باشد و معامله در جمیع ازمنه و امکنه با او واقع شود یا نشود و هرگاه سکه زده شود
برای معامله و اصلاً معامله با او واقع نشود زکوة واجب نیست و همچنین واجب
نیست زکوة بر ممسوح بالعارض اگرچه معامله با او شود و احوط دادن زکوة است
و مثل او است هرگاه مسکوك است معامله چه طلا و چه نقره را اخذ کنند
زینة بحیثیتیکه اعتناء باو نکنند در مقام معامله و او را ثمن معامله ندانند
بلی اگر اخذ کنند آن را در معامله ثمناً واجب است در او زکوة و واجب نیست
زکوة هرگاه بناء گذاشته شود بر معامله غیر مسکوك و متعارف شود بین
مردم و هرگاه فرار کند نقدین را قبل از تعلق وجوب فراراً از زکوة در وجوب زکوة
در او دو قول است احوط وجوب است و اگر نقدین مخلوط بمس شدند
باید ملاحظه شود مقدار خالص از جنسین را اگر بحد نصاب شد زکوة واجب است و اگر طلا و نقره هم دیگر

بیست و یک قران این زمان است

مخلوط شده‌اند هر یک را باید علاحده حساب و اعتبار کند اگر هر دو بسر حد نصاب
شد زکوة هر یک را بدهند و اگر یکی بحد نصاب شد زکوة همان لازم است و
در مخلوط بمس بعد از آنکه صاف بحد نصاب شد جایز است اخراج مخلوط
در مقام زکوة بشرطیکه جزم حاصل شود که مشتمل است بر مقدار زکوة صاف
و اگر شک کند در بلوغ درهم و دینار مغشوشین نصاب را فحص لازم نیست
علی الاقوی بلی احوط فحص است چنانچه فحص لازم نیست نسبة بزاید بعد از
علم برسیدن انها بمرتبه اولی از نصاب بلی احوط است ولو تا سکه کردن باشد
و تفاوتی ندارد در نصاب بین جید و ردی از جنسین چنانچه اگر بعض
نصاب جید باشد و بعضی ردی کافی است در حصول نصاب و مخیر است
در اخراج واجب انکه از جید کند و یا از ردی کند احسن اخراج از جید است
و احوط توزیع است بر جید و ردی بلی جایز نیست دفع جید از
ردی بملاحظه قیمة مثلا اینکه واجب مثقال از ردی است بجای او بدهد
نصف مثقال از جید بجهة مساوی بودن نصف مثقال با این مثقال و
اگر بدهد نصف مثقال را بعد از صلح کردن مال فقیر را که یکمثقال ردی
باشد بقیمتی و نصف مثقال عوض از قیمة باشد جایز است و اگر واجب
نصف مثقال جید باشد و بدهد بجای او یک مثقال ردی جایز است علی
الاقوی و اگر بگذارد برای عیال واجب النفقه خود نفقه دو سال را مثلا
و برود بسفر و آن نفقه از چیزهائی باشد که زکوة با و تعلق میگیرد و باقی بماند بعد از مضی

جنسین

حول

حول مقدار نصاب واجب است نیست زکوة بر منفق خصوصا اگر متمکن نباشد
طول حول تصرف در آن و اگر بوده باشد برای مالک ما لها زکوی متعدده و لکن
هر یک علیحده بحدی نصاب نباشد پس جبر نمیشود ناقص از آنها بجنس دیگر مثل
نوزده مثقال طلا مسکوک دارد یازده تومان پول سفید ضم نمیکند آنها را
بهم دیگر و اگر قرض کند کسی مال زکوی را و تصرف نکرد در او تا گذشت بر او حول
زکوة آن مال بر مقترض است نه بر مقرض بلکه شرط کند وجوب زکوة را بر مقرض
صحیح نیست این شرط بلی اگر شرط کند بر مقرض اداء او بعد تعلق وجوب زکوة
بر خود مقترض بعید نیست صحتا و لزوما و اگر وفا کرد برائت ذمه حاصل میشود
والا واجب است بر مقترض اداء فصل هفتم در زکوة غلات اربعه است
که گندم و جو و خرما و کشمش باشد و معتبر است در وجوب زکوة بودن غلات
حد نصاب و او عبارت است از پنج وسق یعنی پنج بار شتر و هر بار شتر
تحدید شده است بشصت صاع و صاع تحدید شده به نه رطل عراقی
~~و رطل عراقی~~ و رطل عراقی عبارت است از یکصد و سی درهم و یکصد و سی
درهم حسب مثقال شرعی نود و یک مثقال است و بحساب صیرفی شصت و
هشت مثقال و ربع است زیرا که تفاوت بین مثقال شرعی و صیرفی
ربع است و صاع عبارت است از ششصد و چهارده مثقال و ربع و تفاوت
بین صاع و نصف من شاهی معمول این زمان بیست و شش مثقال الا ربع
زیرا که من شاهی معمول عبارت است از هزار و دویست و هشتاد مثقال

صیرفی پس نصاب غلات با من شاهی یکصد و چهل و چهار من الا چهل و پنج
مثقال صیرفی است اگر کمتر از این مقدار شد ولو یکمثقال باشد زکوة
واجب نیست چنانچه اگر زاید از این مقدار شد بهر اندازه شد باید زکوة را
بدهد و در زمان تعلق وجوب زکوة خلاف است مشهور بین اصحاب
زمان وجوب در گندم و جو بستن دانه است و در ثمره نخل سرخ شدن
و زرد شدن خرما است و در کشمش غوره شدن ثمره است و نزد جماعة زمان
وجوب مدار صدق اسم است در مذکورات که بگویند عرفا گندم و جو و خرما
و کشمش و قول اخیر قوی است و قول اول احوط است و باید نصاب اعتبار
کرده شود وقت جفاف ثمره و عنب و خشکیدن گندم و جو مثلا اگر رطب
مذکورات بحد نصاب باشد بعد از جفاف نقصان شوند زکوة واجب
نیست و همچنین زکوة واجب نیست اگر قابل جفاف و خشکیدن نباشد مثل
انگور در بلدان ما ~~[illegible]~~ که اگر بگذارند میپوسد میشود بلی اگر
چیزی باشد قابل از برای جفاف است ولکن ردی از آن جنس شود مثل
بعضی از اصناف خرما که عادة جاری شده بخورند از آن در حالت رطب بودن زکوة
واجب است با ملاحظه جفاف و زمان اخراج زکوة بعد از تصفیه گندم و جو است
و بعد از بریدن خرما است و بعد از چیدن انگور است فعلی هذا زمان وجوب
با زمان اخراج نزد مشهور مختلف میشود و ثمره اختلاف این است که بعد از
تعلق وجوب جایز نیست از برای مالک تصرف در مذکورات مگر بعد از ضمان است

ازبرای

از برای ساعی زکوة مطالبه آن بلی اگر مالک زکوة از مذکورات داد بر این حال
باید قبول کند و اگر تلف شود محسوب میشود بر فقراء و هم تاخیر دادن جایز
بخلاف زمان اخراج که تاخیر جایز نیست و اگر تلف شود با تمکن از اداء ضرر
بر مالک است و از برای ساعی است مطالبه حق فقراء و بر مالک لازم است
اجابت و اما بناء علی قول غیر مشهور کما هو المختار زمان وجوب بنحوی از
انحاء ملک پس اگر مالک شود بعد از تعلق وجوب زکوة بر مالک اول است نه بر
ثانی و اخراج زکوة بعد از اخراج حصه سلطان و مؤنه است چه مؤنه قبل از
تعلق وجوب زکوة باشد و چه مؤنه بعد از تعلق وجوب زکوة باشد علی الاظهر
ولکن احوط اخراج زکوة است قبل از اخراج مؤنه مطلقا و مدار بحصه سلطان
چیزی است که اخذ میکنند باسم مقاسمه و لو زاید از متعارف باشد در وقتیکه
متمکن نباشد از امتناع جهرا و سرا و اما آن چیزیکه میگیرد نقدا باسم خراج
اگر چه مشهور بین اصحاب عدم تفاوت بین خراج و مقاسمه است در بیرون
کردن لکن احوط نسبة بخراج از حیث حصه سلطان بیرون نکردن است
و فرق ندارد در این حکم بین سلطان مخالف و غیر مخالف اگر چه مشهور بین
اصحاب تفاوت است بعد از اینکه حفظ بیضه اسلام موقوف باشد بر گرفتن
خراج و مقاسمه و مراد بمؤنه چیزی است که محتاج الیه زرع است از ابتداء عمل
الی اخر عمل بطریق متعارف نزد اهل زرع و مثل زرع است نخل و کردم و لکن
عمل خود مالک و تبرع در عمل حساب نمیشود از مؤنه و ثمن زرع و ثمره نخل و کردم

٢ و نیز اینکه

٤ با زمان اخراج
مختلف میشود
و ثمره [illegible] در
وجوب زکوة [illegible]
مالک بودن مذکورات
قبل از زمان تعلق
وجوب ح

٢ نشود

از مؤنه است و اگر زرع را با ارض و ثمره را با نخل و کروم خریده است توزیع
میشود ثمن و باندازهٔ زرع و ثمره حساب میشود از مؤنه و بنا بر اگر زکی نیست
زکوة او را بدهد اگر جزء نصاب سابق باشد و اگر زکی است خارج میشود
و اگر خریده است استثناء کند عین او را و اگر بخواهد قیمت بردارد باید قیمت
یوم اخراج را بردارد چه قیمت بذر بلند شود و یا پست زیرا که حق او مثل است
و هرچه قیمة مثل است بر تقدیر اختیار قیمت و لکن بالامکان مثل اختیار قیمة
محل اشکال است و اگر با مال زکوی غیر زکوی باشد مؤنه حساب میشود بر هر دو
و اگر عمل از برای او مدخلیة باشد در ثمرهٔ سالها متعدده احوط توزیع
او است بر سالها و احوط ملاحظهٔ نصاب است با بودن حصهٔ سلطان و مؤنه
یعنی اگر مجموع بحد نصاب شد زکوة باقی را بعد از اخراج حصه و مؤنه بدهد
اگرچه اظهر در نظر بودن نصاب است بعد از اخراج مذکورات یعنی بعد
اخراج مذکورات نصاب باشد و احتیاط مطلوب است مسائل الاولی
اگر غلات در رسیدن آب و حاجة باب باران نباشد مثل آنکه ابحار بر سد
و یا از باران و یا بطریق مص از عروق و غیر اینها واجب عشر است و اگر در رسیدن آب
حاجة باسباب باشد مثل دلو و ریسمان و گاو و شتر و اسب یعنی باید علاج
کرد تا آب برسد واجب در او نصف عشر است و اگر مختلف شد حال غلات در
رسیدن آب اگر مساوی شدند در انچیزیکه اکثریت و اغلبیت باو متحقق
میشود نصف ان غلات را عشر میدهند و نصف دیگر را نصف عشر که
مجموع

مجموع سه ربع عشر میشود و اگر در اکثر زمان و اغلب زمان آب بعلاج
برسد و در اقل زمان بغیر علاج اگرچه سقی حسب عدد اکثر باشد و یا
نفع اکثر باشد در ان نصف عشر است و در عکس آن عشر است و
مناط در اغلبیت حسب زمان است نه عدد و نه نفع خلافاً للجماعة بل
هو المشهور و اگر مشتبه شد واجب اقل است که نصف عشر باشد و
احتیاط دادن اکثر است که عشر باشد و اگر آب داده شود بعلاج من
غیر حاجة الیه عشر لازم است و اگر آب داده شود بعلاج اراضی خالی
از زراعت و پس از ان زراعت کرده شود و زراعت جذب کند بریشهٔ
خود آب را و محتاج باب دیگر نشود احوط دادن عشر است و اگر سقی
شود زرعی بعلاج و جاری شود آب زاید بزراعت دیگر من دون
علاج احوط در ان ایضاً عشر است الثانیة عبرة و اعتنائی نیست
بباران‌ها عادیة در فصل خود نسبت بزراعتی که مشهور میشود و بسبب میشود
بعلاج بلی اگر باران بنحوی اتفاق افتاد که حاجة باب نباشد در این
فرض لازم عشر است الثالثة هرگاه از برای شخص مزارع و نخیل و کروم
متعدده باشد در بلاد متعدده که بعضی از انها حاصل و ثمرهٔ او بیشتر
باشد در بعضی دیگر بیک ماه و یا دو ماه و یا بیشتر ضم میشود همه باهم
در نصاب و اداء زکوة میشود در این هنگام ملاحظه کن اگر انچیزیکه
پیش رسیده است بقدر نصاب است زکوة او را بدهند و ما بقی هر قدر هست زکوة

زکوة او را هم بدهد و اگر انچیزیکه پیش رسیده است بقدر نصاب نیست صبر کند تا
ما بقی برسد و اکمال نصاب شود و اگر نخیل باشد از برای شخص سالی دو دفعه
ثمره بدهد در ضم ثانی با اول خلاف است نسبة بمشهور دادند ضم را و خالی
از اشکال نیست و احتیاط واضح است الرابعة در جائی که فریضه ثمر است
دیا زبیب است رطب و عنب دادن بعنوان واجب مجزی نیست و کذا العکس
بلی بعنوان قیمت از واجب کافی است و شبههٔ ربا در اینجا نمی‌اید بجهة نبودن
معاوضه پس اگر ساعی اخذ کند بعنوان واجب حلال و جائز نبود اگر تلف شود
ضمان بر ساعی است و اگر بعد جفاف نقصان شد از فریضه هرگاه بنا گذاشت
مالک بر احتساب اداء فریضه نقصان را باید بدهد و اگر زاید شد از فریضه
میگیرد از ساعی و اگر متعدد شد انواع ثمر و زبیب احوط و مقتضی عدل
و انصاف دادن از هر نوع است بحصهٔ او و اگر مماکسه کند اجزاء بدادن
نوع واحد قوی است الخامسة اگر بمیرد مالک قبل از ظهور ثمره و یا قبل
بدو صلاح و بوده باشد براو دین چه مستوعب باشد و چه غیر مستوعب
و ظهور ثمره و یا بدو صلاح قبل از اداء دین شد اقوی وجوب زکوة است
بر وارث اگر نصیب بقدر نصاب باشد زیرا که اقوی انتقال شرکة است بوارث
با وجود دین مطلقاً و اگر بمیرد مالک بعد تعلق وجوب زکوة واجب است زکوة
در مال اگرچه دین مستوعب باشد بلکه اگر ترکه کم باشد از برای دین زکوة
مقدم است بر دین السادسة جایز است از برای ساعی از قبل حاکم شرع
[illegible]

۲ ورق لیکه

خرص و تخمین کردن ثمر نخل و کروم بل زرع را بر مالک و فایده خرص جواز تصرفات
از برای مالک کیف شاء بعد از انکه قبول کرده باشد خرص را و وقت خرص بعد از
تعلق وجوب زکوة است و در جواز خرص مالک لنفسه و یا غیر او از عدل
و عدلین بدون اذن حاکم با تمکن از اذن خالی از اشکال نیست احوط
استیذان از حاکم است در خرص کردن فصل هشتم در زکوة مال التجارة
و مراد بان مالی است که منتقل بمالک شود از بعقد معاوضه و قاصد باشد
استرباح و تکسب حین مالک شدن پس اگر مالی مالک شود بحیازه و یا ارث
و یا هبه و صداق و یا قاصد ربح و تکسب در زمان مالک شدن نباشد
بلکه مالک شدن بعنوان ذخیره باشد اگرچه بعد قاصد تکسب شود از موضوع
مال التجارة خارج است علی الاقوی و تعلق زکوة باین موضوع مشروط است
بمقدار نصاب نقدین باشد از نصاب اول و ثانی انها اگر مال التجارة خریده
شده است بنقدین نصاب خودش معتبر است و اگر خریده شده است بمتاع
تقویم میشود بنقدین و با نصاب هر کدام موافق شد اخذ باو میشود
و هم مشروط است که در تمام سال از سرمایه کم نشود پس اگر کم شود در بعض
سال و لو بمقدار قیراط از سرمایه زکوة در او نیست و هم مشروط است بمضی
حول بان معنی که گذشت در سابق و باید در تمام حول از سرمایه کم و نقصان
نشود و بقاء نوعی کافی است یعنی تبدیل بشیء دیگر مضر نیست و بقاء شخص
شرط نیست چنانچه بلوغ صاحب مال شرط نیست و اما اشتراط عقل در ان

كلام است نسبة بمشهور دادند عدم اشتراط او وتمكن در تصرف شرط است
مطلقا اگرچه بعضی مناقشه کرده‌اند است در اشتراط او و بعد از تحقق شرائط اقوی
استحباب زکوة مال التجارة است و اقوی تعلق زکوة بذمه مالک است یعنی
مضی حول با شرائط دیگر سبب میشود از برای اشتغال ذمه مالک بمقدار ربع
عشر از قیمة مال التجارة و هرگاه مالک شد مال التجارة یکی از نصب زکوة را مثل
آنکه مالک چهل گاو شد و مضی حول شد زکوة واجب است و زکوة تجارة
از میان رفت زیرا که در این صورت مناط و عبرة زکوة مالی است بلی اگر
معاوضه کند همین چهل گاو را اگر شش ماه گذشته نزد مالک گذشته بر چهل
گاو دیگر بجهة تجارة وجوب زکوة مالی از میان برود زیرا که زکوة مالی
معتبر است در او بقاء شخص مال در تمام حول بخلاف زکوة تجارة علی الاصح
زیرا که گذشت که معتبر در او بقاء نوعی است و در زکوة مالی دین مانع از وجوب
زکوة نیست بجهة اینکه دانستی تعلق او بعین و اما زکوة تجارة دین مانع است از او
بناء بر تعلق او بذمة کما هو المختار و اما علی القول الاخر حال او مثل حال مالی است
مقصد ششم در مستحقین زکوة است و آن هشت صنف هستند اول و دوم
فقیر و مسکین و فرق بین آنها اینستکه ثانی حال او بدتر و احتیاج او بیشتر است
از اولی و در مقام زکوة ثمره از برای این فرق نیست و در جاهای دیگر مثل نذر
و عهد و وصیة فایده دارد و معیار در فقر و مسکنة در باب زکوة مالک نبودن
قوت یک سال است نسبة بحال خود و زی خود نه فعلاً و نه قوة پس اگر

کسی قادر بر مؤنه یکسال خود حسب حال و زی بوده باشد چه فعلاً و چه قوة
حرام است بر او گرفتن زکوة و اگر قادر بر مؤنه خود باین کیفیة نباشد
مثل آنکه مقداری از حاصل ملک دارد و یا مقداری تحصیل میکند از کسب لایق
بحال و لکن وافی بمؤنه سال نیست جایز است اخذ بقیه را از زکوة و در زاید
اشکال است و لازم نیست بر او صبر کردن تا آخر سال بلکه جایز است قبل از تمام شدن
و همچنین لازم نیست فروختن ملک و اسباب کسب خود را مثل مالهای مکاری و
گاوهای کاری هرگاه فروخته شود وافی بقوت سالیانه میکند بلکه زیادتر
و از این قبیل است کتب علمیه و فروش و ظروف و البسه که محتاج الیه میباشد از
برای شخص و هرگاه شخص قادر بر کسب حسب زی خود مشغول شود بتحصیل
اگر آن کسب منافی با تحصیل نباشد حرام است بر او اخذ زکوة و اگر آن کسب
منافی باشد اگر تحصیل بر او واجب باشد جایز است برای او گرفتن زکوة
و اگر تحصیل مستحب باشد در گرفتن زکوة اشکال است بلکه حرمة قوی است
و همچنین محل اشکال است گرفتن زکوة از برای کسی که قادر بر کسب لایق
بحال است و لکن کسالت میکند در کاسبی کردن بلکه احوط نگرفتن است
و اگر کسی دعوی فقر نکرده گرفتن کند قول او مسموع است خصوصاً که حال
او را قبل از این بغناء دانسته نشده باشد چه فحص و بحث ممکن باشد
و یا ممکن نباشد و لکن احوط در فرض مسبوق بغناء با امکان فحص ترک
فحص نشود و اگر بعد از دادن زکوة معلوم عدم استحقاق و غنی بودن شد

اگر عین باقی است پس میگیرد و اگر تلف شد گیرنده ضامن است اگر بعنوان زکوة گرفته
باشد و اگر ممکن نشد پس گرفتن از گیرنده عین و یا بدل او اگر دهنده امام و یا نائب
امام است ضامن نیست و اگر مالک است ضامن است علی الاحوط و حکم چنین است
اگر معلوم شود که فقیر و یا واجب النفقه بودن او بر مالک و یا هاشمی بودن در
وقتی که دهنده زکوة غیر هاشمی باشد که باید پس بگیرد عین با بقاء عین
و مثل و قیمت را با تلف او و واجب نیست اعلام نمودن فقیر باینکه مدفوع
زکوة است خصوصاً مستحق کسی باشد که خجالت میکشد و اهل رفعت و عزت است
بلکه بهتر آن است حسب ظاهر بعنوان صله و هدیه باشد نسبت باهل رفعت و
در واقع زکوة سیم از اصناف مستحق عاملین و آنها کسانی هستند که سعی و زحمت
میکشند در جمع کردن زکوة باذن امام ع و باید مکلف و شیعه و عادل باشند
و بنی هاشم نباشد بلکه حر باشد و مجتهد بودن احوط است خصوصاً بمسائل
محتاج الیه اگرچه قوی کفایة معرفة حاصل از سؤال است چهارم از اصناف
مؤلفة است و آنها علی المشهور کفارند که بدادن زکوة بآنها مایل میشوند بجهاد
و یا بدین اسلام و یا مسلمانانی هستند که عقاید آنها ضعیف است که
بدادن زکوة قوة در عقاید پیدا خواهد شد پنجم از اصناف رقاب
هستند یعنی بدادن زکوة آزاد شوند و آن سه طایفه است اول مکاتب که عاجز
باشد از اداء مال الکتابة چه مطلق باشد و چه مشروط و چه بمولی بدهد
بلاواسطه و چه بعبد بدهد و او بدهد برای مال الکتابة بمولی و اگر داد از برای

اداء وجه الکتابة و مصرف دیگر کرد احوط بلکه قوی است استرداد از آن و اگر
داد عبد بمولی از جهة اداء مال الکتابة و بعد عاجز شد از اتمام و مولی
استرقاق کند عبد را ظاهر عدم جواز استرداد است و ثابت میشود مکاتبه
بنفس دعوی عبد من دون قیام بینة بر آن و بعید نیست کفایة تصدیق
~~عبد مر او را فصلا از تکذیب~~ مولی دوم عبدی است که در شدت و
تنگی باشد بجهة کثرت خدمت آقای خود و یا کسی را که آقا بر او مسلط
کرده که سخت میگیرد بر او پس جائز خریدن او از وجه زکوة و آزاد کنند
او را تا از شدت خلاص شود و مرجع در شدت عرف است سیم خریدن
بنده را از وجه زکوة و آزاد کردن او و آزاد در وقتی که مصرف دیگر از مستحقین
برای زکوة نباشد و الا محل اشکال است ششم از اصناف غارمین
هستند و مراد بآن مدیونین‌اند هستند که عاجز باشند از اداء بشرطی که
برای معصیت قرض نکرده باشد سواء اینکه برای واجب یا مستحب
قرض کرده باشند و یا برای مباح و یا مکروه قرض کرده باشد و اگر قرض
برای معصیت بوده و یا مصرف آن معصیت بوده جائز نیست اداء
آن از زکوة بلکه توبه کردن فایده ندارد علی الاقوی بلی از سهم فقیر
میشود داد نه از سهم غارمین هرگاه متصف بفقیر باشد بآن معنی که گذشت
و مراد بدین مطلق اشتغال ذمه است نه خصوص قرض و اگر کسی قرض
کند برای اصلاح ذات البین و بعبارة اخری برای مصالح عامه مسلمین

۲ مر عبد را

٢ان محل

اگر قرض نشود فتنه در عامه مسلمین ظاهر میشود مثل اینکه مالی تلف شده
و متلف معلوم نیست و مثل کسی کشته شده است و قاتل معلوم نیست
و یا پلی و یا مسجدی خراب شده و قرض کرده برای اصلاح این امور است
و عاجز از اداء شده جائز است اداء آن از سهم غارمین و اگر کسی قادر
بر مؤنه سال خود هست و لکن عاجز از اداء دین است علی الاحوط واجب
بر او اداء دین است از مال خود و بعد بگیرد از سهم فقراء از برای قوت خود
و اگر مدیون از سهم غارمین گرفت و او را مصرف دین نکرد جائز نیست بلکه
لازم است رد آن از او و لازم نیست دادن زکوة بخود مدیون تا بدهد برای دین
بلکه جائز است دادن بداین اگرچه مدیون نفهمد و اولی اظهار کردن است و
و جائز است احتساب از زکوة اگر طلب داشته باشد از کسی که عاجز از اداء باشد
چه اینکه عاجز از اداء واجب النفقه دهنده زکوة باشد یا غیر او و چه واجب النفقه
احدی نباشد و دعوی دین بدون بینه غیر مسموع است بلی اگر واین
تصدیق او را کند بعید نیست مسموع بودن بدون بینه هفتم از اصناف
سبیل الله است و آن عبارت است از هر چیزی وسیله شود بخیر و ثواب خداوند
عالم و از جمله جمله او جهاد است نه منحصر بجهاد است علی الاظهر پس
جائز است صرف این سهم را در مؤنه حجاج و زوار با عجز آنها و در مسجد
و مدرسه و قنطره و کتب علمیه حقه و غیر اینها هر چیزیکه وسیله ثواب
باشد هشتم از اصناف ابن سبیل است و مراد باو ابناء طریق یعنی مصاحب طریق و مسافر که

عاجز

عاجز شده اند از وصول بوطن و یا بمحلی که میتوانند تحصیل ما یحتاج خود کنند بجهة
تلف شدن مال آنها در سفر بسبب سرقت و یا گم شدن مال او در سفر و یا تمام شدن
نفقه او پس جائز است دادن زکوة بآنها تا برسند بمحل خود و یا بمحلی که
متمکن هست از نفقه بجهة اعتباری که دارند در آن محل و اگر زاید از حاجة
شد رد کند بحاکم شرع و یا وکیل او که مصرف کند [illegible] بمالک و وکیل او و علی
الاظهر موجود از این اصناف در ازمنه غیبت غیر از عاملین و مؤلفه
قلوبهم ٢ بناء بر اختصاص او بکفار کما هو المشهور و معتبر است در جمیع اصناف

٢ باشند

ایمان اثنی عشری بودن غیر مؤلفه پس جائز نیست دادن زکوة بسائر
فرق اگرچه از مستضعفین باشند یعنی معاند با حق نباشند و اطفال
شیعه در حکم شیعه اند اگرچه احد طرفین از پدر و یا مادر شیعه باشند
چنانچه اطفال سائر فرق در حکم والدین خودشان است و باید زکوة
داد باولیاء طفل هر کس که ولی شرعی آن طفل است و اگر مخالف داد زکوة را
باهل مذهب خود مجزی نیست و ثانیاً باید بدهد بفقراء شیعه ٢ اگرچه باقی
عبادات او مجزی و مسقط تکلیف است بعد از آنکه تقصیری در آنها
حسب مذهب خود نکرده باشد و همچنین مجزی نیست اگر مخالف زکوة خود را
بدهد بشیعه در حالی که مخالف است علی الاقوی و مجنون در حکم صبی است
و اما اعتبار عدالت در بعضی صنف بلا اشکال است مثل عاملین و عدم
اعتبار او در بعضی از اصناف مثل مؤلفه و فی سبیل الله نیز بلا اشکال است و در غیر اینها

٢ بعد از وقت [illegible]

محل خلاف است بعضی اعتبار کردند عدالت را و بعضی اعتبار کردند اجتناب از کبائر را و لو مصر بصغائر
باشد و لکن مشهور بین متاخرین عدم اعتبار عدالت است و اقوی همین و لکن مراعات
احتیاط اولی است و همچنین معتبر است در گیرنده زکوة اینکه واجب النفقه زکوة دهنده
نباشد چه وجوب شرعی مثل پدر و مادر و اجداد و اولاد و اولاد اولاد و غلام و
کنیز و چه وجوب ذمی مثل زوجه دائمه بلکه جائز نیست برای غیر مالک زکوة بدهد
بغلام و کنیز مگر در مقام اضطرار از سهم سبیل الله و رضایت مولی در اینوقت
شرط نیست بلی دیون واجب النفقه را میشود از سهم زکوة داد و هم کتب علمیه از برای او
خرید اگر محتاج باشد باو و ظاهراً جائز است دادن زکوة بواجب النفقه از جهة
توسعه بعد از اداء مقدار واجب از نفقه و کسوة چنانچه اعانت آنها جائز است
از زکوة برای سفر زیارت از سهم سبیل الله و جائز نیست بزن ناشزه فقیره زکوة
دادن مطلقا چه شوهر او باشد و چه غیر شوهر او باشد دهنده زکوة زیرا که
قادر است بر اطاعت و اطاعت کند و نفقه بخورد و جائز است برای زن
که زکوة خود را بشوهر فقیر خود بدهد اگرچه مصرف در نفقه زوجه کند و
جائز است دادن زکوة باشخاصیکه واجب النفقه هستند بوجوب شرعی
غیر از غلام و کنیز هر چند امتناع در نفقه آنها منفق نداشته باشد
مسئلهٔ مهمه اگر کسی طالب علم باشد و پدر و مادر دارد و آنها غنی هستند
و لکن نفقه و کسوه او را نمیدهند اگر تحصیل کند و اگر تحصیل را ترک کند
برادر در نفقه میدهند چنین کسی هر گاه متمکن باشد از کسب غیر منافی با تحصیل

بر تقدیر

بر تقدیر عدم وجوب باشکالی نیست در حرمت اخذ زکوة و هر گاه متمکن نباشد
از کسب غیر منافی با تحصیل اگر تحصیل واجب نباشد باز جائز نیست اخذ
زکوة و اگر واجب باشد جائز است اخذ زکوة و بعید نیست وجوب تحصیل در
این ازمنه از برای صاحبان استعداد بهر نحوی ممکن باشد و شرط است در
گیرنده زکوة از غیر هاشمی اینکه از بنی هاشم نباشد در حال اختیار یعنی کسانیکه
منسوب باشند بهاشم جد پیغمبر از طرف پدر پس کسانیکه منسوب بآن
بزرگوار هستند از طرف مادر و یا از اولاد مطلب هستند جائز است گرفتن آنها
زکوة از غیر هاشمی و خمس بر آنها حرام است چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد
و اگر ضرورت عارض شود برای هاشمی بجهة نبودن خمس و زکوة مثل خودشان
و یا بجهة ندادن جائز است اخذ زکوة از غیر هاشمی باندازه سد رمق و رفع
ضرورت و در زاید از آن محل خلاف است و احتیاط لا ینبغی ترکه و اما سائر
صدقات غیر از زکوة از ٢ واجبه حتی زکوة مستحبه اقوی عدم حرمت آنها است
بر سادات ذوی العز و الاحترام و اما نسبة به پیغمبر و ائمه بر ما نیست
بیان تکلیف آنها اما متولی اخراج زکوة مقرونا بقصد قربة منحصر است در
مالک و وکیل از مالک و لکن شرط است در وکیل مالک امین و عادل باشد پس
جائز نیست بدست غیر امین و فاسق دادن مال فقراء را و اما من یدفع الیه
لیصرف فی مصارفها و مواردها منحصر است در امام ع و وکیل امام ع که عامل
میگویند او را در زمان حضور و یا فقیه جامع الشرائط در زمان غیبت پس اگر امام ع

٢ صدقات واجبه مثل کفاره و نذر و صدقات مستحبه

ویا عامل او مطالبه کند از مالك زکوة را واجب است بر او دفع زکوة بسوی
انها واگر فقیه در زمان غیبت مطالبه کند زکوة را اقوی وجوب دفع است
بسوی او مثل امام علیه السلام ولکن مشروط است که مامون باشد یعنی حیله
شرعی نکند در حلال کردن زکوة برای خود با غنی بودن و واجب نیست
بسط کردن زکوة را بر اصناف بلکه جائز است دادن تمام زکوة را بصنف
واحد بلکه بیك نفر از صنف واحد منظور بمقام ذکر مسائل چندی است
الاولی اقوی جواز نقل زکوة است از بلد مالك خواه مستحق موجود باشد
در بلد یا موجود نباشد بسوی غیر بلد لکن نقل با وجود مستحق سبب
ضمان است اگر تلف شود واگر نقل با عدم وجود مستحق شد و ممکن از
مصرف دیگر نشد و طریق هم امن شد ضمان هم نیست در صورت تلف
واگر طریق غیر مامون شد و تلف شد ضامن است و کفایت نمیکند
اذن فقیر در حمل در سقوط ضمان علی الاقوی بلی اذن ولی فقراء
کافی است در سقوط ضمان و مؤنه نقل بر مالك است بلی در صورتی
که مصرف زکوة ممکن نباشد و حفظ ان هم در بلد متعذر باشد در این
وقت مؤنه نقل محسوب میشود از زکوة الثانیة اگر بوده باشد مالی از برای
شخص در غیر بلد سکنای خود افضل صرف زکوة ان است بر فقراء بلد
مال اگرچه جائز است نقل ان الی غیر بلد المال چه ان بلد مالك باشد و
یا غیر ان با ضمان مخلص کلام مناط در زکوة مال بلد مال است در جواز نقل

٢ بلد

وعدم جواز

وعدم جواز نقل واما زکوة فطره مناط و عبرة بلد زکوة دهنده است و بعبارة
واضح عبرة مکان زکوة دهنده چه ان مکان بلد او باشد و یا نباشد مثل
انکه مسافرت کرده زیرا که تعلق فطره بذمه است هر وقت رؤیت هلال
شوال شد در هر کجا باشد زکوة واجب میشود واگر تعیین زکوة فطره در
که خارج از بلد زکوة دهنده است متعین میشود حال او در جواز نقل و عدم
جواز نقل مثل حال زکوة مالی است اقوی که گذشت جواز نقل است ولکن احوط
عدم نقل است الثالثة جایز است از برای مالك عزل و تعیین زکوة در
مال المخصوص چه با وجود مستحق در بلد و چه با عدم وجود مستحق در بلد
بلکه افضل عزل و تعیین است ولکن بعد عزل امانة میشود نزد مالك
و ثمره او عدم جواز تبدیل بغیر او واگر تلف شود ضامن نیست مگر با تعدی
و تفریط واگر بقبض ولی فقراء داد برائة ذمه برای مالك حاصل
میشود اگرچه تلف شود بعد قبض از جهة تعدی و تفریط الرابعة
اگر مملوك خریده شود از زکوة با نبودن مستحق و ازاد کرده شود و بعد
کسب کند و تحصیل مال کند نسبی و وارثی نداشته باشد ولو بعیدا وارث
او علی الاقوی فقراء است باید مال او را بفقراء داد بخلاف مملوك که
تحت شده باشد و خریده شود از زکوة که وارث بعد از نبودن وارث
نسبی و ضامن جریره امام علیه السلام است علی الاظهر الخامسة هرگاه جمع شود
در مستحق دو سبب یا سه سبب که هر یك از انها سبب استحقاق زکوة هستند مثل فقر

٢ بلد کرد

و دین و کتابة جایز است علی الاقوی عطاء زکوة برای هر سبب السادسة حدی نیست
از برای دادن زکوة در طرف کثرة بلکه جایز است دادن زکوة زاید از غناء
او ولکن دفعة بلی اگر داده شود باندازه که غناء بان معنی که گذشت
حاصل شود از برای او دیگر جایز نیست دادن زاید و اما طرف قلة در زکوة
فضه بفقیر واحد جائز نیست کمتر از پنج درهم که نصاب اول نقره است و
بعد از دادن نصاب اول جائز است که کمتر دادن از ان مقدار که یك درهم
یا دو درهم و یا سه درهم باشد و مشهور الحاق کردند طلا را به
نقره که در نصاب اول او کمتر از نصف دینار نه دهند و در نصاب بعد
تخییر است در دادن این مقدار و کمتر و این احوط است و همچنین احوط است
این حکم در غیر ذهب و فضه از نصاب انعام و غلات السابعة کراهت
دارد از برای مالك انکه طلب کند از فقیر تملك چیزی را که دفع کرده
بفقیر من باب صدقه اگرچه صدقه مستحبه باشد بلی اگر فقیر بخواهد بیع
کند او را بعد از قیمت رسانیدن و مالك بخرد کراهتی ندارد و همچنین
کراهت ندارد شراء مالك هرگاه زکوة جزء از حیوانی باشد که ممکن نباشد
انتفاع فقیر با او و غیر مالك هم نمیخرد و یا ضرر برسد بمالك بسبب خریدن
غیر مالك الثامنة در اموال که حول معتبر است مثل نقدین و انعام واجب
میشود زکوة بوجوب ~~[illegible]~~ بعد از دخول ماه دوازدهم علی الاقوی
بلکه گذشت که ماه دوازدهم حساب میشود از سال دیگر نه از سال اول

٢ دادن کمتر

السفراری

وفاقا

وفاقا للجماعة واقوی جواز تاخیر زکوة است بعد از حول چه عزل و اخراج کرده باشد
و چه نکرده باشد و چه افراجا باشد و چه بجهة سبب از اسباب مثل انتظار جمع
شدن فقراء و انتظار افضل و انتظار کسی که هر سال از او زکوة میگیرد
ولکن تاخیر باندازه باشد که نگویند او را مسامح و حابس زکوة مثل دو ماه
و یا سه ماه و چهار ماه و گاهی تاخیر واجب میشود بجهة نبودن مستحق و
بجهة خوف از ظالم که اگر ملتفت شود میگیرد واگر تقدیم زکوة قبل از
وقت جایز نیست علی الاقوی بلی اگر قرض بدهند بمستحق قبل از وقت
و در وقت زکوة حساب کنند زکوة بعد از انکه دهنده و گیرنده و مال
متصف بصفات معتبره در مزکی بکسر و فقیر و مال باقی باشد بنای
خوبست واگر قبل از وقت زکوة داد بقصد او جهلا لازم بر گیرنده رد
عین مع بقاء او و مثل و قیمت با تلف التاسعة اگر کسی مالی داشته باشد
که بحد نصاب بوده و بعضی از ان مال را قرضا بکسی داد و ان مال باقی ماند
نزد مقترض بدون انکه تصرف در ان بکند و مضی حول شد لازم نیست
علی الاقوی بر مالك که ضم مال قرض کند با مال موجود نزد خود و زکوة
بدهد خاتمه در نیة است و معلوم است که زکوة از جمله عبادات است
و نیت در او مثل سایر عبادات معتبر است و کلام در نیة در دو جهة است
اول در نیة کننده و ثانی در کیفیة نیت اما الکلام در جهة اولی متصورات
بصور چند اول انکه مالك [illegible] مباشر اخراج و ایصال شود باید قاصد

الفقر

٢ خودش

دادن زکوة باشد تا زمانی که بفقیر رسانیده شود و بعد از آن اگر قصد خود برگردد
ضرری ندارد دوم خودش مباشر اخراج و عزل زکوة باشد ولکن وکیل معین
کند از برای تقسیم کردن بفقراء اگر در این فرض هم مباشر نیة زمان دفع بفقیر
خودش شد صحیح است و اشکالی ندارد اگر چه وکیل نیة زکوة نکند و اگر
عکس شد یعنی مباشر نیة وکیل شد زمان دفع و او نیة نکرد بلکه از قصد
خود برگشت زکوة حساب نمیشود علی الاقوی بلی اگر از قصد برنگشت و یا
نیة کرد علاوه از نیة وکیل بتعیین به برائة حاصل است سیم مباشر اخراج
و عزل خود مالک باشد و داد بامام ع و یا بساعی در زمان حضور و یا بفقیه
جامع الشرایط در زمان غیبة بعنوان زکوة و بعد از قصد برگشت ضرر بصحة
زکوة و اسقاط تکلیف از آن ندارد چه اینکه امام ع و ساعی و فقیه قصد زکوة
در مقام دفع بفقراء بکنند و یا نکنند زیرا که ایشان ولی فقراء هستند و
بدادن آنها بقصد زکوة اسقاط تکلیف میشود و اگر مالک و یا وکیل او
زکوة داد بفقیر بدون نیة اگر عین مال موجود است نزد فقیر نیة زکوة
کند کافی است و اگر موجود نباشد و تلف و یا اتلاف شده باشد اگر گیرنده
عالم بعدم نیة باشد ضامن است و حساب کرده میشود مثل و قیمة زکوة و اگر
جاهل باشد اوجه تفصیل است بین تلف و اتلاف در صورة اولی ضمان
نیست و در ثانیه ضمان است و اما کلام در جهت ثانیه پس آنچه لازم است در
مقام نیة قصد قربة یعنی اتیان فعل بداعی امر پروردگار عالم و تعیین نوع
آنچه

۲ کردن

آنچه دفع میکند بفقیر زکوة است و یا کفاره و یا خمس بلکه احوط تعیین کمّ آنکه زکوة
مال است یا زکوة فطره و همچنین وجوب و ندب لازم نیست و محتاج نیست به
تعیین کردن صنف در زکوة مالیه با اینکه زکوة گوسفند است و یا زکوة شتر
و یا زکوة نقدین بلکه با اتحاد نوع حق و لو مردد باشد بین نوعین در دو قسمیکه
ذو حق و مستحق واحد باشد تعیین لازم نیست مثلا اینکه میداند ذمه او
مشغول است به دو قران ولکن نمیداند که بسبب اشتغال زکوة است و یا کفاره و
مستحق هر دو نوع فقیر است در این فرض لازم نیست تعیین بلی اگر بعد از
علم باشتغال بدو قران بسبب مردد شود بین نوعین که مستحق مختلف میشود
مثل زکوة و خمس باید دو دو قران بدهد یکی بسید و یکی بغیر سید مگر مشغول
الذمه سید باشد که در اینصورت دادن یک دو قران بیک نفر سید از
باب تفاضی الذمه کافی است و ذکر کردم که تعیین صنف لازم نیست
باین معنی اگر صاحب دو نصاب مثلا شد یکی چهل گوسفند و دیگری
پنج شتر که برای هر یک یک گوسفند باید بدهد اگر در مقام دفع تعیین
کرد برای گوسفند همان متعین میشود و برای شتر گوسفند دیگر
و اگر در مقام دفع بعنوان زکوة داد و معین نکرد اقوی احتساب آن
گوسفند است برای هر دو علی وجه التوزیع یعنی نصف آن برای گوسفند
و نصف دیگر برای شتر و نیست از برای او تعیین کردن برای یکی از آنها
بعد از اینکه دفع بعنوان کلی باشد و اگر مالی داشته باشد غایب و زکوة

۲ نرود

او را بدهد و این طور نیة کند اگر مال غایبم سالم باشد این مدفوع
زکوة باشد و اگر تلف شده باشد صدقه مستحبه باشد اسقاط تکلیف میشود
و ضرر ندارد ۲ در این مقام و هم صحیح است اگر نیة کند که مدفوع زکوة باشد
اگر مال غایبم سالم باشد و اگر معلوم شد که تلف شده و عین مدفوع
باقی باشد اخذ میشود از او و اگر مال دیگر دارد حساب میکند از برای او
و اگر تلف و اتلاف شده باشد اگر قابض عالم بوده به تلف ضامن مثل و قیمة است
و اگر جاهل بوده اوجه تفصیل است بین تلف و اتلاف در صورة اولی ضمان
نیست و در صورة ثانیه ضمان است هذا تمام الکلام فی زکوة المال اما
کلام در زکوة فطره و آن نیز از واجبات مؤکده است و از اخبار مستفاد میشود
که آن شرط قبول روزه رمضان و موجب حفظ نفس و مطهر جسم و قلب است
از قذارت معنویه و بیان او در ضمن چند فصل است فصل اول در
دهنده زکوة فطره است و معتبر است در او بلوغ و عقل و حریة پس
واجب نیست بر طفل نه از برای خود او و نه از برای کسیکه عیال او محسوب
میشود بلکه استحباب اخراج آن از مال طفل نسبت بمولی ثابت نیست
اگر چه بگوییم او را در زکوة مال الطفل و هم واجب نیست بر مجنون و بنده
و کنیز چه قن باشد و چه تشبث بحریة کرده باشد مثل ام الولد و مکاتب
مشروط و مطلق آنچنانیکه هیچ چیز از او آزاد نشده باشد بلی اگر
بعض او آزاد شده احوط اگر نگوییم اقوی واجب بر او است باندازه که
آزاد

۲ خالی از وجه نیست

آزاد شده است و ما بقی او بر مولی و هم چنین است واجب نیست بر کسیکه مغمی علیه
باشد قبل از دخول شب عید و بعد از دخول شب عید بهوش آمده باشد علی
الاظهر و همچنین معتبر است در دهنده زکوة غناء یعنی مالک بودن قوت
سالیانه خود و عیال خود فعلا و یا شأنا بلکه محتمل علاوه مالک بودن مقدار
فطره هم زاید از قوت سالیانه ۲ و با اجتماع شرایط واجب است اخراج زکوة
کند از خود و از هر کس که عیال او است سواء اینکه بوده باشد واجب
النفقه او مثل زن و مملوک و پدر و مادر و اولاد یا نبوده باشد واجب النفقه
او مثل سایر ارحام و اجانب و ضابط در وجوب در واجب النفقه حکم فعلیت
نفقه است مثلا اجانب فقط فی محله وجوب نفقه شرعا کافی نیست علی الاقوی پس
اگر زن و یا غلام در شب عید از عیالات او محسوب نشوند فطره آنها
واجب نیست چه از عیالات دیگری محسوب شوند و یا نشوند و اگر معیل کسی
باشد که بر او فطره واجب نیست بجهة صغیر بودن و یا فقیر بودن واجب
نیست بر او فطره عیال حکم بلی اگر عیال خودش غنی باشد اقوی وجوب
فطره است از مال خود و اما اگر معیل غنی باشد و جامع شرایط وجوب
باشد فطره عیال ساقط است چه اداء فطره معیل بکند و یا نکند و اما
ضیف در عرف عام کسی را گویند که نازل شود در خانه کسی بجهة خوردن
خواه صاحب منزل دعوت کرده باشد او را و یا دعوت نکرده باشد و
کفایت میکند در صدق ورود او در منزل میزبان قبل از رؤیة هلال شوال

و بودن او در انجا بعد از رؤیت ولو تمام شب را نماند و چیزی نخورد از
صاحب خانه علی الاقوی و عیال بودن در او معتبر نیست اگر چه جماعتی
فرموده‌اند بلکه نسبت باکثر داده‌اند پس اگر کسی داخل منزل کسی شد بعنوان
ضیف و مهمانی و ماند در انجا فطره او بر صاحب خانه نیست اگر هم چیزی
بخورد بلکه فطره او با خودش هست چنانچه واجب نیست فطره غیر بر
کسیکه طعام بفرستد برای او در شب عید قبل از رؤیت هلال و فطره
ضیف بر میزبان است در وقتیکه شرایط در مهمان دار جمع باشد
خواه میزبان بدهد فطره مهمان را و یا ندهد و خواه مهمان غنی باشد
و یا نباشد بلی اگر میزبان فقیر باشد و مهمان غنی لازم است بر خود مهمان
فطره دادن و اگر در صورت غنی بودن میزبان مهمان فطره خود را
بدهد چه علی وجه اصالة و چه علی وجه النیابة تبرعا بدون اذن میزبان
سبب سقوط فطره از میزبان نمیشود بلی اگر بدهد با اذن میزبان جماعتی
فرموده‌اند سقوط را از میزبان و نزد حقیر محل اشکال است احوط عدم کفایت
در سقوط است و مثل مهمان است حکم عیال چه واجب النفقه باشد و چه
نباشد با وجود غناء معیل در سقوط فطره باداء عیال غنی و عدم سقوط و
اگر معیل فقیر ادا و فطره از عیال غنی کرد علی وجه استحباب در سقوط فطره
از عیال در این صورت محل خلاف است احوط اگر نگوییم اقوی عدم سقوط است
و مستحب است از برای معیل فقیر دادن فطره خود و عیال را و اگر چه نزد او
نباشد

نباشد مگر بمقدار فطره یکنفر جایز است هر یک بدیگری بدهند تا اخر یعنی
دست بدست بگردانند و اخری میدهد بفقیری غیر خودشان باشد و ظاهر
این است که هر یک فطره مستقل باشد و لازم است نیت فطره هر یک کنند و ولی
صغیر از جانب صغیر نیت کند مسائل چندی مناسب مقام است لابد است از تنبیه
بر او اولی اگر کسی متکفل مخارج کسی شود در خانه دیگری و یا در شهر دیگر
و خرجی میدهد برای او فطره انکس بر خرجی دهنده لازم نیست و اگر بطریق
متعارف در نفقه عیال با او رفتار میکنند در خوراک و پوشاک فطره او بر
مخارج دهنده لازم است ثانیه اجیر و نوکر که در خانه نگاه میدارند
اگر بطریق متعارف عیال با و نفقه میدهند و از عیال محسوب شوند فطره
او بر اقا است و اگر پول میدهند از باب اجرت و مخارج بعهده او است
فطره او بر اقا لازم نیست ثالثه حضور شخص در وجوب فطره لازم
نیست بلکه لازم فطره عیال غایب است در وقتیکه از عیال او محسوب
شود و هر گاه شک شود در حیوة غایب استصحاب بقاء حیوة او میشود
و همچنین اگر شک شود در باقی بودن بر عیالیت فصل دوم در
جنس فطره است و مقدار ان اما اول ضابط در جنس مجزی و کافی
در فطره انست که انچه قوت غالب بنی نوع انسان است مثل غلات اربع
و برنج و ارزن و نخود و عدس و شیر و کشک و امثال اینها نه مثل خیار
و چغندر و خربوزه و شیره و هندوانه و امثال اینها خواه قوت غالب

شخص باشد و یا نباشد پس جایز است کسانیکه قوت غالب برنج است غیر
برنج بدهند و یا قوت غالب انها غیر برنج است برنج بدهند و کسیکه قوت غالب
او بالاتر است پست‌تر بدهد و کسیکه قوت غالب او پست‌تر است بالاتر بدهد
و جایز است دادن فطره عیالات متعدده از اجناس متعدده و اما دادن
فطره یکنفر را مرکب از دو جنس احوط عدم کفایت است و کافی است اخراج
قیمت اجناس مذکوره در فطره خواه قیمت جنس بلند را بدهد و یا قیمت جنس
پست را بدهند و در کفایت نصف من از گندم بعنوان قیمت از یکمن جو
محل اشکال است احوط ان است که این طریق نکنند و در قیمت تحدید از شرع
نرسیده و مرجع قیمت سوق بلد است و افضل دادن خرما است
و بعد از او کشمش است و بعد از او قیمت سوق بلد است قوت غالب بلد است
و اما مقدار فطره یکصاع است از جمیع اجناس حتی اگر بنا گذاشت که شیر
بدهد و قول بکفایت کمتر از صاع در شیر ضعیف و مقدار صاع ششصد و
چهارده مثقال و ربع مثقال است و بحساب من معمول در ایران که عبارت است
از هزار و دویست و هشتاد مثقال است از نصف من چیزی کمتر است
و بحساب حقه معمولی نجف اشرف در سنه ۱۳۳۲ که هشتصد و سی و سه مثقال است
و شصت مثقال از سه وقیه چیزی کم است فصل سیم در وقت وجوب
فطره است و وقت وجوب ان علی الاقوی وقت غروب افتاب است از روز
اخر شهر رمضان که ادراک هلال شوال کنند مکلف در حالتیکه جامع شرایط تکلیف
باشد

باشد پس اگر صبی بالغ شد و مجنون عاقل شد و فقیر غنی شد بعد از رؤیت
هلال اقوی عدم وجوب فطره است بلی احوط دادن او است بعد از
رؤیت و جایز است اخراج فطره بعد از وقت وجوب و افضل اخراج است
بعد از طلوع فجر صادق و بهتر ان است که قبل از نماز عید بیرون کند و اخر
وقت وجوب زوال روز عید است پس اگر در وقت مزبور بیرون نکند
تکلیف با و ساقط بلی احوط انست که اگر بیرون کرد بعد از زوال قصد
اداء و قضاء نکند و همه اینها در صورتی است که عزل نکرده باشد یعنی
تعیین فطره نکرده باشد در وقت در مال خاص نکرده باشد و الا تاخیر
از وقت و در خارج وقت دادن ضرر ندارد خصوصا انتظار افضل و اقرب او
محتاج باشد مگر تاخیر بجدی نهاون باشد و اقوی جواز عزل است با وجود
مستحق و عدم مستحق و تلف بعد از عزل از حیث ضمان و عدم ضمان و جواز
حمل به بیابان بلد دیگر و عدم جواز بنحوی است که گذشت در زکوة مالیه و
معین شدن فطره در جمله مالی که زاید باشد از فطره محل اشکال است و حصول
تعیین در مقدار مساوی خلافی ندارد و در کمتر اگر کلی حسب عدد رؤس باشد
باز خلافی و اشکالی ندارد و اگر کلی از راس واحد باشد حصول تعیین در ان مقدار
خالی از تامل نیست و جایز نیست تبدیل بعد از عزل زیرا که بعد از تعیین با
قصد قربة فطره شد و ولایة دادن برای او است نه تبدیل فصل چهارم در مستحق
زکوة فطره است بدانکه مستحقین این زکوة همان مستحقین زکوة مالیه و لکن احوط

خصوص مساکین و فقراء از شیعه و اقوی عدم جواز دادن فطره است بفقراء سائر از فرق مسلمین اگر
چه ناصبی نباشد و جائز نیست دادن زکوة غیرهاشمی بهاشمی و مناط در هاشمی بودن و
نبودن معیل است نه عیال علی الاقوی پس اگر معیل هاشمی شد و عیال غیرهاشمی
جایز است دادن فطره بهاشمی و اگر معیل غیرهاشمی شد و عیال هاشمی جایز
نیست دادن بهاشمی و اما فطره هاشمی را میشود بهاشمی و غیرهاشمی داد و جایز
نیست کمتر از یکصاع بیک نفر دادن مکرر در وقتیکه فقراء زیاد جمع شوند و فطره
باین کیفیت وافی نباشد در انوقت جایز است بهر یک کمتر از یک صاع دادن
تمام کلام در زکوة والله العالم بحقایق احکامه
فی سلخ شهر شعبان ۱۲۳۳

کتاب الخمس

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه وجوب خمس از ضروریات و واجب کرده خداوند جل شانه از برای پیغمبر اکرم صلعم
و ذریه او عوض از زکوة که اوساخ است اکراما و تعظیما مر اوشان را اگرچه دنیا
جمیعا مال اوشان است پس اگر کسی منع کند از اوشان درهمی یا کمتر با اقرار بوجوب
از جمله ظالمین و غاصبین محسوب خواهد بود و با انکار از جمله کافرین خواهد
بود و بیان او در چند مبحث است مبحث اول در چیزهائی است که
خمس در او واجب است و او هفت چیز است علی الاصح اول غنائم دار الحرب
و مراد بان چیزهاست که مسلمانان بواسطه جهاد با کفار با اذن پیغمبر صلعم
و یا ائمه عم اخذ کنند خواه جمع کنند و یا نکنند و خواه منقول باشد و یا غیر منقول
مثل اراضی و خانها و نحو انها بشرطیکه قابل تملک باشد مثل خمر و خنزیر
نباشد و غصب از مسلم و معاهد نکرده باشند و مراد بمعاهد کافری است
که عقد امان و معاهده شده باشد میان او و پیغمبر و ائمه عم و یا با یکی
از مسلمین که مال و جان انها محترم است و واجب است دادن خمس این
اموال بعد از بیرون کردن مخارجی برای غنیمت شده از جهة حفظ و
حمل و چرانیدن و نحو انها و همچنین بعد از بیرون کردن انچه بکه قرار
داده امام عم بازاء فعلی از افعال بجهة مصلحتی از مصالح و کذا بعد از اخراج

صفایا غنیمت مثل کنیز خوش صورت و شمشیر قاطع و اسب تندرو و زره و همچنین بعد از اخراج
قطایع ملوک زیرا که صفایا غنیمت و قطایع او مال پیغمبر و امام عم است و نصاب بر ان
شرط نیست هر مقدار شد بعد از مستثنیات خمس او باید داده شود و
اما اگر جهاد و قتال با اهل حرب بدون اذن امام عم با امکان اذن باشد مثل
انکه در زمان حضور اوشان است تمام ان مال امام عم و داخل در انفال است و اگر
جهاد و قتال با انها در زمان غیبت شد و اذن ممکن نیست مال انجهاد کننده
بهر نحو باشد خواه بجهة دعوة اسلام باشد و یا بجهة مملکت گیری مثل سلاطین
زمان ما و باید خمس او داده شود نه از بابت غنیمت و همچنین مالی از کفار
حربی دست بیاورند بسرقت چه در دار الکفر و چه دار الاسلام بشرطیکه
بودن ان کافر در دار الاسلام از باب امان و شبه امان نباشد مثل انکه
مسلمی از مسلمانان پناه بدهند یکنفر الی ده نفر را و یا پیغمبر و امام امان
بدهند هر مقداری را چنانچه مذکور است در باب جهاد و همچنین مالی از انها
بدست بیاورند بوجه حیله که باید خمس او داده شود نه از باب غنیمت بلکه
جمیع انها از باب ارباح مکاسب است و خمس بعد از ملاحظه مؤنه سنه است
و از جمله غنیمت خاص است مالی که از کفار گرفته شود بعنوان صلح و فداء
و همچنین مالی از انها گرفته شود بعنوان دفاع وقتیکه هجوم کنند بر مسلمین
ولو در زمان غیبت امام عم باشد و مثل انها است مال ناصب در وجوب خمس
از باب غنیمت بعد از اخذ و مال بغاة بر امام در وقتیکه عسکر جمع او شد و کرده باشد علی الاحوط دویم

مراد بقطایع املاک فی حصه سلطان [illegible]

۲ نصاب

دویم معدن و مراد باو علی الاقوی چیزیست که بیرون اورده میشود از زمین از چیزهائی
خلق کرده شده در ان و گفته میشود باو غیر زمین خواه اصل او از زمین باشد
و یا نباشد مثل نفط و چیوم و نحو ان خواه حاجت بکداختن داشته باشد
و یا حاجت نداشته باشد بکداختن و اب کردن پس واجب است خمس در طلا
و نقره و زبرجد و یاقوت و فیروزج و عقیق و کبریت و نفط و قیر و زاج
و کحل و نمک و زرنیخ و گچ و گل سرشور و سنگ اسیا و گل ارمنی و
غیر ذلک از ان چیزهائی که عقلاء عرفا او را معدن بنامند و اگر
شک در صدق ان شد خمس در ان واجب نیست از اینجهة و داخل
میشود در ارباح مکاسب و خمس ان واجب است بشرایطی که بعد ذکر
خواهد شد انشاء الله تعالی و فرقی ندارد در وجوب خمس در معدن بین
انکه در ارض مباحه باشد و یا در ارض مملوکه و انکه زیر زمین باشد
و یا در ظاهر زمین باشد و انکه عمل بیرون اوردن کبیر باشد و یا صغیر
و انکه مسلم باشد و یا کافر و انکه عاقل باشد و یا مجنون و لکن وجوب
خمس در معدن مشروط است برسیدن معدن بعد از بیرون
کردن مؤنه اخراج و تصفیه به بیست دینار یعنی بقیمت بیست
مثقال طلای مسکوک حسب وقت و زمان بیرون اوردن معدن
و کفایت دویست درهم در وجوب خمس موافق احتیاط است و معتبر
نیست در وجوب خمس که اخراج دفعة واحده باشد بلکه اگر بدفعات بیرون

بیاورند بلکه اعراض شده باشد و بعد عود کند خمس لازم است و اگر
جماعتی شریک باشند در معدن اگر سهم هر یک از شرکا و بقدر
نصاب شد اشکالی و خلافی در وجوب خمس نیست و اگر سهام انها منضماً
بقدر نصاب شد احوط وجوب خمس است و اگر معدن مشتمل شد بر دو
نوع و یا بیشتر و مجموع انها اگر بقدر نصاب شد اگر چه هر یک بقدر
نصاب نباشد خمس لازم است بخلاف انکه اگر معادن متعدده شد و از
چیزی یکی از انها بیرون اورده شده هر یک فی نفسه بقدر نصاب نباشد
خمس لازم نیست بلی خمس لازم است از باب ارباح مکاسب با وجود شرط
و اگر خمس معدن را بیرون کند قبل از تصفیه از همان تراب معدن مجزی
نخواهد بود مگر علم داشته باشد بزیادتی و یا مساوی بودن اجزاء
معدن از جوهر با آن چیزی که بعد از تصفیه بیرون میکند و اگر کسی را
اجیر کند بجهة بیرون اوردن معدن و بیرون اورد خمس بر مستاجر است
نه بر اجیر زیرا که معدن ملک او است اگر چه اجیر قصد خودش کرده باشد
و اگر اخراج معدن در ملک غیر باشد معدن مال صاحب ملک است و خمس
بر او لازم است و چیزی برای بیرون اورنده نیست اگر اخراج بدون
اذن مالک باشد سیم گنج و مراد با و علی الاقوی مالی است که ذخیره
شده باشد در زیر زمین خواه مسکوک باشد و یا غیر مسکوک طلا و نقره باشد
و یا جواهرات و یا غیر انها و توضیح حال موقوف است بر بیان صور و بیان حکم انها بدانکه
گنج پیدا

گنجی که پیدا میشود یا در اراضی دار الحرب است و یا در اراضی دار الاسلام
در صورت اولی محکوم است بملکیة واجد هر چند در او اثر اسلام باشد
و هر چند نباشد و مراد باثر اسلام بودن در گنج سکه سلاطین اسلام و در صورت
ثانیه اگر پیدا شده است در خرابها و کنار رودخانها و میان کوهها
انهم مثل صورت اولی محکوم بملکیة واجد مطلقاً و اگر پیدا شده در معموره
ولکن مالک ندارد مثل یافت شدن در شارع عام و در قبرستان
و در مسجد و امثال انها انهم علی الاقوی مال واجد است مطلقاً در جمیع
صور مذکوره خمس را بدهد بقیه مال واجد است و احتمال لقطه و مجهول
المالک در صورت بودن در او اثر اسلام ضعیف است و اگر یافت شده
باشد در ملک مالک معین اگر ان ملک مال خود واجد است و تحصیل کرده است
او را با حیاء انهم مال واجد است مطلقاً و خمس او را بدهد مثل سابق و اگر
تحصیل کرده باشد او را بخریدن از اشخاص معین و لکن از قرائن خارجه
معلوم است که مال انها نیست مثل مسکوک است بسکه سلاطین قدیمه
از اسلام و کفر انهم مثل سابق مال واجد است بعد از اداء خمس و اگر
قرائن موجود نباشد بر عدم ملکیت سابق و احتمال برود مال
فروشنده های سابق باشد فحص لازم است اگر بایع مدعی ملکیة شود
و محتمل شود بر باشد صدق او قول او مسموع و معتبر است و اگر نفی ملکیة
از خود کند اگر در ان مال نه خود اثر اسلام نباشد مال واجد است و خمس او را

بدهد و اگر اثر اسلام در او باشد حکم مجهول المالک بر او جاری کند
و مثل این مذکورات است اگر ان ملک مال غیر واجد باشد از مال مالک
بودن و مال واجد بودن و مجهول المالک بودن و ملحق است بگنج
اگر کسی ماهی خرید و یا شکار صحرائی خرید در شکم ان بعد از ذبح در شکار
و شکافتن او در ماهی مالی یا نقدی پیدا شد مال واجد است چه از قبیل
جواهرات باشد و چه از قبیل نقود مسکوک بسکه اسلام یا نباشد و
همچنین ملحق است بقسم دیگر گنج حیوانی اهلی اگر بود در شکم او بعد از
ذبح پیدا شود چیزی که قیمت داشته باشد و در تعریف کردن ان
ببایع اگر دعوی کرد که از من است با و میدهند بدون مطالبه بینه
و یمین و اگر انکار کند مال مشتری است و خمس او را بدهد و دیگر لازم
نیست تعریف کردن بمالک قبل از بایع اگر چه بعضی گفته اند و این احوط است
چهارم غوص و مراد با و بیرون اوردن لؤلؤ و مرجان و طلا و نقره
و امثال انها است از دریا بفرو رفتن در ان چه انکه مرغواص بسته
شود بریسمانی و یا بسته نشود و واجب میشود خمس در ان بعد
از انکه بوده باشد قیمت او یکدینار و زیادتر و در کمتر از یکدینار خمس
لازم نیست و دینار عبارة است از یکمثقال شرعی که هجده نخود باشد
از طلای مسکوک و حکم تعدد اخراج و تعدد مخرج و تعدد نوع نحوی است
که گذشت در معدن و قول بفوق ضعیف است پس اگر این امور مذکوره را
بیرون

و یا نبند و

بیرون اورد از دریا بدون غوص و یا اخذ کنند کنار دریا حکم غوص بر او
جاری نیست و یا با غوص بیرون اورند از دریا ماهی و یا چیزی دیگر
و یا بیرون اورند انها را از رودخانه های بزرگ مثل دجله و فرات و نیل
مصر و امثال انها حکم غوص جاری نیست و داخل در ارباح مکاسب است
حکم او عنقریب بیاید انشاء الله و همچنین خارج است از حکم غوص هرگاه اخذ
کند از غواص در حالتی که ان غواص قصد تملک نکرده باشد و مثل این است
در خروج از غوص هرگاه بیرون اورد از دریا اموال غرق شده را او
کان باشد جواهرات اگر بگوییم بمالک شدن غائص بعد از اعراض صاحب
ان مال چنانچه در روایتی وارد شده است و عنبر اگر ماخوذ شد بغوص
حکم غوص دارد و اگر ماخوذ شد از کنار دریا و یا روی اب حکم ارباح
مکاسب دارد و وجوب خمس در کنز و معدن و غوص بعد از اخراج مخارج است
از برای انها از کندن زمین و شمش کردن و پول دادن برای فرو رفتن در
اب و الات و نحو ان و نصاب در مذکورات ظاهراً بعد از بیرون کردن
مخارج است پنجم خریدن ذمی است زمین از مسلم چه از برای زرع
باشد و چه از برای بناء ساختن و چه بوده باشد ان زمین از ان زمینهائی
که در ان خمس واجب شده مثل اراضی مفتوحه عنوة که خمس ان ارض را
داده باشند باهل خمس و اهل خمس فروختند بذمی و چه نبوده این چنین
پس اگر بناء بخرد بدون ارض خمس لازم نیست قطعاً و اگر خرید بنا با ارض و

وارض بالتبع باشد ظاهر اعدم وجوب خمس است ونیست از برای اهل خمس
الزام ذمی بقیمت بلی از برای ایشان است الزام بخمس نفس ارض واگر اهل
خمس ثانیا فروخته شود بذمی باز از او اخذ خمس میکنند وهکذا ولا یتعدی
از بیع بسایر معاوضات کما هو ظاهر بعض الاصحاب وبمطلق انتقال
کما هو ظاهر بعض الاخر وجهی ندارد ششم مال مختلط بحرام است
توضیح الحال از او موقوف است بر بیان صوری پس میگوییم اختلاط
حلال بحرام خالی از این نیست یا آن مال الحرام معلوم است قدرا ومالکا
ویا معلوم است قدرا دون مالک ویا معلوم است مالکا دون قدر ویا
غیر معلوم است از حیث قدر ومالک در فرض اول خلافی واشکالی نیست
وجوب رد آن مال بمالک ودر فرض ثانی حکم مجهول المالک باید جاری
شود از صدقه دادن برای مالک علی الاقوی ودر فرض ثالث اگر مالک معلوم
بالتفصیل باشد تکلیف صلح کردن با مالک است واگر راضی بصلح نشد
مقتضی احتیاط دادن بمقداری است که یقین ببرائت حاصل شود
وجایز است دادن بمقداری که یقین باشتغال دارد ودر زاید بر طبق
برائت [illegible] کند واگر مالک معلوم بالاجمال شد علی وجه شبهة المحصورة
باز تکلیف بصلح است اگر راضی بصلح نشدند کلا او بعضا رجوع بحاکم کنند وصلح
کند با او ومال المصالحة محکوم بشرکة است بین ایشان ودر فرض رابع تکلیف
بخمس دادن مال است وتزکیه وتطهیر مال باو حاصل میشود ومصرف این خمس
مثل سایر

۲۰ زاید
۴۰ رفتار

مثل سایر خمسها است واختصاص بامام ندارد علی الاظهر ودر صورتیکه علم بهم رسانند بعد باشد
بزاید وناقص بودن حرام از مقدار خمس اشکالی ندارد بلکه خلاف معتنی به
ندارد واما اگر زاید از مقدار خمس بوده باشد خمس بدهد وزاید را صدقه
واگر کمتر باشد تکلیف صدقه دادن است واحتمال وجوب خمس در جمیع صور
ضعیف است واگر بعد از دادن خمس معلوم شود مالک اقوی عدم ضمان دافع
واحوط ضمان بجهت خلاف بعض الاعاظم واشکالی نیست در صدقه دادن
در فرض نقصان وزیادتی از خمس کلام واشکال در مقدار وتشخیص آن است
واحتمال مراعات احتیاط کند تا یقین کند ببرائت واحتمال اکتفاء
بقدر یقین باشتغال واحتمال مراعات ظن کند در تشخیص مقدار وشاید
آخر بهتر باشد هفتم ارباح مکاسب است یعنی از جملهٔ چیزها که خمس در او
واجب میشود ارباح مکاسب است وکلام در او تارة در موضوع او است
واخری در مؤنه اما کلام در اول مراد باو چیزی است که زیاد آمده باشد از
مؤنهٔ سالیانه خود وعیال خود چه آن عیال واجب النفقه خود باشد ویا نباشد
از ارباح ومنافع تجارات واز سایر کاسبیها از صنعت وزراعت واجرة
اعمال از خیاطه وکتابت ونجاری وبنائی وقاصدی کردن وعبادات از
صوم وصلوة وحج وزیارة وتعلیم اطفال بل هر عملی که برای او اجرة باشد بلکه
مطلق فایده اگر چه باکتساب حاصل نبوده باشد مثل هبه وهدیه وجایزه ومال
موصی به ومیراث از جائی که گمان او نداشته باشد وعوض خلع وصداق وعسل کوهی

وگزنگبین علفی وشیرخشت از جمله مکاسب است واما کلام در مؤنه پس
میگوییم مؤنه یا از قبیل نفقات است ویا از قبیل دیون ویا از قبیل غرامات
وخسارات واگر از قبیل نفقه باشد باید رفتار او بر نحو اقتصاد ومیان
روی باشد بین تقتیر واسراف بحیثی که عرفا بگویند باندازهٔ خود
رفتار کرده از اکل وشرب ولبس ومسکن نه زیاده روی کرده ونه
بر خود واهل خود تنگ وضیق گرفته واز جملهٔ نفقه است مخارج زن
گرفتن وعروس کردن برای اولاد وفرستادن دختر بخانه شوهر ورفتن
زیارت قبور ائمه ع ورفتن برای حج اگر همان سال استطاعت حاصل شده
باشد واگر بتدریج تحصیل استطاعت شده باشد باید از سال اخیر محسوب
از نفقه شود نه سالهای قبل مثلا اگر کسب بعد از مخارج در هر سالی
مبلغی زیاد آمد ودر سال پنجم استطاعت حاصل شد خمس سال پنجم را
نباید بدهد واما خمس چهار سال قبل را بدهد واز جملهٔ نفقه است
مهمانی وروضه خواندن ومخارج در حال مرض خود وبستگان او
ومخارج سفر طاعات بلکه سفر مباح واز جملهٔ مؤنه است اثاث البیت
از قبیل فروش وظروف وغیرهما وکتب لایق بحال او اگر شخص عالم باشد
واز جملهٔ مؤنه است نذورات وکفارات [illegible] کسب واقع بشود وهر چیزی
که عرفا او را مخارج حساب کنند واگر از قبیل دیون شد اگر آن دین مال
سنوات سابقه باشد ومتمکن از ادا نشد تا در این عام از جملهٔ مؤنه محسوب
میشود

۲۰ دور سنه

میشود واگر ممکن از ادا بوده ومماطله در اداء کرده از مؤنه محسوب نخواهد
شد واگر دین مال همین سال باشد اگر قرض کرده برای مخارج خود
وعیال خود ویا قرض کرده برای سرمایه اگر چه برای اکمال مایه باشد
حساب میشود از مؤنه واگر قرض کرده واملاک خریده باشد ظاهر
آنستکه از مؤنه حساب نخواهد شد واگر از قبیل غرامات بوده باشد
مثل چیز دادن بظالم بطریق متعارف کما هو المتعارف نزد اعیان
برای حکومت وسلطان چیز فرستادن ورعیت نسبت بارباب
از مؤنه است واگر زاید از متعارف شد زاید از مؤنه حساب نمیشود
واگر از قبیل خسارات وضرر شد پس آن ضرر وخسران یا از طرف ظالم
وسارق است ~~یا ضرر وخسران تجارة سابقه است~~ ویا ضرر وخسران
تجارت سابقه است ویا ضرر وخسران تجارة همین عام است چه ضرر در
معامله کرده باشد ویا بانکار مشتری واگر ضرر وخسران بواسطهٔ
ظالم وسارق باشد در غیر مال التجارة محسوب از مؤنه نیست وهمچنین
ضرر وخسران در مال تجارة سابقه واگر ضرر وخسران در تجارة سنه
حاضره باشد چه بانکار مشتری باشد ویا بواسطهٔ ظالم وسارق ویا بجهة
حصول او در اصل معامله مثل آنکه گران خرید وبعد ارزان فروخت
در احتساب خسران این تجارة از مؤنه بعد از اینکه ربح در تجارة دیگر
حاصل شود دو قول است اظهر احتساب است واولی با حتساب از مؤنه است

یک رشته از تجارت ۲ در بعض اوقات دیگری ربح کند و مناسب مقام ذکر مسائل
چندی است از جهت توضیح و تتمیم گذشته الاولی آنچه ذکر کردیم
از اشیائی که در او خمس واجب است نصاب معتبر نیست در وجوب
مگر در کنز و معدن و غوص و ذکر نمودیم که نصاب غوص یک دینار است
و نصاب کنز اگر طلا است باید بعد از اخراج مؤنه حفر و غیره بیست دینار
باشد و اگر نقره باشد باید بعد از اخراج مخارج دویست درهم باشد
و همچنین معدن نصاب او بعد اخراج مخارج نصاب طلا است و کفایت نصاب
نقره در وجوب خمس در معدن مقتضی احتیاط است الثانیة وجوب خمس
در اشیائی که مذکور شد فوری است که باید در اول از منه امکان داده شود
الا ارباح مکاسب که شارع مقدس ارفاقا بر مالک توسعه داده
تا گذشتن یک سال تمام شود چنانکه بعض اصحاب فرمودند الثالثة مقتضی
نصوص و فتاوی عدم اشتراط بلوغ و عقل در وجوب امور مذکوره
سبب وجوب خمس است مالک هر کس باشد بلی در صورت مالک بودن صغیر
و مجنون شد لازم است بر ولی اخراج خمس کند از مال مولی علیه الرابعة
آنچه ذکر کردیم از اعتبار اخراج مؤنه سنه اختصاص با رباح مکاسب
دارد و در غیر آن همان اعتبار مخارجات که جهت تحصیل آنها میشود
لا غیر بلی ارباح مکاسب با آنها شریک است در اعتبار مخارجات جهت
تحصیل الخامسة در بیان مبدء سنه است و مراد بسال در اینجا دوازده ماه
تمام است

۲ در بعضی اوقات ضرر کند و

نحو حفر کردن

تمام است و احتمال کفایت یازده ماه در وجوب خمس مثل زکوة قیاس است
و ابتداء سال علی الاظهر زمان شروع بکسب است ~~و ابتداء در غیر آن من حین~~
~~حصول از زمان حصول فائده است~~ اگرچه کاسبهای متعدد
داشته باشد و آنچه ربح مجموع شد بعد از اخراج مؤنه سنه از زاید
خمس را بیرون کند و تفاوت ندارد در این حکم بین انواع و اصناف کسب
چه همه منافع و ربح داشته باشند و چه بعضی دون بعضی و چه ظهور ربح
بتفاوت باشد من حیث الزمان و المقدار و چه متساوی باشند السادسة
آنکه هر گاه باغی تعمیر کرد و درختها غرس نمود اگر مقصود انتفاع بثمره
او است زاید از مؤنه را باید خمس بدهد اگر داشته باشد و اگر مقصود
تکسب بنفس اشجار است ظاهر وجوب خمس است در زیادة قیمت است
قیمت آن درختها با زیادتی عینی و کلفتی درخت و نمو از جمله ارباح
و مناط در وجوب خمس در ارباح مطلق ظهور و بروز ربح است نه نقد کردن
منافع و ربح پس اگر ظهور ربح شد و هنوز فروش نرفته است واجب است
خمس او السابعة ذکر کردیم مراد بمؤنه سنه مخارج بر وجه اقتصاد است
پس اگر اسراف و زیاده روی کرد در مخارج حساب میشود بر او بلا اشکال
بلکه عدم خلاف و اگر تقتیر و تنگ گرفت بر خود و عیال خود زیادتی
اقوی وجوب خمس است در زاید زیرا که مناط مؤنه فعلی است و هر چیز خرج
کرده است همان مؤنه است الثامنة هر گاه گاوی خرید بجهة شیر او از برای خود

۳ اما در نوادر الحکمة من غیر کسب از زمان حصول فایده است

انتکد

و ماد یانی بجهة سواری مثلا و نماء کرد مثل بچه او را دو یا نماء متصل کرد مثل
اینکه لاغر بود چاق شد باید خمس آن نماء را چه متصل باشد و چه منفصل بدهد
و اگر قیمتش زیادتی قیمت سوقیه پیدا کرد اگر فروخت خمس زیادتی را باید بدهد
و اگر نفروخت خمس دیگر نیست التاسعة اگر کسی صد تومان مثلا مایه کذاشت
و کاسبی کرد ششصد تومان شد و خمس بیرون نکرده باز کسب بهمان منافع
کرد و ثانیا ربح پانصد تومان کرد باید دویست و هشتاد تومان از باب
خمس بدهد و وجه او معلوم است العاشرة هر گاه نزد شخص مالی باشد که در او
خمس نیست و وفاء بمؤنه سنه او میکند و ربح هم از تجارت کرد مثلا
در اعتبار مؤنه از آن مال و یا از ربح و یا توزیع بعض از مال و بعض دیگر از
ربح وجوه و اقوال عدل اخیر است و احوط اول بلی خانه و کنیز و عبد و اثاث
البیت از فرض خارج است و باید مال از غیر اینها باشد و اولی بعدم احتساب
مؤنه است از ربح هر گاه کسی تبرعا و یا تکلیفا مؤنه او را بدهد الحادی عشر
بدانکه خمس تعلق میگیرد بعین در جمیع مذکورات و اهل خمس شریکند
با مالک بشرکة عینیه اگرچه جائز است برای مالک اداء خمس از قیمة ارفاقا
من الشارع علی المالک پس اگر معامله کند با چیزیکه با او تعلق خمس گرفته
من دون التزام بقیمت با علم بوجوب آن معامله فاسد بجهة ورود اخبار بر
فساد ~~[illegible]~~ معارض شود با اخبار و احکام غصب
بر او جاری و اگر معامله با و من دون التزام بقیمة بجهة جهل بوجوب آن معامله
صحیح

۲ و دلیل فضولی نمیتواند

صحیح و انتقال حق از عین بعوض در این هنگام و میگردد عوض متعلق
حق اهل خمس چنانچه در اخبار کثیره است و کاری بمشتری ندارد الثانی عشر
اینکه جائز نیست بیک نفر از سادات زاید از مؤنه سال دادن کما هو
المشهور الثالث عشر اگر شخص قبل از حول در ارباح خمس را بیرون کرد
و بعد از حول اگر معلوم شد نقصان اتمام نماید و اگر معلوم شد زیادتر
داده اگر مستحق عالم بحال بوده استرداد میکند با بقاء عین و با تلف حساب
میکند از وجه دیگر و با عدم تمکن از استرداد تقاص کند و اگر گیرنده جاهل
بحال باشد و تلف شده نیست از برای او رجوع چنانچه ظاهر اصحاب است
و اگر باقی است اخذ میشود اگر استرداد ممکن ~~[illegible]~~ باشد و الا تقاص کند
الرابعة عشر زنیکه کاسبی میکند در خانه شوهر خود و یا کاسبی میکند در خانه
کسی که خدمت او را میکند و مخارج با او است باید خمس آنرا بدهد بدون
اخراج مؤنه سنه زیرا که مؤنه بر شوهر و آقا است مبحث دویم
در بیان قسمت خمس و بیان مستحق او پس میگوئیم باید خمس را شش قسمت
کرد علی الاصح سه سهم او مال امام ع و سه سهم دیگر مال یتامی و فقرا
و ابن السبیل از سادات ذوی العز و الاحترام و سه سهم امام سهمی او مال
خدا است و سهمی دیگر مال رسول الله است و سهم مال ذوی القربی است
که مراد با و معصوم از ذریه رسول الله ص است که این سه سهم الان مال امام زمان
عجل الله تعالی فرجه یک سهم اصالة مال آن بزرگوار است و دو سهم دیگر وراثة

۲ سهم

وباید گیرنده خمس از طوایف ثلثه کسانی باشند که منسوب بهاشم از طرف پدر باشند بسند صحیح
وکفایت نمیکند انتساب باین بزرگوار از طرف مادر اگرچه جماعتی فرموده‌اند و اولاد مطلب را
حظی از خمس نیست و این خمس مختص است باولاد هاشم ع که خداوند عالم مرحمت
نموده عوض از زکوة که اوساخ ناس است و اوشان در این زمان اولاد ابیطالب ع
وعباس هستند بلکه شرافت در رتبه اولی است و سزاوار است تقدیم آن
کسانیکه علقه او به پیغمبر ص بیشتر است و تصدیق نمیشود مدعی نسب در دعوی
الا به بینه شرعیه و کفایت استفاضه و شیاع من دون افاده علم نزد حقیر محل
اشکال است بلکه قوی عدم کفایت است و معتبر است در مستحق از طوایف ثلثه
علاوه از سیادت فقر و قول بعدم اعتبار فقر در یتامی و ابن سبیل ضعیف است
وایمان یعنی اثنی عشری بودن پس بغیر اثنا عشری بودن جائز نیست دادن
خمس فضلا عن الکافر و عدالة شرط نیست بلکه باید نحوی باشد که خمس را
مصرف مناهی نکند و باید واجب النفقه خمس دهنده نباشد پس جائز نیست
خمس دادن باو و احتساب کردن از باب نفقه اگرچه جائز است دادن از باب محتاج دوا
وطبیب و برای دادن نفقه عیال اگر آن واجب نفقه صاحب عیال باشد و نسبت
بطوایف ثلثه لم بسط و استیعاب لازم نیست علی الاشبه و مراد به بسط دادن
بهمه است و مراد باستیعاب استقصاء افراد طوایف ثلثه است و جائز است
نقل خمس از بلدی بسوی بلد دیگر اگرچه مستحق در بلد خمس موجود باشد ولکن
باضمان و اگر مستحق در بلد نباشد ضامن است هرگاه تفریط کند و فرقی ندارد در جواز نقل با ضمان

٢ مختص

بین بلد قریب و بعید ولکن بهتر در صورتی که فقد مستحق باشد نقل بسوی بلد قریب است در وقتیکه
رجحانی از برای بلد بعید نباشد اگر نقل باذن فقیه جامع الشرایط باشد ضمان
بر او نیست اگرچه مستحق در بلد موجود باشد و هم اگر فقد مستحق در بلد شد و حفظ
او هم در بلد ممکن نشد و نقل واجب شد مؤنه نقل از خمس حساب میشود بخلاف
صورتی اولی که مؤنه بر خود مکلف است و جائز است کسی که ذمه او
مشغول است بخمس حواله بدهد حاکم شرع مطاع را از باب خمس و گرچه
سهم امام ع باشد و چه سهم طوایف ثلثه بشخص بمالکه از برای او است در ذمه
دیگری و بعد از قبول حاکم شرع ذمه او بری میشود بخلاف آنکه حواله دهد
خمس را بشخص معین از طوایف ثلثه ظاهر عدم صحت است زیراکه محال له مالک
ذمه محیل نیست و ذمه مشغول بنوع است بلی اگر مقصود بحواله وکالت
در قبض ما فی الذمه است و بعد از قبض و تعیین شدن مال آنوقت از باب خمس
بردارد ظاهرا عیبی ندارد و برائت ذمه حاصل میشود مبحث سیم در انفال است
و مراد بان مالی است که امام ع مالک میشود بالخصوص چنانچه پیغمبر اکرم ص مالک میشود
و شرکاء امام ع در خمس حقی در این ندارند زیراکه زیادتی و موهبتی است از جانب
خدای عز و جل نسبت به پیغمبر ص و بعد از او بائمه ع و کلام در او در دو فصل است
اول در تعداد او است و او چند چیز است اول غنیمت در مقام قتال با کفار چه برای
دعوت باسلام باشد و چه برای مملکت بدون اذن امام ع اخذ کرده شود با امکان
اذن از امام پس قتال سلاطین اسلام با کفار و غلبه کردن بانها و اسیر کردن و نهب اموال انها در زمان

٢ نمیشود

غیبت که اذن ممکن نیست داخل در انفال نیست و همچنین این چیزها که آحاد مسلمین از آنها دست
بیاورند بسرقه و غیله و امثال آن میکنند در این امور خمس لازم از باب ارباح مکاسب و مطلق
فواید و ما بقی مال آخذ است و خریدن اسراء و اموال منهوبه از سلاطین معامله حقیقه است
بلی در زمان امکان اذن از امام ع و قتال کردن با کفار بدون اذن و اسراء و اموال
منهوبه ملک مقاتلین نیستند و اگر معامله بشود معامله صوری است و تجرد
استنقاذ است و برای شیعه حلال است زیراکه ائمه ع حلال کردند این قسم اموال
برای اوشان دویم صفایای سلاطین کفار و مراد با و چیزهائی است که مخصوص
بسلطان کافر است از املاک و بساتین و کنیزها خاصه و نقد و جنس سیم آنچیزیکه
امام ع قبل از قسمت غنیمت بردارد برای خود از سلاح و اسب و کنیز و غیر ذلک
چهارم اراضی که مسلمین بدون جنگ و قتال از کفار گرفتند چه جلاء وطن کرده
باشند اهل او و ترک اراضی و چه مانده باشند در آن محل چه معموره باشد آن اراضی
در آن وقت و چه موات باشد و اما اراضی که اهل آن اسلام آورده باشند بطوع
و رغبة مثل مدینه طیبه و بحرین باقی است بر ملکیت آنها نه مال امام ع و نه مال
مسلمین است و اما اراضی که بقهر و غلبه ماخوذ باشد از آنها معموره آن حین
الفتح مال جمیع مسلمین است بلا خلاف و اما موات آن حین الفتح مال امام ع است
مثل سایر اراضی موات که انتفاع برده نمیشود بانها بجهة سببی از اسباب مثل نبودن
آب و یا مستولی بودن آب و یا کثرة اشجار و نیزار بودن و یا بودن ریگ و سنگ زیاد در آن انتفاع کردن
در آن چه اینکه بالاصالة این طور بوده و یا بالعرض باینمعنی موات شد بعد از احیاء هرگاه مالک از برای آن

فعلاً نباشد اشکالی و خلافی ندارد در بودن او از انفال و هرگاه بوده باشد مالک از برای او و اگر مالک او آن
ارض را در زمان معموره بودن بارث و شراء بوده است باز اشکالی و خلافی نیست
در بقاء او بر ملک مالک اگر دیگری بطور ثانیا احیا کند و اگر ملک مالک باحیا بوده
و بعد موات شده در مالک شدن شخص ثانی او را باحیاء ثانیا دو قول است اظهر
ملک ثانی بودن است باحیاء و از کلام ما ظاهر میشود حال موات که معموره
بودند حال فتح در ملک شدن از برای محیی پنجم سواحل دریا و شطوط مثل
دجله و فرات و امثال آنها چه زیر آب باشند و بعد بکم شدن آب ظاهر شوند
و چه اینکه زیر آب نباشند لکن بواسطه قرب بآب جذب آب بعروق و محتاج باب
دادن علیحده ندارد و کیف کان مال امام علیه السلام است زیراکه قسم اول موات با
لاصالة و قسم ثانی محتاج ع بالاصالة و ان اراضی است مالک خاص ندارد ششم
سر کوهها و آنچه در آن است از اشجار و معادن و غیرهما و بطون اودیه یعنی
زمینی پست که محل سیل آب باشد و آجام یعنی زمین نی زار اگرچه اینها
در ملک غیر امام باشد و تابع ملک مالک نیستند اگر بیع کنند اراضی مشتمل
بر مذکورات را بیع واقع میشود بر غیر اینها هفتم میراث کسی که وارث ندارد
واحوط اختصاص آن بفقراء بلد بجهة ورود روایة هشتم معادن چنانچه جمعی
فرموده‌اند ولکن مشهور آن است که معادن از انفال نیست و همه مردم در آن
مساوی هستند الا این طور که بگوئیم معدن واقعه در ملک امام ع مختص بامام است
وتصرف جائز نیست مگر باذن امام ع پس تصرف بی اذن برای احدی جائز نیست در زمان

حضور و در زمان غیبت برای مخالفین و اما معادن غیر واقعه در ملک امام اگر چه ارض مفتوح شده باشد

همه مردم در او مساوی میباشند هر کس حیازه کرد مالک میشود فضل دو ... در حکم انفالند بانکه

جائز نیست در زمان حضور ائمه ع با بسط ایدی ایشان تصرف در انفال بدون اذن مطلقا خمس مگر

باذن ان بزرگواران زیرا که طوایف ثلثه عیال ایشانست و اما در زمان غیبت و عدم بسط

ایدی ایشان انفال مطلقا مباح کردند از برای شیعیان خودشان چه فقیر باشند و چه غنی

ولکن مقتضی احتیاط در ارث کسیکه وارث ندارد ... دادن بفقهاء عدول که نواب

امام زمان ع و مصرف کنند در فقراء شیعه و اما خمس نسبت بسهام طوائف ثلاثه

برای مالک جائز است رسانیدن من دون استیذان از فقیه بایشان اگر چه احوط استیذان است

و اما نسبت بسهم امام ع برای او جائز نیست مصرف کند بلکه لازم است خدمت مجتهد

عادل برسانند و هر چه رای او است در مصرف مصرف کند و یا آنکه استیذان کند از او

در مصرف و مصرف کند حسب نظر مجتهد اذن اقوی جواز مصرف سهم امام ع حسب

شاهد حال یعنی در طریقی که استکشاف رضای امام ع علما کرده باشد و بعبارة اخری

سهم امام روحی له الفداء جایز است صرف او در موارد یکه قطع برضاء امام ع تو انی

حاصل کرد چه ان سادات باشد و یا موالی از فقراء شیعه باشد و یا مصالح عامه

پس مصرف تابع قطع برضاء است پس ولایت مصرف بافقهاء عدول از اثنا عشریه

اگر چه عامی مالک قطع پیدا کند برضاء زیرا که احتمال مردود ... او در خارج

مشروط باشد بنظر فقیه اگر چه مقتضی اصل اولی جواز تصرف است ولکن قاعده

مستفاده از اخبار اهل بیت عدم جواز است خاتمه معروف استثنا مناکح و مساکن و متاجر فی الجمله از بعضی

ظاهر

٢ وجود

ظاهر میشود که این ثلاثه مستثنی است از انفال و خمس و از بعضی ظاهر میشود مستثنی از انفال الاخیره و از بعضی

ظاهر میشود عکس این و کیف کان استثناء این امور در زمان غیبت و زمان مشابه ان از حضور

با قصور ایدی ان بزرگواران از تصرفات اما استثناء آنها از انفال بعد از قول باباحه انفال

از برای شیعه مطلقا وجهی ندارد و اما استثناء آنها از خمس نسبت بسهم ... کاء امام ع ایضا

وجیه است پس باید حلیت و اباحه این ثلثه نسبت بسهم امام ع باشد از برای شیعه

در زمان غیبت و ما شابه ٢ ... از مناکح علی الاظهر کنیزی است اسیر کرده شود از

کفار و اخذ کند او را شیعی و یا غیر او علی وجه هبه و یا ~~غیر ...~~

~~بخشیدن ...~~ اذن و امام ع خمس از سهم خود را حلال کرده برای شیعیان بجهت

طیب ولادت ایشان و مراد از مساکن ان است که شخص بعد از غلبه بر کفار سکنای

ایشان را مسکن خود قرار دهد و امام خمس ان را مباح کرده و مراد از متاجر خریدن

اشیاء از کسانیکه اعتقاد بخمس ندارند از خریدار عفو خمس است نسبت بان مال

و تفسیرات دیگر هم کرده اند از برای اینها ولکن مناسب مقام

و انچه ظاهر بود در نظر ذکر شد

تمت فی یوم الاثنین من محرم

الحرام ۱۳۰۳ والحمد لله اولا

و اخرا و ظاهرا

و باطنا

م م

٢ ان از زمان حضور ... قصور ایدی ان بزرگواران و مراد



